

# راه ایرانی

ارگان مرکزی حزب کمونیست مردم ایران

شماره ۵  
مهرماه ۱۳۶۷

## سرمقاله

### دفاع از زندانیان سیاسی و آزادی کدام واگن‌ها و چگونه ؟

دفاع از زندانیان سیاسی و حمایت از مبارزه خانوادگی نگران آنها در شرایط دشوار کنونی یکی از حلقه های اساسی فعالیت نیروهای سیاسی متمدنی و آزادیخواه را تشکیل می دهد. عرصه فعالیت که طیرقم ضرورت بی چون و چرای آن طی چند سال گذشته مدتها بدلیل پراکندگی نیروهای سیاسی مخالف از دامنه و کیفیت مطلوبی برخوردار نبوده است. این در حالی است که زندانیان و خانواده های آنها بارها در جریان مقاومت علیه فشارهای مقامات رژیم بطور همبسته و متحد دست به حرکات اعتراضی چشمگیری زده اند. نمونه های متعدد فعالیتها و تلاشهای زندانیان سیاسی و خانواده های آنها و همبستگی آنها در عرصه عمل نشان می دهند که چگونه در برابر خطر و دشواریهای مشترک ، تردیدها، بدگمانی ها و بی اهمادی ها جای خود را بسپرد به همکاری و همراهی می دهند.

خوشبختانه در هفته های اخیر گامهای اولیه - هر چند ابتدائی - اما بهر حال مثبت و امیدوار کننده از سوی نیروهای سیاسی متمدنی در جهت کار مشترک در عرصه مهم دفاع از زندانیان سیاسی برداشته شده است. حرکت اخیر، پس از سالها تأخیر غیر قابل توجیهی در این عرصه جدی کار - مانند دیگر عرصه ها - دورنمای نسبتاً امیدبخش تری نسبت به گذشته در برابر گسترش مبارزه مشترک علیه جمهوری اسلامی و

بقیه در صفحه ۲

## جنگ قدرت در بازسازی رابطه یاسازش

پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اگرچه شکست سهمگینی برای نارضایتی و عدم تمایل خود به ادامه جنگ را حاکمیت در مجموع خود می باشد، اما در داخل نشان داده بودند، به حساب می آید . حاکمیت، پیروزی قابل توجهی برای خط صلح فرا و اعلام پذیرش بی قید و شرط قطعنامه ۵۹۸ در زمان واقع بین تر رفسنجانی و نیز بخش بزرگی از جناح فقه حیات خمینی و تأیید ناگزیر خمینی بر این امر ضربه سنتی و بازار که به رهبری معنوی علمای اعلام گلهایگانی مهلکی بر قدرت و نفوذ رادیکالها در درون حاکمیت و مرعشی نجفی و... در دوران اخیر به انحای مختلف بقیه در صفحه ۵

## غرش توپها در مرز ایران و عراق خاموش شد

### مرگ بر جنگ رژیم علیه خلق کردا

مردم ایران ! فقیه علیه خلق کردستان همچنان ادامه دارد. جنایات جنگ ۸ ساله ایران و عراق بالاخره متوقف شد اما رژیم بغداد علیه مردم کردستان عراق و کشتار وحشیانه بیش از نه سال است که جنگ رژیم ضدبشری "ولایت بقیه در صفحه ۳

### نگاتی پیرامون سند مشترک "فدائیان خلق" و "آزادی کار"

در صفحه ۷

### ۱۳ میلیون نوجوان و جوان سرکلاسهای درس

در صفحه ۴

### خلق فلسطین در آستانه یک مرحله نوین تاریخی

در صفحه ۱۹

#### در صفحات دیگر

می خوانید:

کسروی و

جهان بینی او

صفحه ۱۶

۷۰ سال اسطوره

سوسیالیسم

صفحه ۲۱

"نواندیشی داریم"

تا نواندیشی"

صفحه ۲۴

سیاست های مشخص آن فرا روی ما قرار می دهد. حال که بسیاری از ما ضرورت جدی و فوریت واکنش مشترک در برابر اقدامات رژیم در زندانها پذیرفته ایم، بطور طبیعی این پرسش موم در برابر همه مافارمی گیرد که کدام شکل و فعالیت عملی در جهت بازداشتن رژیم از این اقدامات وحشیانه و کور از اثر بخشی لازم برخوردار خواهند بود؟

در داخل کشور حمایت گسترده از حرکت خانواده های زندانیان سیاسی در کنار استفاده از همه امکانات موجود و سازمانها و تشکلهای ملنی مربوط به مسئله حقوق بشری صنفی، طبیعی ترین شکل افشاگری در میان مردم و اعمال فشار بر رژیم و رشد اعتراضات می باشند. در کنار مبارزه مشترک داخل کشور باید اهمیت ویژه ای برای کار در خارج از کشور قائل شد. مبارزه در خارج از کشور بویژه در شرایط کنونی که رژیم سعی می کند سیمای دیگری از خود نزد کشورهای غربی و سازمانهای بین المللی برجا گذارد، جایگاه مهمی بخود اختصاص می دهد. اکنون دیگر رژیم همچون سال های گذشته نمی تواند کاملا به افکار عمومی در سطح جهان و به نظریات دولتها و سازمانهای بین المللی بی تفاوت و بی اعتنا باقی بماند. سیاست جدید رژیم در بهبودی روابط با غرب و همکاری با سازمانهای بین المللی ناگزیر این تعهدات را هم برای وی در پی می آورد. اینک کسسه رژیم همینی در اثر ناراضیتهای های فزاینده مردم از ادامه جنگ بیپوده و تشدید تضادهای درون حاکمیت و بویژه ضعف نظامی، تن به آتش بس داده و برای برقراری صلح با عراق، به اسلحه دیپلماتیک روی آورده است. بطرز بی سابقه ای برای جلب پشتیبانی جهانی نیازه رهایت خدمعینی از افکار عمومی دارد.

نیروهای سیاسی در شرایط کنونی فعالیت افشاگرانه و اعتراضی خود باید هوشیارانه این عامل نوین را بطور جدی مورد توجه قرار دهند. این بدان معناست که نیروهای سیاسی باید نوك تیز حملات

تبلیغاتی خود را متوجه آن مواردی نمایند که بطور واقعی می توانند به عنوان منبع مهم اعمال فشار بر رژیم عمل کنند.

نگاهی گذرا به فعالیتهای دفاعی در گذشته نشان میدهد که گاه علیرغم گستردگی نسبی ابتکارات و حرکات اعتراضی متأسفانه هیچگاه این اقدامات نتوانستند خود را از دایره مسدوده تنگ محلی فرا رویانند و نه به طریق اولی از مسیر همکاری با یکدیگر به يك جنبش بزرگ توده ای و مؤثر تبدیل شوند. صدها کمیته و انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر در شهرها و روستاهای اروپا از طریق اعتراضات و حرکات نمایشی صمدتا کوچک و کم دامنه انرژی فراوان خود را در راهی به کار گرفته اند که بازده و اثر بخشی آن همواره ناچیز و محدود بوده است. بازبینی حرکات گذشته نه بخاطر تحقیر و کم بها دادن به تلاش چشمگیر هزاران روشنفکر تبعیدی، که دقیقا از ضرورت افزایش بازدهی این اقدامات و تبدیل ابتکارات پراکنده به اهرم واقعی فشار ناشی می شود. بنظر ما تا زمانی که حرکات اعتراضی، فعالیت تشکل های گوناگون همبستگی بازندانیان سیاسی و یا دفاع از حقوق بشر و آزادی به سطح يك حرکت معتبر و هماهنگ ارتقاء نیابد نمی توان از اثر بخشی واقعی مبارزه جاری سخنی بمیان آورد. دولتها، سازمانهای بین المللی معتبر و نیروها و افکار عمومی زمانی به این یا آن حرکت اعتراضی در دفاع از حقوق بشر و یا زندانیان توجه جدی می کنند که یا این تشکلهای از اعتبار سیاسی لازم برخوردار باشند و یا از طریق فعالیتهای پیگیر و نمایشات چشمگیر اعتبار لازم را کسب کنند. آشکارا پیداست که نقش نیروهای سیاسی در ایجاد چنین شرایطی تعیین کننده می باشد.

همه ما می دانیم که مثلا سازمان ملل بین المللی به مناسبت ۴۰ امین سال تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر سلسله کنسرتهای عظیمی در سراسر جهان ترتیب داده است. صدها میلیون نفر از مردم جهان از طریق تلویزیون شاهد این نمایشات با شکوه و مطظیم هستند که در آنها بنوعی از کشورهای دیکتاتور زده یاد می شود

جز ایران. چرا؟ کدام کشور را سراغ داریم که در آن حقوق بشر به اندازه ایران زیر پا گذاشته شود؟ و در این هرصه تبلیغاتی به برد کره خاک، جای ایران و زندانیان سیاسی شکنجه دیده آن کجاست؟ چرا نباید بتوانیم در سطح پارلمان اروپائی، سازمان ملل، ملل و بین المللی و... بطور گسترده تر دست به اقدامات نمایشی بزنیم و توجه آنها را بطور دائم و مؤثر تر بسوی زندانهای ایران جلب کنیم؟ چرا نباید نیروهای سیاسی ایرانی مثلا با ارسال هیئت های نمایندگی به تجمع های بزرگ بین المللی به اقدامات اعتراضی علیه رژیم جمهوری اسلامی، برد و کیفیت جدیدی بدهند؟... بخش بزرگی از این ابتکارات و اقدامات مؤثر برای فشار به جمهوری اسلامی فقط از طریق کار مشترک نیروهای سیاسی مترقی و آزادیخواه مخالف رژیم میسرند. بدون تردید برای دست یافتن به این کیفیت جدید مبارزه و کار مشترک و سازماندهی حرکات اعتراضی بزرگ و هماهنگ علیه جمهوری اسلامی، نیروهای سیاسی باید "بهای" معینی هم بپردازند. در این هرصه کار سکتاریسم، خود محور بینی، و سواس بیش از اندازه، خط و مرزهای غیر اصولی باید جای خود را به يك تفکر واقعا سیاسی مسئول، باز و دمکراتیک بدهند، این همان بهائی است که، نیروهای سیاسی باید درازای يك مبارزه گسترده توده ای - انقلابی بپردازند و با کنار گذاشتن اخلاق و فرهنگ و راه و روشی که تا کنون مانع هم جوشی فعالیت های پراکنده شده است، راه اعتلای جنبش اعتراضی علیه رژیم را هموار سازند.

ما در این راستا آماده همه گونه همکاری چند جانبه با سازمان های سیاسی مترقی در هرصه های مشخص هستیم. برای پیشبرد بهتر امر مبارزه، اشکال گوناگون کار مشترک، از همکاری مشخص با نام سازمانی، تا ایجاد تشکل های توده ای و دمکراتیک می توانند در دستور کار قرار گیرند. ما معتقدیم که نیروهای مترقی و چپ باید بتوانند سریعا از طریق گسترش همکاری های خود با سایر نیروهای آزادیخواه ضد رژیم، در زمینه دفاع از زندانیان سیاسی و آزادی، بر دانه و بقیه در صفحه ۲

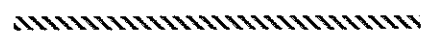
## غرض توپها...

مردم بی پناه کرد با سلاحهای شیعیائی، توپخانه و هواپیما همداری به مردم ایران است که اگر رژیم کار پایان جنگ را با عراق فیصله دهد، برای سرکوب مقاومت خلق کرد دست به کشتار مجددی خواهد زد.

رژیم جمهوری اسلامی کشتار مردم کردستان را از مرداد ۵۸ آغاز کرد و طبق آمار سازمانهای معتبر خلق کرد، تا کنون بیش از چهل هزار زن و مرد و کودک و پیری دفاع کردستان قربانیان این تجاوزند. هم اکنون دویست هزار افراد مسلح با ۲۰۰۰ پایگاه نظامی روستاها و شهرهای کردستان را به شبکه گسترده نظامی مبدل کرده اند تا هرگونه حرکت و جنبش و مبارزه ای را سرکوب کنند. تاکید این نکته ضرورت دارد که رژیم جمهوری اسلامی حتی در شرایط اضطراری جنگ ایران و عراق نیز از توسل به قهر و افعال انواع فشارهای مادی و معنوی به اهالی کردستان فروگذار نکرد.

در کشوری چون ایران که تنوع مذهب و تنوع ملیت وجود دارد و به مرحله تکوین طبقاتی جامعه صنعتی رسیده و قریب یک قرن است که اصل حاکمیت مردم شناخته شده است و مردم حق انتخاب نماینده برای قانونگذاری پیدا کرده اند، بازگشت به اصل حاکمیت خدا، و اطاعت کورانه ولایت مطلقه فقیه به منزله کابوس وهذیان بیمار مبتلابه حصه است. بی دلیل نیست که جمهوری اسلامی، به هصیان و تسلیم ناپذیری صوملی، درقبال این کابوس وهذیان با قهر قرون وسطایی پاسخ می دهد. و هرچسبه رژیم برهساوت خویش می افزاید باخشم و سرکشی گسترده تر مردم رویرو می شود.

جنگ ایران و عراق پایان یافت اما جهره قهر و جنگ و استبداد که ذاتی رژیم "ولایت فقیه" است همچنان پابرجاست. و تاثیر رژیم خعینی بر سر قدرت است، جنگ و قهر و سرکوب نیز ادامه خواهد داشت. و از این روست که آتش بس میان ایران و عراق، با هجوم و انتقامجویی



رژیم ارزندانیان سیاسی توام می شود. بالاخره قتل کشتار و هشیانه زندانیان سیاسی بلا تکلیف (و حتی زندانیان محکوم به حبس) در زندان های تهران و شهرستان هادرهفته های اخیر، دال بر لجاج و انتقامجویی حکام شکست خورده ای است، که خاموش شدن تسورجنگ بر خشم و خشونتشان افزوده است.

همین تب خشونت در انتظار مردم مقاوم کردستان نیز هست. مردمی که گناهشان درقبال جمهوری اسلامی اینست که: حق خودمختاری می خواهند. می خواهند در مدرسه به زبان خودشان بیاموزند، با ادارات به زبان خودشان مکاتبه کنند. اداره شهروا روستاهایشان را خودنرا اختیار داشته باشند. و برای سرپرستی و اداره آنها، مدیر و مسئول از مرکز فرستاده نشود. در سیاست برنامه ریزی اقتصادی و صمرانی منطقه خودشان حضور و مشارکت کامل داشته باشند. وژاندارم و پاسبان آنها را به چشم زبردست نبیند. این حق راهیج حکومتی که بر حاکمیت مردم مبتنی باشد، نمی تواند از مردم سلب کند. حتی در قانون اساسی مشروطه، که هشتادسال، کمابیش از آن می گذرد، و در مبنای تاسیس، فرقی چندانی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارد، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش بینی شده بود، که تحت شرایط مشخص، حکومت و نظام سلطنتی پهلوی، آنرا معلق ساخت. و اگر چنینی نمی کرد، با وجود انجمن های خودگردان ایالتی و ولایتی، استبداد تمرکز طلب پهلوی، امکان استقرار نمی یافت.

پاسخ به خواست منطقی و معقول دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان که سالهاست از سوی حزب دمکرات کردستان ایران مطرح و پایه مطالبات خلقی در استان کردستان شده است، کشتار و سرکوب هزاران هم میهن کرد، طی دهسال، ویران ساختن آبدیهای که مردم کرد، نسل به نسل در آنها چشم به دنیا گشوده اند، نیست. دامن زدن برادر کشی از طریق حکم جهاد مذهبی علیه کردهانیست. ریشه دار کردن کین ملی، در میان مردمی که قرنها با هم

به مهربانی زیسته اند، نیست. تحقیر مردم مسلمان کردستان نیست. و اما جمهوری اسلامی از دهسال پیش، و از روزی که ماشین حکومت را بدست گرفت، تمام این جنایات هارا در حق مردم کردستان مرتکب شده و بار ختن بمب ناپالم در مناطق مسکونی و قساوتهای دیگر از همین نوع، دیواری از کینه و نفرت بین خلق کرد و نظام حاکم بوجود آورده است.

و این تهلا خلق کرد نیست که هدف خصومت و تبیض است. نظام مذهبی که اساس رابرحقاییت و حاکمیت مطلقه متصنیان فرقه مذهبی خود گذاشته است، همین احساس استیلا رابرسایر خلق ها و سایر مذاهب، در ایران جاری ساخته است. با مردم ترکمن، با مردم آذربایجان، با مردم خوزستان، با مردم بلوچستان و با اقلیت های مذهبی و ملی چون ارمنی، یهود، آسوری، زردشتی و بهائی رفتاری بر همین منوال داشته است.

ما همصدا با حزب دمکرات کردستان ایران می گوئیم که: "جنگ در میهن ما پایان نیافته و صلح تنهانتگامی همه ایران و مرزهای ایران و عراق را فرا خواهد گرفت که خواستهای عادلانه مردم کردستان" و نیز سایر خلقهای ایران تحقق یابد.

اما خواست عادلانه مردم کردستان ایران، بخش جدائی ناپذیر مبارزات همه خلقها و مردم ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. تجربه یک قرن نشان داده است که فقط در شرایط قدرت گرفتن نیروهای دمکراتیک و مترقی سرتاسری و وجود شرایط بالانسبه دمکراتیک است که امکان تحقق خواستهای خلقهای ایران و از جمله خلق کرد، همراه با تحولات دمکراتیک در ایران میسر خواهد شد.

به همین مناسبت حزب دمکراتیک مردم ایران یازدیگر همه سازمانها و احزاب چپ مترقی ملی - دمکراتیک را برای تشکیل یک جبهه ائتلافی وسیع دمکراتیک برای سازماندهی مبارزات مردم ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک آلترناتیو دمکراتیک فرا می خواند. ♦

# بمناسبت اول مهر، آغاز سال تحصیلی ۱۳ میلیون نوجوان و جوان سرکلاسهای درسی!

## سرکلاسهای درسی!

با بصدا در آمدن زنگ مدارس در مهرماه، حدود ۱۳ میلیون دانش آموز و دانشجو، دهمین سال تحصیلی در دوران حکومت سیاه جمهوری اسلامی را آغاز کردند. سردرگمی کامل در نظام آموزشی پیش دانشگاهی و آموزش عالی، کمبودهای چشمگیر در همه مرصه ها از معلم، کتاب درسی، مدرسه، میزونی مکت گرفته تا دفترچه، مداد و روپوش مدرسه، ترک نارسایست های ارتجایی، ضدعلمی و ضد تربیتی رژیم در چهارچوب "اسلامی کردن" محیط های آموزشی، و وضعیت رفت باری در مدارس و دانشگاه های سراسر کشور بوجود آورده است. صدها هزار معلم زحمتکش در کنار میلیون ها نوجوان و جوان و خانواده های آنها همگی نگران ادامه این شرایط غیرقابل تحمل در محیط های آموزشی ایرانند.

در سطح ابتدائی هنوز مسئله همگانی شدن آموزش حل نشده است و حدود یک پنجم نوجوانان در سن تحصیل (۶-۱۰ سال) به مدرسه راه نمی یابند. این محرومیت بیش از همه دامنگیر نوجوانان روستائی بویژه دختران می شود.

در مرحله راهنمایی، شکاف میان کسانی که به مدرسه می روند و کسانی که به دلالت گوناگون از حضور در مدرسه محرومند، به دو برابر افزایش می یابد. عدم کارائی این نوره آموزشی در هدایت درست نوجوانان سبب می شود که بخش بزرگی از نوجوانان از رشته های علمی و فنی (بویژه ریاضی) رویگردان شوند و گروهی بزرگ بسوی رشته های تجربی و اقتصاد و علوم اجتماعی هجوم برند.

در سطح آموزش دبیرستانی مشکلات و گرفتاریها تازجه غیرقابل تحملی بروی هم انباشته می شوند.

در این گروه سنی (۱۸ - ۱۵ سال) فقط حدود یک سوم جوانان به مدرسه راه می یابند. رشته های فنی کمتر از ۱۰٪ کل دانش آموزان را در برمی گیرند و نسبت دانش آموزانی که به رشته ریاضی می روند هر سال کاهش می یابد. طرح کاد در سالهای پیش (یک روز کار عملی در هفته، در خارج از مدرسه) به علت بی تدبیری، ندانم کاری و تلقی بکلی اشتباه از هدف علمی و تربیتی تلفیق کار و آموزش، سر نوشت مضحکی پیدا کرده بود.

در دانشگاه ها هر چند مشکلات کیفیت و رنگ دیگری به خود می گیرند، ولی همه اطلاعات از یک بیماری جدی و دامنگیر خبر می دهند. تعطیل دانشگاهها بهانه "انقلاب فرهنگی" و اخراج هزاران دانشجوی مخالف و دگراندیش و انواع فشارهای مشابه به دانشجویان و استادان، ضربات جبران ناپذیری به سطح علمی و کیفیت دانشگاهها وارد آورده است. سیاست رسمی رژیم در دانشگاهها، حذف مخالفین و دگراندیشان و تحمیل تفکر رسمی حاکم بر محیط های رسمی و کار عملی دانشجویان است. رژیم باوقاحت و علیرغم قانون اساسی خود، از طریق شبکه دانشگاه آزاد به طور رسمی شهریه سنگینی را دوباره برقرار کرده است. بیش از صد و بیست هزار دانشجوی دانشگاه بابت هزینه تحصیلی خود هزینه های سنگینی می پردازند و در برابر کیفیت نازل آموزشی به آنها عرضه می شود.

سیاست سرکوب و اختناق رژیم در محیط های آموزشی، جلوه و برجستگی دیگری دارد. زیرا مدارس و دانشگاهها متشکل ترین نیروی انسانی در سطح جامعه را در برمی گیرند و این همواره یک خطر جدی برای مسئولین جمهوری اسلامی به شمار می رود. انجمن های اسلامی رسماً، ارگان جاسوسی و فشار رژیم علیه

جوانان و معلمان و کادر اداری در محیط های آموزشی هستند.

سیاست های ارتجایی رژیم در مدارس در مورد دختران، یکی از مرصه های جدی تبعیض و پامال شدن حقوق زنان، در جامعه امروز ایران را تشکیل می دهند. دختران در رژیم جمهوری اسلامی اجازه تحصیل در بسیاری از رشته ها و بویژه، رشته های فنی را ندارند. رژیم کوشش می کند از طریق نظام آموزشی و وارد کردن اجباری ارزش های فرهنگی خود، تحریف تاریخ گذشته، تبلیغ ایدئولوژی خود و... نسل آینده را، نسلی "وفادار" به خود، تربیت کند. ا و در این تلاش تا آنجا پیش رفته است که حتی مدارس ویژه اسلامی با کادرهای با سابقه آموزشی برای جلب بهترین دانش آموزان نیز بوجود آورده و همه نوع امکانات در اختیار این مدارس قرار می دهد. اما تجربه سالهای گذشته نشان می دهد که چگونه تفرقه عموماً جامعه از رژیم و اقدامات و سیاست ها و تفکر آن و مقاومت منفی گسترده ای که در برابر رژیم قرار دارد، این سیاست ها را همواره با شکست روبرو می سازد. سال جنیدت تحصیلی، سال جنیدی در این مقاومت منفی در برابر یک رژیم خودکامه ارتجایی درواهد های آموزشی خواهد بود و کمبودها و نارسایی ها، به این امر، کیفیت و توان دیگری می بخشند. ♦

کدام واکنشها . . . (بقیه از صفحه ۲)  
اثر بخشی فعالیت های مشترک برای فشار بر جمهوری اسلامی بیفزایند. بدیهی است ما در این مرصه ها علاوه بر همکاری میان نیروهای سیاسی، از پاکبازی هر نوع تشکل واقعا دمکراتیک، توده گیر و مستقل برای مبارزه در راه شعارهای مشخص روز وسیعاً همبستگی می کنیم. از یاد نبریم این گام ها، این دورهم جمع شدن ها و حرکات متحد می توانند علاوه بر مرصه داخلی و در افکار عمومی مردم و در اعتلاء مبارزه، طبع رژیم جمهوری اسلامی بر جای گذارند و زمینه یک انتقال وسیع دمکراتیک را برای مبارزه همه جانبه علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن فراهم آورند. ♦

جنگ قدرت . . . (بقیه از صفحه ۱) وارد آورد. آنان نه تنها بانان توان شاهد برپا رفتن تمامی نقشه ها و امیدهایشان برای صدور انقلاب اسلامی از طریق پیروزی نظامی بوده اند، بلکه باید به نوبت تحولات پیاپی و بزرگی را در سیاست خارجی و داخلی ایران به انتظار بنشینند، که در واقع ضربات مؤثر دیگری به آرمانهای انقلاب اسلامی آنها خواهد بود. با پایان یافتن جنگ و تحولاتی که در توازن قوا و الزامات روز پدید آمده و می آید، رژیم دیگر نخواهد توانست همچون گذشته، با چنان ترکیب و سیاستی، به حکومت ادامه دهد. که رژیم با از دست دادن بخش وسیعی از پایگاه اجتماعی، در نتیجه شکست مقتضای سیاست جنگ طلبانه اش، در اثر عدول قطعی و آشکار از شعارها و سیاست های رادیکال در تمامی عرصه ها و برای گام زدن به نیروهای رادیکال در داخل و پیرامون حاکمیت، مجبور خواهد بود از نیروها، وسایل و شیوه هایی که تا کنون خود را بی نیاز از آنها می دید، برای ادامه حکومت بهره برداری نماید. تلاش برای جلب رضایت طیف هرچه بیشتری از بورژوازی و اقلیت میان به تصمیمات سیاسی و سیاستهای اقتصادی، در کنار ادامه سرکوب در اشکال تا حد ممکن پوشیده و نهان از آن جمله اند.

در زمینه سیاست خارجی، این تحولات از مدتها پیش، آغاز شده اند. روابط ج. ا. با بسیاری از دولتهای غربی که تاکنون تیره و فیر دوستانه و یا به کلی قطع بود، از سر گرفته شده است. حتی هم اکنون سخن از آغاز مجدد روابط با ایالات متحده می رود. شرکت های بین المللی برای سرمایه گذاری در ایران به رقابت پرداخته اند. قیمت سهام شرکت های خارجی مستقر در ایران در بورس جهانی به شدت افزایش یافته است.

رفسنجانی در خطبه های نماز جمعه (۲۸ مرداد ماه) با پرداختن به مساله بازسازی، از پیشنهاد های مختلف برای مشارکت در بازسازی از طرف کشورهای شرق، غرب و همسایه ها، پیشنهاد های احتمالی مناسبی برای گرفتن وام و سرمایه گذاری و اظهار آمادگی کشورهای باتکنولوژی بالاتر برای کمک های فنی، یاد کرد.

وی سپس با پرداختن به اختلاف های موجود در باره بازسازی کشور پس از جنگ، سه خط و نظر موجود در باره آینده اقتصاد کشور را به نقد کشید. حامیان نظریات می گویند حلاله مردم چند سالی زحمت دیده اند، بازسازی کشور را باز کنیم تا مردم به رفاه برسند. حامیان خط دوم راه ریاضت را پیشنهاد می کنند و می گویند منتی دیگر این محدودیتهای اقتصادی را ادامه ندهیم، تاپس از بازسازی اقتصاد و صنعت، مردم خود بخود به رفاه برسند. رفسنجانی در دنباله افزود که شهر معتقدی نیز وجود دارد که بین دو نظر قبلی است و "گواترات و مجلس نباید چنین راهی هستند". اما برخلاف اظهارات رفسنجانی، موسوی نخست وزیر يك روز بعد در سخنرانی خود به شدت در مقابل فکرساختن کشور خود به دست نیروهای خارجی و باز کردن مرزها به روی قدرتها موضع گیری کرد و ضمن تاکید بر اینکه "مشارکتی ساختن کشور چیزی کم نداریم"، با تراز کردن کاسه گدایی به سوی دیگران مخالفت کرد. موسوی هشدار داد که بیگانگان "زمان آرامش و پایان جنگ قصد نفوذ و ادامه سیطره خود را در این کشور دارند". وی بویژه بر تفتیب سیاست امریکا زدائی کشور که از مسائل بسیار بحث برانگیز در حاکمیت جمهوری اسلامی می باشد، تاکید کرد.

سخنان رفسنجانی و موسوی بطور نمونه وار، نکات مهم نبرد گسترده سیاسی - تبلیغاتی ای را که در حاکمیت و پیرامون آن بر سر آینده اقتصاد کشور، مساله جا و نقش سرمایه های خارجی و سمت گیری اتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در جریان است، منعکس می کند.

علیرغم وزن، قدرت و تاثیر رادیکالیسم "خط امام" در تصمیمات سیاسی - اقتصادی جمهوری اسلامی، عدم توانائی این نیروها در پاسخ گویی به مشکلات جامعه و تامین خواستهای "مستضعفین" که پایگاه اجتماعی شان را تشکیل می دهد، نارضایتی اقلیت وسیع مردم از رادیکالیسم ایندولوژیک این نیروها در زمینه سیاست داخلی (تلاش برای برقراری اسلام ناب محمدی) و در عرصه سیاست خارجی (صدور انقلاب

اسلامی) و بالاخره مقاومت جناح فقه سنتی در برابر مواضع آنان باعث شده که خط میانه رفسنجانی به مرور بر تاثیر خود در سیاست های حاکمیت جمهوری اسلامی بیافزاید.

همزمان با این موضع تبلیغاتی، سیاست رفسنجانی که مورد حمایت رئیس جمهور خامنه ای واردی و طرفداران فقه سنتی، و هم چنین مورد تایید خمینی بود، در عرصه عملی نیز یورش همه جانبه را آغاز کرد و عملاً مجلس و نخست وزیر را که با این سیاست مخالف بودند به ناظرین بی عملی تبدیل کرد که نگاه به این سیاست فقط اعتراض می کردند. کما اینکه هنگام قبول قطعنامه ۵۹۸ و آتش بس مجلس را تعطیل کردند.

لایحه ی ادغام سپاه در ارتش که عملاً انحلال سپاه را معنی می داد، با تأیید خمینی به مجلس بردند. خمینی امتیازاتی را که به دولت داده بودند، شروع به پس گرفتن کرد از جمله، دادن حکم تعزیری مجمع تشخیص مصلحت. خمینی طی نطقی با گفتن "سپرین کار مردم به دست مردم"، تجارت خارجی را آزاد اعلام کرد. همه این اقدامات نمی توانست بدون مقاومت و عکس العمل، در میان هواداران خمینی، بخصوص نیروهای رادیکال و در مرکز آن نیروهای سپاه و بسیج باشد. این نیروها پیامد این سیاست را بازگشت به سیاست قبل از انقلاب قلمداد می کردند. بخصوص برای نیروهای سپاه، پس از قبول آتش بس، طرح انحلال سپاه ضربه هولناک تری بود.

ولی مسئله مذاکرات و سیر آتش بس با کار شکنی های عراق، آن طور که رفسنجانی فکر می کرد و شاید در مذاکرات پشت پرده قول آن را گرفته بود، به جلو نرفت. ادعاهای عراق و عدم قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف آن کشور آنها را با مشکل جدیدی روبرو کرد. آنها در مقابل عراق تا دندان مسلح احساس کردند، چند صباحی به حفظ نیروهای سپاه و بسیج احتیاج دارند، بنابراین نمی توانستند این چنان با سرعت به پیاده کردن سیاست خود ادامه دهند.

نخست وزیر موسوی با تشخیص این موقعیت،



جنگ قدرت ...

با استعفای خود به بهانه عدم گرفتن رای اعتماد برای وزرای کابینه از مجلس، به علنی کردن اختلاف نظر و بیکاره بودن خود به عنوان شخص نخست وزیر در مهمترین چرخش های سیاسی کشور پرداخت. جواب خمینی به علنی کردن این نارضایتی و اذهان به این که در حقیقت حتی نخست وزیر برای استعفای خود باید باو یا آقایان مشورت می کرده ، خود بهترین گواه این مدعاست. نخست وزیر با این تاکتیک موفق شد ضمن علنی کردن اختلافات در این شرایط ، یعنی شرایطی که هنوز حالت نه جنگ نه صلح و یا عبارتی "صلح جنگی" بود، آنها را مجبور به تایید خود نماید. در این میان طبیعی است که رادیکال ها نیز بی کار ننشستند و همراه با تبلیغات وسیع و سخنرانی های قبل از دستور نمایندگان خود در مجلس، به افشای این سیاست به عنوان سیاست سازش با آمریکا و زیرپا گذاشتن اهداف انقلاب پرداخته و نیروهای خود را بسیج کردند. تبلور این مبارزه و قدرت گرفتن نیروهای رادیکال را در معرفی کابینه و جدال بر سر رای اعتماد به وزرای معرفی شده می توان دید. نخست وزیر در گزارش خود به مجلس هنگام معرفی کابینه ، به آنها می فهماند که فقط خمینی بود، که آنها را در مقابل پذیرش قطعنامه تاکنون آرام نگه داشته، و می گوید: مردم همانهایی هستند که وقتی احساس کردند قبول قطعنامه ۵۹۸ ممکن است به معنی تجبید نظر در راه گذشته و کنار گذاشتن آرمان ها و عزت انقلابی کشور باشد، برآشفند و تنها وقتی پیام تاریخی امام به آنها اطمینان داد که روح انقلاب هم چنان پرتوجح است... آرام گرفتند". و یا در رابطه با سیاست نزدیکی به غرب از قول مادران شهدا و معلولین و بسیجی ها... می گوید: "با اینکه تازه چهارم شهریاری حمله آمریکا به هواپیمای مسافربری خورن پست سرگذارده ایم، شایه امکان تجبید روابط با شیطان بزرگ را باور می کنند". قبل از هر چیز بهزاد نبوی و وزیر صنایع سنگین در دفاعیه خود با گفتن اینکه اکثریت مجلس به داشتن تمایل خاصی (مقصود

خط امامی) معروف است ، ناخودآگاه غیرواقعی بودن همت استعفای نخست وزیر خط امامی مبنی بر عدم امکان گرفتن رای اعتماد از مجلس را بر ملامی کند. ولی در همین جا باید تذکر داد که تعدادی از نمایندگان مجلس که در بلوک رادیکال ها قرار داشتند و بقول راه ارانی شماره ۲ که پیروزی آنها را پیروزی حزب امام نامید، همزمان با تغییر موضع خمینی، مواضع آنها نیز دچار نوسان شده و رادیکال ها نمی توانند مانند سابق بروی آنها حساب صددرصد باز کنند. این حقیقت را در نوسان تعداد آراء، هنگام رای اعتماد به وزرای توان دید.

در هنگام معرفی نمایندگان دولت به مجلس، شدیدترین مخالفت را نمایندگان فقه سنتی علیه محتشمی وزیر کشور که از سردمداران جناح رادیکال می باشد، کردند. بنظر می رسد حمایت علیه محتشمی آنقدر شدید بوده که هواداران وی هنگام بحث جهت گرفتن رای اعتماد برای او، نامه ای از خمینی را مبنی بر تایید محتشمی در میان نمایندگان پخش کردند. مخالفین تحت پوشش دخالت او در سیاست خارجی ، به مواضع وی علیه رابطه با آمریکا حمله کرده ، آنرا جزء جراثیم او به حساب می آورند.

محتشمی به دفاع از خود می پرسد: "چطور می شود ما به کسانی بگوئیم که در خصوص مسئله آمریکا اظهار نظری نکنند" و یا مگر ما می توانیم بگوئیم که آمریکا آدم شده و باید با آن رابطه برقرار کرد و کارشناسان آنرا به کشور راه داشته این کشور خدمت کنند؟ کدام خدمت؟ ما اگر از شرکت های چند ملیتی و جنایات این شرکت ها در زمان شاه صحبت می کنیم... بخود اجازه نمی دهیم که این مسائل و جنایات را فراموش کنیم، اینکه بگوئیم مردم ما فراموشکار هستند، اشتباه بزرگی است".

جالب این جاست که مخالفت محتشمی با قبول قطعنامه ۵۹۸ هم، جزو جراثیم او محسوب می شود. محتشمی در همان جا گفت: "شرایط با اظهار نظر این جانب در خصوص قطعنامه ۵۹۸، نظر من منطبق با اصول اعلام شده از ناحیه حضرت امام بوده و دقیقاً قبل از موافقت امام با پذیرش قطعنامه از جانب مسئولان

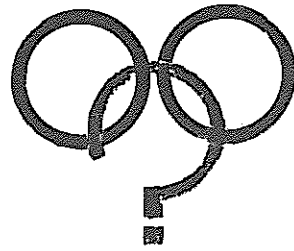
برده است. در این رابطه نظر برادران محترم را به بیان های امام به مناسبت مراسم حج سال ۱۴۰۷ و نیز پیام افتتاحیه مجلس سوم جلب می کنیم".

او با نسبت دادن موضع خود به امام سعی دارد خود را از زیر ضربه خارج کند. و اما نکته دیگر که به حق می توان آن را پاشنه آشیل رادیکال ها نامید مواضع شدیداً ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه آنهاست، تا حدی که رعایت قانون برای خودیها. محتشمی در مقابل سؤال چگونگی و علت عدم اجرای قانون احزاب با این جواب مسخره که قانون احزاب تاکنون فقط در بخش اقلیت های دینی اجرا شده چهره خود و سیستم ضد دموکراتیک حاکم را افشاء می کند. طبیعی است که بلوک مقابل را رادیکال ها می دانند

از طرف دیگر، رای گیری در مورد وزرای دیگر و صحبت قبل از دستور نمایندگان بعد از این رای گیری نشان دهنده دخالت مستقیم خمینی در ترکیب کابینه و سیاست آینده کشور است. چنان که مظفری نژاد نماینده تهران - از جناح رادیکالها - در نطق قبل از دستور خود می گوید: "ترین وزارتخانه های ملو وزارتخانه بسیار مهم است. یکی وزارت خارجه و دیگری وزارت کشور که این دو وزیر یکی در خارج و دیگری در داخل باید عمل کنند. امام در مورد وزارت خارجه تاکید و سفارش فرمودند و دست خط مبارکشان را در مورد وزیر کشور هم دیدیم. او در ادامه ، رای قاطع وزیر امور خارجه را که فقط با هشت مخالف و پنج ممتنع از همه وزرا بیشتر رای آورده بود، نتیجه حرف شنوی رادیکال ها از خمینی و دادن صد و شش رای مخالف باشش رای ممتنع به محتشمی را نتیجه عدم تمکن به فرمان امام از طرف وکلای هوادار فقه سنتی می داند. و اما ندادن رای اعتماد به محسن رفیق دوست وزیر سابق سپاه از جناح فقه سنتی و انتخاب شمع خانی از رهبران خط امامی سپاه را می شود به حساب موفقیت خط امامی ها گذاشت. همچنین است به تعویق انداختن طرح لایحه اقدام سپاه در ارتش به مدت شش ماه. در عین حال روزنامه ها خبر برکناری ابطی بقیه در صفحه ۲۳



## دمکراسی در سوسیالیسم



### توضیح

در بخش اول این نوشته، (راه ارانی شماره ۴) نشان دادیم که در سند جمع‌بندی مباحثات وحدت و طرح پیشبرد آن بین کمیته مرکزی سازمان آزادی کار و کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران، چگونه با انتخاب بعضی تعاریف مارکسیستی دولت و مطلق کردن و تمعیم آنها به کل مقوله دمکراسی، برخورد یک بعدی و جزم گرایانه ای از مقوله دمکراسی در جوامع سرمایه داری صورت گرفته است. با کم بها دادن به اهمیت و نقش دمکراسی در مبارزه طبقاتی و جایگاه آن در مبارزه برای سوسیالیسم و با درجا زدن در این تز که دمکراسی های بورژوازی همگی بیانگر دیکتاتوری اقلیت استثمار گر بر اکثریت استثمار شونده‌گان و زحمتکشان است. و دیدن فقط این جنبه که در دمکراسیهای بورژوازی زحمتکشان همواره از حقوق محدود برخوردار بوده و از شرکت مستقیم و واقعی در امور جامعه محرومند، پرونده فطور و پیچیده دمکراسی را برای تمامی مرحله مبارزاتی تا سوسیالیسم بسته و خیال خود را راحت کرده اند. سند جمع بندی مباحثات، بجای جلب توجه زحمتکشان و نیروهای دمکراتیک و مترقی جامعه برای مبارزه در راه دمکراسی در شرایط مشخص جامعه ایران و اهمیت محوری آن در مبارزه برای آزادی انسان از هرگونه قهر و ستم، آنچه در ذهن باقی می گذارد، احساس نفرت نسبت به کل مسئله دمکراسی در جوامع بورژوازی است. صلا تفر بجا از بورژوازی با تحقیر بی جا از دمکراسی در این جوامع درهم آمیخته شده و تابلوی سیاهی از دمکراسی در این جوامع، که منظره کنونی آن حاصل قرن‌ها مبارزات آزادیخواهانه توده هاست، به نمایش گذاشته است.

ما اشکالات و انحرافات ناشی از چنین برداشتی را تا آنجا که محدوده نشریه راه ارانی اجازه میداد، نشان دادیم. در نوشته حاضر به بررسی نظریات مندرج در سند در رابطه با دمکراسی در جوامع سوسیالیستی می پردازیم.

### کمون پاریس یا تجربه شوروی؟

تنظیم کنندگان سند جمع‌بندی مباحثات، با همان شیوه سیاه پاسبید و با توسل به همان متدولوژی برخورد یک بعدی و جزم گرایانه، به مقوله دمکراسی در جوامع سوسیالیستی و شرایط دیکتاتوری پرولتاریا پرداخته اند. این بار البته آن روی سکه را بصورت یک تابلوی بی هیبت از پراتیک دمکراسی در این جوامع عرضه کرده اند.

## نکاتی پیرامون سند:

"جمع‌بندی مباحثات وحدت و طرح پیشبرد آن"

میان سازمان آزادی کار و سازمان فدائیان خلق ایران

### بخش دوم

این رفقا، برای ارائه ی تصویر آزمایشگاهی از دیکتاتوری پرولتاریا، راهی جز این نداشته اند که بجای حرکت از واقعیتها و تکیه بر تجربه عملی دیکتاتوری پرولتاریا در ۷۰ سال گذشته، تعاریف تئوریک یک قرن پیش را به عاریت گرفته و به تکرار آنها بپردازند. آنجا هم که خواسته اند به تجربیات مشخص بپردازند، واقعا به تحریف خشن و باور نکردنی واقعیت ها دست زده اند. و این همه را موقعی نوشته اند که یک بازنگری انتقادی و جسورانه به پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا از سوی احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی در جریان است.

در سند جمع‌بندی مباحثات آمده است: در دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به سوسیالیسم، دولت اشکال متفاوتی می تواند بخود بگیرد، اما ماهیت آن جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد. و یا دمکراسی پرولتری، دمکراسی وسیع برای مردم یعنی اکثریت جامعه است.

این فرمولها چیزی نیست جز تکرار و اقتباس جملات لنین که با اشکال مختلف در دولت و انقلاب آمده است. مثلا: گذاران سرمایه داری به کمونیسم البته نمی تواند با وفور و تنوع عظیم اشکال سیاسی همراه نباشد، ولی ماهیت آنها الزاما یکی خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا (دولت و انقلاب ترجمه فارسی صفحه ۴۰) و یا دیکتاتوری پرولتاریا، یا همراه با گسترش عظیم دمکراسی برای تپه دستان، دمکراسی برای مردم خواهد بود (همانجا صفحه ۱۰۶) سوال ما این است:

آیا کار کمونیستهای ایرانی در آستانه قرن ۲۱ تنها تکرار احکام تئوریک یک قرن پیش است؟ چگونه است که برخی از رفقا برای بیان درک خود از جامعه سوسیالیستی آینده ایران، ترجیح می دهند، ۷۰ سال پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در کشور همسایه و دیگر کشورهای سوسیالیستی را ناپیده گرفته و کلا به تکرار استنتاجات و فرمولهای تئوریک بپردازند که از سوی مارکس و انگلس و لنین در پراتیک هاکمیت ۷۲ روزه کمون پاریس فرمولبندی شده اند؟

لنین همین کتاب دولت و انقلاب را که بخش عمده استنادات تئوریک رفقا از آنجاست، به طلت بهران سیاسی ناشی از نزدیک شدن انقلاب اکثریت ناتمام گذاشت و

## دمکراسی ...

ما کمونیستهای ایرانی ضرورت دارد تعیین معیار واقعی و سنجش این تئوریا در محک تجربه انقلاب اکتوبرا پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی است.

باید ریشه یابی کرد و توضیح داد که در اولین تجربه انقلاب سوسیالیستی در روسیه و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در آنها و سایر کشورهای سوسیالیستی، آیا وعده ای را که از مارکس تا لنین داده بودند که انقلاب پرولتری وسیع ترین آزادیها را برای زحمتکشان تامین و تضمین خواهد کرد، برآورده شد یا نه؟ و آیا شرکت مستقیم توده ها در اداره کلیه امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... که هم شما و هم ما آرزومندیم انقلاب پرولتری "متحقق سازد"، در عمل تحقق یافته است یا خیر و اگر پاسخ منفی است دلیل آن چیست؟ والا کلی گوئیها و ردیف کردن احکام انتزاعی تئوریک قبل از انقلاب اکتبر امروزه چه دردی را دوا می کند؟

باید ریشه یابی کرد و توضیح داد که چه شد و چرا، آن دیکتاتوری پرولتاریا که وسیع ترین دمکراسی را برای اکثریت عظیم مردم وعده میداد به استبداد ظالمانه ای تبدیل شد که کل جامعه، پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران را در بر گرفت و انبوه بزرگی از مردم زحمتکش و شریف و بلشویکها و یاران نزدیک لنین را نابود ساخت؟ وظیفه ما آیا تکرار ساده احکام تاریخی است یا بررسی تجربیات مشخص و درس آموزی از آن، تا از تکرار سوسیالیسم این چنینی در ایران اجتناب شود، تنظیم کنندگان سند، در یکی دو مورد به انتقاد و تصحیح برداشتهای قدیمی

چگونه است که برخی از رفقا برای بیان درک خود از جامعه سوسیالیستی آینده ایران، ترجیح می دهند، ۷۰ سال پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در کشور همسایه و دیگر کشورهای سوسیالیستی را نادیده گرفته و کلا به تکرار استنتاجات و فرمولهای تئوریک بیبردارند که از سوی مارکس و انگلس و لنین در پراتیک حاکمیت ۷۲ روزه کمون پاریس فرمولبندی شده اند؟

پرداخته اند. اما متأسفانه آنجا هم کلی گوئی است و لذا اهمیتش را از دست میدهد. مثلاً "محدود گشتن دمکراسی برای توده ها... به بروز انحرافات بوروکراتیک... منجر می شود". برخورد همچنان کلی است. و اشاره مشخصی وجود ندارد و معلوم نیست که اساساً جایی در دنیا چنین انحرافات صورت گرفته است یا نه؟ هرچاهم که از ضرورت دمکراسی صحبت می کنند باز از قالب کلیات و تجریبات خارج نمی شوند؛ "تامین و تضمین آزادی کامل... اهمیت اساسی دارد" همین و بس!

نگران آن هم نبود. زیرا بر این باور بود که "به دست آوردن تجربه انقلاب در هرصه عمل، دلپذیرتر و سودمندتر از نوشتن درباره آن است". در این صورت چگونه است که تنظیم کنندگان سند، به آرمانهایی که لنین از لحاظ تئوری قبل از انقلاب اکتبر مطرح کرده بود پای میفشردند، اما پراتیک همان انقلاب اکتبر را چه در حیات لنین و چه پس از مرگ ناپتگام وی تا به امروز و تعمق و درس آموزی درباره آن را که سودمندتر و دلپذیرتر از نوشتن درباره آنست ناپهده میگیرند؟ کدام ارجح است؟ ماندن در فرمولهایی که از تجربیات کمون در شهر پاریس استنتاج شده است یا بررسی پراتیک واقعی دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه شوروی به پهنای یک هفتم همه کشورهای جهان؛ و سایر کشورهای سوسیالیستی گسترده در پهنای جهان بایک میلیارد و نیم جمعیت بشری؟ کمون پاریس بمثابه تجربه اولین "حکومت کارگری جهان"، غنای تجربی آن در پایه ریزی دولت طراز نوین دمکراتیک کارگری، اعمال دمکراسی واقعی و کامل، بخاطر نبرد مردانه کمونارها در دفاع از آرمانهایشان، که راه رهایی کامل کارگران و زحمتکشان را به جهانیان نشان دادند، یک رویداد بزرگ و جاودانی تاریخ بشری است. اما کمون محدودیتهای تاریخی، سیاسی و زمان و مکانی زیادی داشت و اساساً یک واقعه استثنائی و خود جوش بود. نباید از نظر دور ساخت که رهبری کمون در دست بلانکیست ها و سوسیالیستهای طرفدار پرودون، طرفداران باکونین و تئو ژاکوبینها بود. از ۶۸ عضو باقیمانده کمون فقط دوتن به مارکسیسم نزدیک بودند. حزب طبقه کارگر وجود نداشت. نه یک تشکیلات جدی سیاسی پرولتری وجود داشت و نه اتحادهای کارگری و سازمانهای تعاونی.

محدودیت زمانی و مکانی امکان نداد که تجربه کمون پاریس به جایی برسد و در زمینه های اجتماعی و اقتصادی کارهای چشمگیری انجام دهد. کمون پاریس نتوانست به دهقانان نزدیک شود و با آنان اتحاد ببندد. با این تفصیل و کمیوهای اساسی دیگری که وجود داشت و وارد شدن در اطراف آن از حوصله این نوشته خارج است، کمون پاریس، دیکتاتوری پرولتاریا به معنای اخص و جامع آن نبود.

کمون پاریس اولین تجربه حکومت کارگری بود و بنیانگذاران مارکسیسم جز این تجربه معین و محدود، نمونه دیگری در اختیار نداشتند. به همین مناسبت ۲۰ سال بعد از کمون در برابر کسانیکه می پرسیدند دیکتاتوری پرولتاریا به چه میماند، انگلس پاسخ میداد: "به کمون پاریس نگاه کنید"؛ "حجب آنستکه یک قرن بعد، وقتی از ما درباره دیکتاتوری پرولتاریا سوال می کنند، پاسخ ما باز این است: "به کمون پاریس نگاه کنید"؛ چگونه است که رفقای تنظیم کننده ی "سند جمع بندی مباحثات"، استنتاجات تئوریک ناشی از چنین تجربه کوتاه مدت تاریخی و فرمولهای ارائه شده قبل از انقلاب اکتبر را تکرار می کنند، اما درباره تجربه ۷۰ سال دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی و نزدیک به نیم قرن در سایر کشورهای سوسیالیستی سکوت اختیار کرده و آنها هم که اشاره ای می کنند تحریف واقعیت هاست. حال آنکه مسئله از کلی گوئیها و تکرار فرمولهای تئوریک قبل از انقلاب اکتبر فراتر است. آنچه برای



### سیستم تک حزبی و یا پلورالیسم واقعی

پاس آورتزین بخش سند، آنجاست که به اصطلاح به تجربیات کشورهای سوسیالیستی می‌خواهد برخورد مشخص کند. اینک اصلی ترین ترها:

با پیروزی اولین انقلاب سوسیالیستی در روسیه، دمکراسی شورائی در این کشور استقرار یافت و روند ویژه مبارزات طبقاتی به ایجاد سیستم تک حزبی منجر گردید. و یاد کشورهای اروپای شرقی و آسیایدمکراسی توده ای برقرار گردید... در دمکراسیهای توده ای سیستم چند حزبی برقرار شد (تکیه از ماست). و بلافاصله به تمیم ملی پرداخته و اعلام می‌شود: تجربه انقلابات، این موضوع را نیز روشن نمود که تک حزبی و یا چند حزبی در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم اصل بشمار نمی‌رود و الگوی واحدی از پیش نمی‌توان تعیین کرد! بیش از این کلی گویی مطلبی ندارند، برای ایران هم موضعی ارائه نمی‌کنند و گویی بی تفاوت اند و آن را به امان روند ویژه مبارزه طبقاتی می‌گذارند.

آیا واقعا رفقا در فروردین ۶۷، بدر دست داشتن اسناد کنگره ۲۲، ۲۰ و بویژه کنگره ۲۷ و پنوم ژانویه ۸۷ ح.ک.ا.ش و اطلاع از این همه مقالات و تحلیل ها و افشاگریهایی که درباره دهه های رکود و بوروکراسی فلج کننده، فقدان دمکراسی در جوامع سوسیالیستی و انحرافات ناشی از آن و بحث هایی که هم اکنون درباره پلورالیسم سندیکائی و سیاسی در مطبوعات کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری

باید ریشه یابی کرد و توضیح داد که چه شد و چرا، آن دیکتاتوری پرولتاریا که وسیع ترین دمکراسی را برای اکثریت عظیم مردم وعده میداد به استبداد ظالمانه ای مبدل شد که کل جامعه، پرولتاریا و دهقانان و روشنفکران را دربرگرفت و انبوه بزرگی از مردم زحمتکش و شریف و بلشویکها و یاران نزدیک لنین را نابود ساخت؟

منتشر شده است، هنوز نمی‌داند که چه برسر شوراها و دمکراسی شورائی آمد و چگونه از مضمون اصلی خود به ثابته نهادهای واقعی اعمال حاکمیت توده ها تپی شد و به نهادهای تشریفاتی و اداری تبدیل گردید؟ نظر به اینکه استقرار دمکراسی شورائی با استقرار سیستم تک حزبی همزمان بوده است که روند شکل گیری و تکوین آن بتدریج از همان فردای انقلاب اکتبر آغاز شد و به انحلال اس. ا.ر.ها، منشویکها، و جریانات فکری دیگر و حتی گرایشهای فکری مختلف داخل حزب بلشویکها انجامید. و بالاخره به کشتار و سرکوب و نفی بلد صدها هزار و میلیونها دهقان در کشوری که ۸۰٪ آنرا اقشار مختلف دهقانان تشکیل می‌دادند، منجر شد.

با توجه به اینکه اس. ا.ر. ها و منشویکها در داخل همین دهقانان و اقشار میانی جامعه اعتبار وسیعی داشتند، در چنین شرایط و اوضاع و احوالی رفقا توضیح بدهند که حاکمیت توده ها در این دوران چگونه به شیوه دمکراتیک اعمال می‌شده است؟ آیا اساسا سیستم تک حزبی در ذات خود ناقص یک دمکراسی اصیل و واقعی نیست؟ آیا همین سیستم تک حزبی نبود که به نابودی دمکراسی شورائی، خلع ید سندیکاهای، سازمانهای توده ای و تپی شدن آنها از عنصر آزادی منجر شد و دیکتاتوری طبقه کارگر را به دیکتاتوری حزب، به دیکتاتوری طایفه خود طبقه کارگر و سپس به دیکتاتوری رهبری و بالاخره به استقرار دیکتاتوری مطلق العنان فردی استالین کشاند؟ و چون به سیستم تبدیل شد، همچنان بعد از مرگ استالین نیز دوام یافت و چون بمثابه سیستم عمل کرد، استالین های کوچکتر در جمهوری های شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی آفرید؟ آیا شما واقعا نمی‌دانید که سیستم تک حزبی نافی دمکراسی در کشورهای سوسیالیستی، ام الهیوب رژیم های سوسیالیستی است؟ و به همین علت روند نوگرائی و بازسازی در این کشورها دمکراسی واقعی را برقرار نکنند راه به جانی نخواهد برد.

آیا در فروردین ۶۷ تشخیص آن مشکل است که این سیستم چند حزبی متداول در دمکراسی های توده ای چیزی بیش از یک نماد بی ارزش سیاسی نیست و در اصل کوچکترین فرقی با سیستم تک حزبی ندارد؟ وقتی شمامی گوئید که تک حزبی و یا چند حزبی در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم اصل بشمار نمی‌آید و الگوی واحدی از پیش نمی‌توان تعیین کرد چنانچه قبلان نشان دادیم عملا هم منظورتان و درک تان از سیستم چند حزبی همان ظاهرسازی موجود در کشورهای دمکراسی توده ایست، در اینصورت آیا چنین استنباطی بدست نمی‌آید که تنها راه حل باقیمانده برای آینده جامعه سوسیالیستی ایران، همان سیستم تک حزبی است؟

### روند ویژه تاریخی مبارزه طبقاتی، و سیستم تک حزبی

اعلام اینک روند ویژه تاریخی مبارزه طبقاتی در هر کشوری ممکن است به تک حزبی و یا چند حزبی منجر گردد. آیا پرهیز از پاسخ صریح به این مسئله اساسی نیست؟

طرح چنین نظریه ای تعمق در این سوال مهم را همراه می‌آورد که اساسا این چه روند مبارزه طبقاتی است که ممکن است به سیستم تک حزبی و عملا به استقرار رژیم استبدادی بیانجامد؟

قانون اساسی مبارزه طبقاتی، آنگونه که مارکس تدوین کرد، می‌باید مسالا به حاکمیت طبقه کارگر بیانجامد و وسیع ترین دمکراسیها را که هرگز بشریت به خود ندیده است، برای وسیع ترین توده های مردم به ارمغان بیاورد. یک جمله از آثار

"باید با فطر داشت که مبارزه در راه دمکراسی برای ما، نه امری تاکتیکی بلکه یکی از اهداف والای ما بوده و گسترش و تعمیق آن چه در دمکراسی خلقی و چه در سوسیالیسم از هدفهای ما است" (پلنوم هفتم، فدائی شماره ۲۰، صفحه ۱۹).  
 "باید از هم اکنون تصویر روشنی از دمکراسی و آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی اندیشه و بیان را در دمکراسی خلقی و در نظام سوسیالیستی که سازمان ما برای تحقق آن مبارزه می کند ارائه دهد" (همانجا).

آیا اصول مندرج در "سند جمع بندی مباحثات"، میان کمیته مرکزی دوسازمان آن تصویر روشنی است که از آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی اندیشه و بیان در نظام سوسیالیستی آرمانی کمونیستهای ایران وعده داده شده است؟

این گونه عقب نشینی و رجعت به مواضع قبل از پلنوم هفتم را چگونه توضیح می دهید؟ واقعا "وای به حال" سوسیالیسمی که بر پایه تمسیق و خرافات و پامال کردن آزادی و آزاد اندیشی باشد" (از مقاله "مبارزه برای دمکراسی و مبارزه ضد امپریالیستی"، فدائی شماره ۲۰، ص ۹).

در پلمیک باره کارگر که شماره ۱۰ "فراموشی همدانه دیکتاتوری پرولتاریا" متهم می کند، پاسخ می دهید: "آبا ملت اتهام، موضع گیری صریح پلنوم سازمان درباره  
 آیا اساسا سیستم تک حزبی در ذات خود ناقض  
 یک دمکراسی اصیل و واقعی نیست؟ آیا همین  
 سیستم تک حزبی نبود که به نابودی دمکراسی  
 شورائی، خلع ید سندیکاها، سازمانهای توده-  
 ای و تهی شدن آنها از عنصر آزادی منجر شد  
 و دیکتاتوری طبقه کارگر را به دیکتاتوری  
 حزب، به دیکتاتوری علیه خود طبقه کارگر  
 و سپس به دیکتاتوری رهبری و بالاخره به  
 استقرار دیکتاتوری مطلق العنان فردی استالین  
 کشاند؟ و چون به سیستم تبدیل شد، همچنان  
 بعد از مرگ استالین نیز دوام یافت و چون  
 بسمت شبه سیستم عمل کرد، استالین های کوچکتر  
 در جمهوری های شوروی و در سایر کشورهای  
 سوسیالیستی آفرید؟

شناسائی آزادی فعالیت احزاب سیاسی در دمکراسی خلقی و سوسیالیسم نیست؟  
 و سپس با پرخاش اما به درستی سنوال می کنید: "اگر چنین باشد در صورت مثلا  
 جمهوری دیکراتیک خلق و جمهوری سوسیالیستی را معادل نظام تک حزبی نمی دانید؟  
 (نشریه فدائی، شماره ۴۵، ص ۱۶).

پرتوهای چنین مواضع درستی، اینجا و آنجا در سندها منعکس است. اما به ملت روح  
 حاکم بر آن فاقد پیگیری دمکراتیک است.

مارکس و انگلس نمی توان شاهد آورد، که بنحوی بیانگر ساختمان سوسیالیسم با  
 سیستم تک حزبی باشد. کمون پاریس زنده ترین آزمایشگاهی بود که مارکس و انگلس  
 برای تدوین نهائی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا، آن را بررسی کردند. مگر این مورد  
 خود نمونه بارزی از پراتیک پلورالیسم سیاسی نبود که در آن حتی حزب طبقه کارگر  
 حضور نداشت؟ شما که در ارائه نظریه هایتان از حدود نقل قولهای قبل از انقلاب  
 اکبر جلو تر نرفته اید، مسلما توجه دارید که حتی نمی شود یک نقل قول از لنین  
 آورد که تصویری از سوسیالیسم تک حزبی آینده در روسیه باشد.

لذا اگر روند مبارزه طبقاتی به وسیع ترین دمکراسی برای اکثریت عظیم توده ها  
 در سوسیالیسم بیانجامد، این خلاف آموزش مبارزه طبقاتی مارکس و حتی تأکیدات  
 لنین قبل از پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه است. بنابراین اشکالات عدم  
 استقرار دمکراسی در سوسیالیسم را نه در نفس روند مبارزه طبقاتی، بلکه در  
 عوامل دیگر و در درجه اول در عدم آمادگی شرایط اجتماعی - اقتصادی، در عدم  
 آمادگی نیروهای محرک انقلاب، در تنگ بودن پایه های طبقاتی حاکمیت برآمده از  
 انقلاب، در عدم تعالی حزب کمونیست به گسترش جنبه سوسیالیستی حاکمیت و در  
 عوامل ذهنی دیگر جستجو نمود. عواملی که معموما امکان ادامه حاکمیت به شیوه  
 دمکراتیک را با دشواری توأم کرده و اتخاذ شیوه استبدادی حکومت کردن را در  
 دستور روز قرار می دهد. چنین نتیجه ای، ربطی به روند مبارزه طبقاتی ندارد. این  
 امر اساسا ناشی از آن است که حزب کمونیست حاکم، حفظ قدرت به هر قیمتی را  
 به حاکمیت دمکراتیک ترجیح داده و از ابزار قدرت برای تأمین آن استفاده می کند.

در جامعه ما که دهها جریان کمونیستی وجود دارد و چنین تعدد جریانهای  
 کمونیستی، البته بشکل بسیار محدودتری می تواند حتی در جریان انقلاب دمکراتیک  
 با سمتگیری سوسیالیستی هم حضور داشته باشد؛ در جامعه ای که افشار میانی  
 در شهر و روستا جمعیت بسیار انبوه و طیف سیاسی - فکری گسترده ای را  
 نمایندگی می کنند، این کدامین روند مبارزه طبقاتی است که می تواند به سیستم  
 تک حزبی و یا "چند حزبی" از نوع دمکراسی های توده ای منجر شود؟

مسئله جنبش کمونیستی ایران کلی باقی نیست، بلکه پاسخ مشخص به مسائل  
 مشخص جامعه ایرانست. آنچه برای مردم و زحمتکشان ایران اساسی است،  
 اینست که می خواهند بدانند، درک و تلقی کمونیستها از این مقوله چیست و برای  
 چه نوع سوسیالیسمی مبارزه می کنند؟ آیا سیستم تک حزبی پلورالیسم سیاسی  
 واقعی برای ماکونیستهای تفاوت است؟ آیا این را کاملا یک امر عینی و خارج از اراده  
 خود می بینیم و یا اینکه به نقش عنصر آگاه و به مبارزه برای ایجاد یک فرهنگ و بینش  
 نوین دمکراسی در این رابطه ارج زیادی می گذاریم؟ سنوال ما از رفقای سازمان  
 فدائی که سند جمع بندی مباحثات را امضاء کرده اند اینست: پس دستاوردهای  
 شمار پلنوم هفتم و از آن به بعد چه سرنوشتی پیدا کرده است؟ آنچه نیاز نقل می کنیم

نمونه هایی از اسناد و مقاله های شماست:

آزادی احزاب در سوسیالیسم تابه کجا؟

در این رابطه بویژه دوتز مورد نظر ماست که ذیلا به تحلیل مختصر آن می پردازیم: در سند آمده است: " در انقلاب دمکراتیک، حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان اصولا در برگیرنده احزاب و سازمانهای سیاسی و انقلابی است. تحت این حکومت طبقه کارگران آزادی کامل فعالیت سیاسی کلیه نیروها در چهارچوب قانون اساسی دفاع می کند."

به نظر ما، از موضع دمکراتیسم پیگیر، ایرادات اساسی چندی به این تزارد است که بحث خلاق ویی پرده ای را میان کمونیستهای ایرانی الزام آورمی کند.

اولا چندان روشن نیست که منظور فقاز "احزاب و سازمانهای سیاسی و انقلابی" که "حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان اصولا در برگیرنده ی" آنست، کدامند؟

اما از مطالعه اسناد و نوشته های مختلف سازمان فدائی چنین برمی آید که منظور آن احزاب سیاسی هستند که "جزء نیروهای محرک انقلاب اند". در مقاله مهم "مباحث جبهه در جنبش چپ ایران" (فدائی شماره ۲۸، صفحه ۱۰) چنین آمده است: "درک سازمان از دمکراسی و از جمهوری دمکراتیک خلق، علاوه بر شناسایی آزادی فعالیت احزاب سیاسی از جمله برای مردلات دارد که خرده بورژوازی و اقلیت میانی شهر و روستا جزء نیروهای محرک انقلاب اند و باید نه فقط در دوره قبل از سرنگونی رژیم در حیات سیاسی جامعه فعال باشند، بلکه همچنین در دوره پس از سرنگونی رژیم و استقرار قدرت دمکراتیک خلق نیز در اصال قدرت سیاسی سهمی باشند و از منافع خویش دفاع نمایند".

حس می زنیم که منظور فقاز در قسمت دوم تزنقل شده درباره "کلیه نیروها" نیز همان احزاب و سازمانهای انقلابی باشد که جزء نیروهای محرک انقلابند. اگر حس مادرست باشد، در این صورت لاقول دوسؤال مطرح است:

الف: موضع شمانسبت به نیروهای سیاسی که در "حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" به این یا آن دلیل حضور ندارند، چیست؟ و با گریزی از همین احزاب و نیروهای سیاسی که در حکومت شرکت داشته اند به دلیلی از ترکیب آن خارج شد و به انتقاد و مخالفت دمکراتیک برخاست، موضع شمانسبت به آن حزب یا نیروی سیاسی که تا دیروز متحد حکومتی بود چه خواهد شد؟

ب: آیا شما مدافع آزادی کامل فعالیتهای سیاسی، به شیوه دمکراتیک احزاب مخالف با "حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" هستید یا طرفدار انحلال و سرکوب آنها؟

برای آنکه ابهامی باقی نماند تکذکراین نکته را ضروری می دانیم که بشهادت اسناد و قطعنامه های کنگره حزب دمکراتیک مردم ایران، حزب ما طرفدار واقعی و پیگیر آزادی سیاسی کامل احزاب و مدافع سایر موازین آزادیهای دمکراتیک در

جامعه است. از موضع دمکراتیسم پیگیر که حزب ما به آن پایبند است، پاسخ ما به سؤالات بالا نمی تواند منفی باشد. صمیمانه آرزو مندیم و برای موفقیت جنبش کمونیستی ایران مفید می دانیم که هر دو سازمان کنونی، و سازمان واحد آینده، شما نیز طرفدار آزادی سیاسی کامل احزاب، طرفدار آزادی مطبوعات، آزادی فعالیت های سندیکائی و سایر آزادیها باشند.

در اینجا يك سؤال اساسی مطرح است که تعمق درباره آن و جستجوی راه حل منطقی برایش از وظایف عمومی ماست.

در سند جمع بندی مباحثات، تاکید شده است که فقط از آزادی کامل فعالیت سیاسی کلیه نیروها در چهارچوب قانون اساسی دفاع می کنید. سؤالی که مطرح می شود، اینست: اگر حزب یا نیروی مخالف بخش یا بخشهایی از قانون اساسی باشد و یا اساسا با کل آن مخالفت داشته باشد، اما مخالفت خود را، نه با بکارگیری شیوه های توطئه گرانه، بلکه با توسل به روشهای دمکراتیک ابراز کند، در این صورت چرا باید بخاطر ابراز عقیده ای مغایر با قانون اساسی به سرکوب و پیگرد چنین حزبی دست زدو او را از آزادی فعالیت سیاسی محروم کرد؟ آیا چنین اقدام و موضعی مغایر با اصل آزادی اندیشه و بیان نیست؟ آیا آزادی کامل اندیشه و بیان در چنین قاموسی یعنی آزادی، فقط تا آنجا که موافق با نظر من باشی؟

آیا این از همان نوع خط کشی های حزب توده ایران در بعد از انقلاب بهمین نیست که آزادی را برای طرفداران انقلاب قبول داشت و از انقلاب و ضد انقلاب هم مثلا موافقت یا مخالفت با حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی را مطرح می ساخت؟

در اینجا این سؤال اساسی پیش می آید: با حرکت از کدام اصل و منطق، جز منطق اینکه قدرت در دست ماست، می توان چنین حقی را بنام دمکراسی به خود اعطا کرد؟ چرا حاکمیتی که بر کارگران و دهقانان و اکثریت عظیم توده ما متکی

از موضع يك دمکراتیسم پیگیر، حتی قانون اساسی نباید ناقض اصول پایه ای دمکراسی- ای باشد که حاکمیت مردم و احترام به دگراندیش و تامین حقوق دمکراتیک اقلیت فکری، اساس آنرا تشکیل می دهد. چه بسا همین قید "در چهارچوب قانون اساسی" و بندها و استثنائاتی که بر دست و پای تزه های عام دمکراتیک بسته می شود، عملا به مسخ و مثله کردن دمکراسی بینجامد و جامعه را از پویائی و بالندگی باز دارد و دولت و قوه مجریه و حزب حاکم را بتدریج برتارک جامعه و توده ها قرار داده و بر آنان مسلط سازد و حاکمیت مردم را به تباهی کشاند.

## دمکراسی ...

است و قانون اساسی خود را دست آورد مردم و منعکس کننده خواستها و منافع آنان می داند، از انتقاد این یا آن گروه یا حزب سیاسی باید وحشت نکند؛ اگر واقعا رژیم دمکراتیک و حاکمیت مردم برقرار و اساس کار هم همین باشد در اینصورت اگر حزبی موفق شود بطور دمکراتیک نظر اکثریت را نسبت به این یا آن اصل از قانون اساسی برگرداند، به چه دلیل و منطقی تحت این حکومت، طبقه کارگر که خود بخش مهمی از مردم را تشکیل می دهد، باید با استفاده از ابزار دولتی، جلو اراده مردم را برای تغییر قانون اساسی بگیرد؟

قانون اساسی تعلق به نسلی دارد، اما تدوین آن در لحظه و بر پایه خواستها و روحیه و اوضاع و احوال زمین صورت می گیرد. در چنین صورتی و از موضع یک دمکراتیسم پیگیر چرا نسلهای بعدی، در شرایط و احوال دیگر، نباید به مخالفت با آن و یا خروج از چهارچوب آن، آنها را رها کند موازین دمکراتیک مجاز باشند؟ البته اگر منطق ما منطق در قدرت و حاکمیت بودن و صلح حفظ آن به هر قیمت نباشد. معیار اصلی اعتقاد و یا بی اعتقادی به دمکراسی پیگیر در پاسخ به این سؤال است.

از موضع یک دمکراتیسم پیگیر، حتی قانون اساسی نباید ناقض اصول پایه ای دمکراسی ای باشد که حاکمیت مردم و احترام به دگراندیش و تامین حقوق دمکراتیک

این چه منطقی است که تا در اپوزیسیون هستیم، خواستار آزادی کامل فعالیت سیاسی، حتی برای تغییر قانون اساسی، و حتی سرنگونی رژیم حاکم ولو از طریق قهر و قیام مسلحانه می باشیم و این را حق قانونی و دمکراتیک خود می دانیم و مخالفت با آنرا استبداد و بی قانونی تلقی می کنیم. اما برای وقتی که به قدرت می رسیم، از همین حالا و نشان می کشیم و حتی مخالفت دمکراتیک و مسالمت آمیز با قانون اساسی را هم تحمل نمی کنیم و عجیب تر آنکه موضع خود را عین آزادی و دمکراسی و انقلابی می دانیم.

اقلیت فکری، اساس آنرا تشکیل می دهد. چه بسا همین قید در چهارچوب قانون اساسی و بندها و استثنائاتی که بر دست و پای تزه های صام دمکراتیک بسته می شود، صلا به مسخ و مثلث کردن دمکراسی بینجامد و جامعه را از پویایی و بالندگی باز دارد و دولت و قوه مجریه و حزب حاکم را بتدریج برتارک جامعه و توده ها قرار داده و بر آنان مسلط سازد و حاکمیت مردم را به تباهی کشاند.

این چه منطقی است که تا در اپوزیسیون هستیم، خواستار آزادی کامل فعالیت

سیاسی، حتی برای تغییر قانون اساسی، و حتی سرنگونی رژیم حاکم ولو از طریق قهر و قیام مسلحانه می باشیم و این را حق قانونی و دمکراتیک خود می دانیم و مخالفت با آنرا استبداد و بی قانونی تلقی می کنیم. اما برای وقتی که به قدرت می رسیم، از همین حالا و نشان می کشیم و حتی مخالفت دمکراتیک و مسالمت آمیز با قانون اساسی را هم تحمل نمی کنیم و عجیب تر آنکه موضع خود را عین آزادی و دمکراسی و انقلابی می دانیم.

مارکس در صحبت از شکل دمکراتیک یک قانون اساسی از این اصل حرکت می کرد که تا چه حد توانسته است حوزه عملکرد مستقل قوه مجریه را محدود و تنگ نگه دارد. وی در سلسله مقالات خود درباره قوانین اساسی در اروپا بطور مبسوط به تحلیل همین جنبه چگونگی سوء استفاده از قید و بندهای محدود کننده در قوانین اساسی می پردازد که با فرمولهای از قبیل "به استثناء مواردی که در قانون ذکر شده است" و یا "بظابط نظام عمومی" و فرمولهای ناسخ و منسوخ این چنینی، حقوق دمکراتیک مطروحه در قوانین اساسی را باطل می سازند.

هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که به اتکاء آن بتوان موقتاً اعلام کرد که تحت هر شرایطی و بطور ابدی حق و حقیقت در خدمت و در اختیار انحصاری یک نیرو و یا یک حزب سیاسی است. تجربه یک قرن اخیر در نمونه های متعددی، واهی بودن تصورات پندارگرایانه مارانسیست به هر سیستم سوسیالیستی، هر حزب کمونیستی و یا حتی خود طبقه کارگر در فرجا و در فرحالتی نشان داده است. به تجربه ثابت شده است که چگونه قدرت بلامنزاع در سیستم های تک حزبی فساد آفرین بوده است. حزب طبقه کارگر می تواند در روند مبارزاتی انقلابی یک نیروی پویا و فسادناپذیر بوده و از پشتیبانی و علاقمندی توده ها برخوردار باشد، اما در مرحله ی اصمالات حاکمیت، با پایمال شدن دمکراسی واقعی و کنترل مؤثر توده ای از پائین، به فساد کشیده شود و پایه های اجتماعی و پشتیبانی مردم را از دست بدهد. آیا در چنین صورتی توده های مردم حق ندارند برای تغییر چنین سیستمی که اینک در آن حزب حاکم با پنگ و دندان برای حفظ امتیازات اجتماعی و مادی به آن چسبیده است اقدام کنند؟ آیا اقدام به چنین کاری حق مشروع آنها نیست؟ در اینصورت چرا قانون اساسی باید مانع حرکت آنها باشد؟ با حرکت از این اصل، به اعتقاد ما مشروعیت یک نیروی سیاسی در حاکمیت و دولت تا آنها و تا آن حدی است که از پشتیبانی دمکراتیک توده ها برخوردار است و لایق.

به اعتقاد ما، برخلاف محدودیت هایی که در سند باقید در چهارچوب قانون اساسی در بر آزادی فعالیت سیاسی احزاب گذاشته شده است، در قانون اساسی جمهوری دمکراتیک مردمی باید صریحاً حق اعتراض، احتصاب، تظاهرات علیه انحراف از اصول دمکراتیک و تجاوزات به حقوق مردم و انحراف از آن آرمانهای اصلی، که مردم بخاطر آنها انقلاب کرده و قدرت را به دست گرفته اند، قید شود. حافظین واقعی دستاوردهای انقلاب و تنهاتضمین پایداری آن مردم هستند.

### کمونیستها و آزادی ، هم مدعی الهوم هم قاضی

در اینجا اشاره ای گذرا به نکته ای درباره طبقه کارگر که در سند مطرح شده است ضرورت دارد.

با وجود آنکه در سند تاکید شده است که 'حکومت دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان' ، اصولاً در برگیرنده احزاب و سازمانهای سیاسی و انقلابی است ، معلوم نیست به چه علت قید شده است که 'تحت این حکومت' طبقه کارگر مدافع آزادی کامل فعالیت سیاسی کلیه نیروهاست! مکانیسم این کار چگونه است؟ طبقه کارگر چند میلیونی چگونه و از چه طریق این وظیفه را انجام می دهد؟ آیا طبقه کارگر جز از طریق شوراهای سندیکاهای کارگری و تشکل های توده ای دیگر، نهاد و یا وسیله دیگری برای اعمال چنین وظیفه ای دارد؟ بنابراین فرمول پیشنهادی شما در عمل به معنی سپردن این وظیفه به عهده حزب کمونیست است.

تعیین چنین رسالتی برای حزب کمونیست، در بخشهای دیگر سند با وضوح بیشتری مطرح می شود: 'تحت حکومت سوسیالیستی کمونیستها حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها در چارچوب قانون اساسی را برسمیت می شناسند، اما این حق را همواره تابعی از منافع سوسیالیسم می دانند.' در اینجا چند سؤال مطرح است:

الف: ملاحظه می شود که دفاع از آزادیهای سیاسی، که در دمکراسی های توده ای به عهده طبقه کارگر گذاشته شده بود، اینک در حکومت سوسیالیستی پاسداری از آن به عهده کمونیستهاست. آیا این جای داشتن وظیفه دلیل قانع کننده ای بر اعتقاد رفقای تنظیم کننده سند به سیستم تک حزبی قدر قدرت نیست؟ چرا در حکومت سوسیالیستی 'فقط کمونیستها حق آزادی سیاسی مجموعه

نیروها' ... برسمیت می شناسند؟ نفس برسمیت شناختن، مضموناً تئوریت قانونی یک نهاد مشخص می سازد. همین شیوه برخورد و طرح مسئله، مسلمانان ترک حاکمیت تک حزبی و توتالیترالیستی ریشه دارد در تفکر رفاقا آب می خورد، که کمونیستها و حزب کمونیست را در جامعه سوسیالیستی قادر مطلق می بیند که جای دولت و قانون و قانون اساسی و همه نهادهای مردمی، شوراهای و غیره را اشغال می کند. و الا در یک جامعه سوسیالیستی و دمکراتیک حق آزادیهای سیاسی کامل را قانون اساسی است که برسمیت می شناسد، نه حزب کمونیست و کمونیستها. با تجربه ای که در ۷۰ سال گذشته

از پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا در اختیار داریم، متأسفانه دیده شده است که برخلاف تصور و انتظار، این احزاب کمونیست حاکم در کشورهای سوسیالیستی و دمکراسی های توده ای بوده اند که به حریم آزادی تجاوز کرده اند و حقوق دمکراتیک توده های زحمتکش میلیونی و خود طبقه کارگر را بنام طبقه کارگر و 'منافع سوسیالیسم' از آنان سلب کرده اند و آخر سر هم بخشی از خود کمونیستها را قربانیان تاسف بار چنین تجاوزاتی گردیدند. همه این بدبختی ها از جمله از اینجانشی شد که احزاب کمونیست حاکم در این جوامع خود را قیام جامعه و طبقه کارگر دانستند و رفقای ما بعد از این همه تجربه و افشائرها و انتقادات جدی و آموزنده ای که در احزاب

کشورهای سوسیالیستی صورت می گیرد، هنوز همان فرمول های مندرس گذشته را که پیاده کردن آنها این همه فاجعه و مصیبت بیار آورده و به مسخ سوسیالیسم در این کشورها انجامیده است، تکرار می کنند.

هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که به اتکاء آن بتوان موكداً اعلام کرد که تحت هر شرایطی و بطور ابدی حق و حقیقت در خدمت و در اختیار انحصاری يك نیرو و یا يك حزب سیاسی است. تجربه يك قرن اخیر در نمونه های متعددی، واهی بودن تصورات پندارگرایانه مارانسانیت به هر سیستم سوسیالیستی، هر حزب کمونیستی و یا حتی خود طبقه کارگر در هر جا و در هر حالتی نشان داده است. به تجربه ثابت شده است که چگونه قدرت بلامنازع در سیستم های تک حزبی فساد آفرین بوده است.

روشن است که منظور ما این نیست که کمونیستها مدافع آزادی نیستند و یا عملی استبدادند. منظور ما از یک طرف جلب توجه به معایب سیستم تک حزبی است، که ذاتاً استبداد آفرین و فساد انگیز است. و از طرف دیگر جلب توجه به این موضوع است که اساساً پاسداری از آزادی، حق و وظیفه خاص و ممتاز یک حزب و طبقه نیست و به همه مردم و اقشار اجتماعی و سازمانهای سیاسی تعلق دارد. این سیستم است که باید دمکراتیک باشد و احزاب و سازمانهای سیاسی هم در داخل این مکانیسم پایبندی خود را به آزادی به نمایش می گذارند.

در ترفیق الکر سند، از یک طرف پذیرش ضجولانه و در پرده تعدد احزاب بصورت 'نیروها' مطرح می شود، اما از سوی دیگر به رسمیت شناختن و یا شناختن آنها را به عهده کمونیستها می گذارد. بعبارت دیگر رجعت به همان 'سیستم چند حزبی' متداول در دمکراسی های توده ای ا این موضوع در پاراگرافهای بعدی، آنجا که از تابع قراردادن این حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها نسبت به منافع سوسیالیسم صحبت می شود، آشکار تر خواهد شد.

ایرادات ما در رابطه با قید 'چارچوب قانون اساسی' در حکومت سوسیالیستی نیز بهمان نحوی که قبلاً در رابطه با دمکراسی های توده ای به آن اشاره کردیم، صادق است. لذا تکرار آن صرف نظر می کنیم.

### آزادی در گرو "منافع سوسیالیسم"

ب: نکته مهم دیگری که احتیاج به برخورد دارد، تاکید قدیم مضامفی است که در سند آمده و حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها را یکبار در نکته 'چارچوب قانون اساسی' قرار می دهد و بار دیگر این حق آزادی به نظم و نظام آورده شده

## دمکراسی ...

در قانون اساسی را «همواره تابعی از منافع سوسیالیسم» می‌دانند، چنانکه از متن سند پیداست، حساب و کتاب و چوب و فلک هم در دست احزاب کمونیست حاکم است، که هم این حق را درباره این یا آن نیر و «پرسمیت می‌شناسند» و هم قضاوت در رفتار و افعال آنها را به عهده دارند.

در یک مقاله انتقادی به سند جمع‌بندی مباحثات، مندرج در بولتن شماره ۲ بحثهای کنگره سازمان فدائیان خلق ایران، بدروستی این مسئله مورد توجه قرار گرفته و از جمله نشان داده شده است که طرح چنین نظریه‌ای بدین معناست که گویا میان منافع سوسیالیسم با آزادی می‌تواند تناقض و تعارض باشد.

واقعاً این چه سوسیالیسمی است که منافع آن ممکن است با «حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها در چهارچوب قانون اساسی» در تعارض باشد؟ شما که در سند، حق آزادی سیاسی را بهر حال در چهارچوب قانون اساسی محصور کرده اید، مگر در قانون اساسی، نظام سوسیالیستی کشور تصریح نشده است؟ سوسیالیسم که اصولاً باید بر حاکمیت دمکراتیک کارگران و دهقانان و روشنفکران، و اکثریت ضمیم مردم استوار بوده و منادی بزرگ‌ترین دمکراسی برای آنان باشد، سوسیالیسم که در جریان رشد و پیشروی خود وعده می‌دهد که به «هرگونه نیاز به اعمال قهر بر انسانها و به فرمانبری یک انسان از انسان دیگر و بخشی از جمعیت از بخش دیگر» پایان دهد، (دولت و انقلاب صفحه ۹۶)، چگونه ممکن است فعالیت سیاسی این یا آن نیروی سیاسی، آنهم در چهارچوب قانون اساسی، چنین حاکمیت دمکراتیکی را که برشانه‌های اکثریت عظیم مردم استوار است، به خطر بیندازد؟

مگر آنکه آنگونه که تجربه نشان داده است، حاملان قدرت، بنام سوسیالیسم و «منافع سوسیالیسم»، جوهر سوسیالیسم را که دمکراسی و حاکمیت دمکراتیک توده‌های مردم باشد از قالب سوسیالیسم تهی سازند و «دمکراسی شورائی» و «دمکراسی توده‌ای» را در عمل مسخ کنند، فقط در چنین صورتی است که سوسیالیسم مسخ شده و عاری از آزادی با آزادی در تعارض قرار می‌گیرد و قرار هم خواهد گرفت. آیا شما خواستار و مدافع ساختمان چنین سوسیالیسم آزمون شده‌ای برای ایران هستید؟

آیا فکر نمی‌کنید که فرمول‌کنندگان و تفسیر بردار «منافع سوسیالیسم» در عمل چهقدر جا برای سوء استفاده باز می‌گذارند؟ در مسائل مشخص زندگی و در یک جامعه بفرنج و در شرایط ساختمان جامعه نوین بدست افراد و کادرهای کم تجربه، معیار اینکه چه اظهار نظر، نوشته و کردار و گفتاری مخالف «منافع سوسیالیسم» است، چگونه تعیین می‌شود؟ آیا هر انتقادی نمی‌تواند خصومت با سوسیالیسم قلمداد شود؟ در سند از حق آزادی فعالیت سیاسی مجموعه نیروها صحبت می‌شود. این آزادی آیا شامل آزادی فعالیت سنجیک‌ها، سازمانهای توده‌ای، آزادی مطبوعات، آزادی احتساب و تظاهرات هم هست؟ در این صورت آیا احتساب کارگران برای بهبود شرایط زندگی را می‌توان بنام مخالفت با «منافع سوسیالیسم»

سرکوب کرد؟ پاسخ به این موضوعات مشخص بعضی از مسائل مبتلا به جنبش کمونیستی ایران است که یکی در سند جمع‌بندی مباحثات مسکوت گذاشته شده است. مردم ایران، کارگران و زحمتکشان و روشنفکران، اقبال میانی جامعه و نیروهای دمکراتیک، که هرکدام به نهوی حرفی برای گفتن و نقشی برای ایفا کردن در مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم دارند و در این مبارزه سهیم اند و ستونهای اصلی و برابر حقوق جامعه سوسیالیستی آزاد و انسانی آینده ایران بشمار می‌روند، پاسخ صریح و تعهد واقعی کمونیستها را در برابر این سؤالات و مسائل خواستارند. قانون اساسی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی هبارت است از تامین حداکثر نیازهای فزاینده مادی و معنوی انسان زحمتکش، یعنی قاطبه مردم. وظیفه سوسیالیسم تامین آزادی کامل انسان از هر قید و بند و قهر و استعمار است. در نظام سوسیالیستی انسان و تامین نیازهای مادی و معنوی وی هدف اصلی است. و سوسیالیسم بهترین و مؤثرترین مکانیسم وسیله دستیابی به آنست. اما گاهی طرح مسئله چنان است که گوئی سوسیالیسم و «منافع سوسیالیسم» عمده شده و هدف قرار گرفته و عملاً انسان به ابزار وسیله ساختمان آن مبدل شده است. روشن است که سوسیالیسم را انسانهای سازند، اما همین انسانها هستند که سوسیالیسم را انتخاب می‌کنند، زیرا بر این باورند که سوسیالیسم به بهترین وجهی نیازهای مادی و معنوی انسانی آنها را تامین خواهد کرد. لذا سوسیالیسم با حرکت از انسان و جامعه بشری، در حقیقت وسیله است نه هدف.

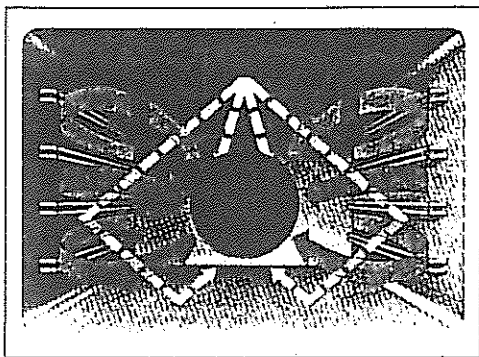
سلطه همین تفکر پرستش بت سوسیالیسم انتزاعی و دست نیافتنی، بمثابة هدف در اتحاد شوروی بود که به خاطر آن چندین نسل محرومیت کشیدند و زجر دیدند و از ابتدای ترین حقوق انسانی و آزادی و نیازهای اولیه محروم ماندند. بخاطر سوسیالیستی کردن هجولانه کشاورزی، از صدها هزار دهقان متوسط سلب مالکیت شد و آنان روانه اردوگاههای کارمچانی شدند تا صنعتی کردن شتابان سوسیالیستی به ارزان ترین قیمت فراهم گردد. صد ههزار میلیون هانسان شوروی در سایه این سیاست، به دست رژیم توتالیتر استالینی از میان رفتند. نمونه‌های تکاندنده این سیاست از جمله در گزارش خروشچف به کنگره بیستم و در کتاب «در دگاه تاریخ» نوشته روی مدونف که هر دو به فارسی ترجمه شده اند، آمده است. هم اکنون مطبوعات شوروی هر روزه پرده‌های تازه‌ای از فجایع باورنکردنی برمی‌دارند.

متأسفانه باید گفت که طبق دستور العمل سند، این کمونیستها هستند که نقش قاضی را برای به رسمیت شناختن این پایان نیرو و تعیین اینکه کدام عمل تابع منافع سوسیالیسم هست یا نه، ایفا خواهند کرد. سؤال ماینست که در چنین صورتی قانونیت جامعه سوسیالیستی چه می‌شود؟ نقش دولت، دستگاه قضائی، شورای نمایندگان مردم و سایر نهادهای دمکراتیک در کجاست؟



از انحرافات و محدودیت های گذشته پاک شده و تجلی واقعی پختگی و توانائی فکری کمونیستهای ایران گردد.

[مقاله بعدی برخوردارمابه بخش انترناسیونالیسم پرولتری مندرج در سندجمعبندی مباحثات خواهدبود.]



از دیدگاه مامسئله پذیرش سیستم چندحزبی به معنای واقعی آن و دادن حقوق برابر اجتماعی - سیاسی به آنان در سازماندهی مردم، تامین و تضمین این اصل که هر نیرو و حزب سیاسی متناسب بانفوذش در توده ها، حق داشته باشد در امور کشوری نقش ایفا کند، اصلی ترین محک در سنجش اعتقاد هر حزب و سازمان کمونیستی به دمکراسی است.

اگر کمونیستها بطریق جانشانی ها و فداکاریهای خالصانه شان در راه رنجبران و آزادی آنان، بطور واقعی و دمکراتیک در قلب زحمتکشان و توده های وسیع مردم جای داشته باشد و با پشتیبانی همین مردم نقش هدایت کننده را بطور دمکراتیک در اداره امور جامعه ایفا کند؛ اگر حزب کمونیست بمتابه پیشاهنگ، در تامین نیازهای مادی و معنوی مردم خالصانه تلاش ورزد و لاداهمچنان اعتبار و نفوذ خود را در توده ها برقرار کند، به چه دلیل و منطقی ممکن است پشتیبانی و تایید توده های زحمتکش را از دست بدهد؟

اگر حزب کمونیست در اثر خطاهای فاحش، فساد و بیوروکراتیزه شدن و ناتوانی در حل نیازهای مادی و معنوی توده های زحمتکش پایه های اجتماعی خود را از دست بدهد و همین توده هایی که آنرا به قدرت رسانده اند، رهایش سازند. اگر کمونیستها به اصل حاکمیت مردم واقعا اعتقاد داشته باشند و آنان را صادقانه سازندگان تاریخ بدانند، در اینصورت چرا حزب کمونیستی که دیگر نمایندگی توده ها را از دست داده است باید به هر قیمتی شده، به زور سرنیزه و استقرار استبداد و ظلم و قهر و دعوت ارتش خارجی، به بهانه دفاع از دستاوردهای سوسیالیستی، با سرکوب توده ها به حکومت خود، علیرغم میل توده ها ادامه دهد؟

مشغله اصلی فکر ما اینست که چه باید کرد و چه تدبیری اتخاذ نمود تا جامعه سوسیالیستی آینده ایران با شرکت وسیعترین اقشار اجتماعی و وسیعترین نیروهای سیاسی چپ و ترقی خواه کشور ساخته شود، تا پایه های اجتماعی حکومت سوسیالیستی آینده ایران وسیع باشد، تا ساختمان سوسیالیسم نه با زور سرنیزه و استبداد، بلکه با حداقل قهر صورت بگیرد و اساسا نیاز به داشتن ماشین خاص سرکوب از میان برود. آرزوی ما اینست که حزب ما و سایر نیروهای کمونیست ایران به آن درجه از فرهنگ دمکراسی دست یابیم و سوسیالیسم و آزادی را آنچنان از هم جدا ناپذیر بدانیم که دانستیم اصل حاکمیت مردم بر مردم صیقا و فادار بمانیم و هرگز در فکر حکومت کردن بر مردم برغم آنان نباشیم.

همانگونه که در آغاز این بحث تذکر دادیم، هدف ما از این مقالات، باز کردن يك گفتگوی واقعی و سازنده پیرامون برخی از مهمترین مسائل جنبش کمونیستی کشور ماست.

آرزوی ما اینست که در این راه، با شناخت و ارزیابی متقابل از مواضع نیروهای مختلف جنبش چپ، و به یاری خرد جمعی کار پایه جنبش کمونیستی ایران،

مرکز پخش حزب دمکراتیک مردم ایران لیست کتب و جزوات موجود خود را به اطلاع خوانندگان گرامی می رساند. در صورتیکه خوانندگان محترم مایل به دریافت آنها بودند، مبلغ آن کتابها را به حساب نشریه (مندرج در صفحه آخر اه ارانی) واریز و ما را مطلع گردانند تا ترتیب ارسال این کتب داده شود.

- ۱- ما و حزب توده ایران ۲ مارک آلمان غربی
- ۲- چارژیم ولایت فقیه از ریشه با اصول دمکراتیک در تضاد است؟ ۱/۵ مارک آلمان غربی
- ۳- اسناد و قطعنامه های کنگره موسسان حزب دمکراتیک مردم ایران (بخش نخست) ۶ مارک آلمان غربی
- ۴- اسناد و قطعنامه های کنگره موسسان حزب دمکراتیک مردم ایران (بخش دوم) ۲/۵ مارک آلمان غربی
- ۵- خاطرات سیاسی رفیق ایرج اسکندری (بخش نخست) ۶ مارک آلمان غربی
- ۶- خاطرات سیاسی رفیق ایرج اسکندری (بخش دوم) ۸ مارک آلمان غربی
- ۷- واقعیتی از عملکردهای فاجعه آفرین حزب توده ایران «ناخداانور» ۲ مارک آلمان غربی
- ۸- سیری از مبارزات درون حزبی بسا اپورتونیسم منحط «ناخداانور» ۴ مارک آلمان غربی
- ۹- پاسخ به توبه گیران «ناخداانور» ۱ مارک آلمان غربی
- ۱۰- بحران های جدید در حزب توده ایران ۱ مارک آلمان غربی
- ۱۱- اساسنامه حزب دمکراتیک مردم ایران ۱ مارک آلمان غربی

## طرح مقدماتی آشنائی با

## احمد کسروی و

نو شقه :  
د. روشنائی

روانی که هنگام گشت و اندیشه تنهائی در جنگلهای مازندران، در وی پیداشد، یاد میکند. (سفری که به سالهای ۲۰۷ و ۲۰۸ باز میگردد.) و از آن، به وحی یا سرش، تعبیر میکند. آن چیزی که او را، انسان برتر می سازد، که می تواند دا ورنیک و بد آدمیان باشد.

هنگامی که ازدادگستری استعفا می دهد، در این حال وهواست، ونضتین تالیف او، برای رساندن پیامی که دارد، دو جلد کتاب "آئین" است که در سال ۱۳۱۱ انتشار یافته است، و به دنبال آن، پروانه ماهنامه "پیمان" را می گیرد که نامش گویای عهدی است که ناشر، باخویش دارد. روی جلد "پیمان"، نقش خورشیدی است که بر می آید، و زیر آن شعاری: "خدا با ماست" آرم بعدی اندیشه و تلاش کسروی، مباحث مجله بر محور مطالبی میگردد که در دو جلد کتاب "آئین" آمده است. نشر "پیمان" تا سال ۱۳۲۰ ادامه می یابد.

تاریخ در "پیمان" بهانه طرح خوبیهای پسندیده انسانی است: راستی، نیک، نیک اندیشی و نیک رفتاری، خویش داوری، شهامت و غیرت در کارهای اجتماعی و در مقابله با دشمن مهاجم. در آغاز کار کسروی مبارزه با "بدآموزیهای شاعران را در گفتار شعر و شاعری" آغاز میکند (که باعث میشود، سال بعد از آن و بخواهند آنچه را در این گفتار آورده، پس بگیرد تا کرسی استادی او و در دانشگاه استوار گردد. و او از استادی در دانشگاه چشم می پوشد و بر سر نظر خویش استوار می ماند).

درگیری او، با القاب اشرافی "ملک" و "دوله" و "سلطنه" و با عنوانهای "سید" و "خان" و "میرزا" با سیاست حکومت "رضاشاه" همراه است. مبارزه او و باخرافات مذهبی، روضه خوانی، زنجیر زنی، سینه زنی و قلمه زنی، سرافازی است برای مبارزه گسترده بعدی. به طرح "بدآموزیهای خراباتیگری" می پردازد. و "خیام پنداری" را به تازیه نقد میگیرد. با صوفیگری و درویشی مبارزه می کند. و نمایش اینست که این پتیاره ها و بدآموزیها، شوند "درماندگی هزار ساله ایرانیان است.

مبارزه او و باخرافات، مبارزه بادم و دستگاه آخوندی است و در این مبارزه نیز، راه او، باراه حکومت شاه یکی است. اما آنچه از راه حکومت شاه "جدائی" دارد، کوششی است که برای تدوین تاریخ مشروطه آغاز می کند، و نیز درگیری او با آنچه "اروپائیگری" و "غربی گری" می نامد.

سال ۱۳۱۶ کتاب "راه رستگاری" را می نویسد و چاپ می کند که برای گریز از چنگال سانسور شهربانی "رضاشاه" تاریخ چاپ آنرا د و سال پیشتر می گذارد. در این کتاب آنچه را در کتاب "آئین" مطرح کرده، دنبال می کند.

در کتاب "آئین"، کسروی "اندیشه گری" است شرقی و آسیائی که یکباره از هجوم "اروپائیگری" و "ماشینی گری" به وحشت افتاده است، و بی تمام نیروئی که در صدا

اما کسروی مورخ و کاوشگر بروا فح، در خدمت شخصیت دیگری است که به تعریف در درون وی تکوین یافته است، احمد کسروی، از دورانی که "سید احمد" و "سید احمد تبریزی" است، پای بنیاد اخلاق و سلامت نفس است. او از دروغ می پرهیزد، لاف نمی زند، مجیز و تملق نمی گوید، صریح اللهجه است و مجال نمی دهد که با او از در تملق و مجامله در آیند. و چیزی از ضرور در او آشکار است که به خود پسندی تعبیر میشود. او شکفت در بند راستی و بی باکی است. و در وی، همراه مهری که به مردم عادی یا به گفته خود وی "توده" می ورزد، نقشی از شور رهبری برای نجات مردم از تبااهی و نادانی پیداست. و هر چه کا و شهای او، در جهت شناخت مردم و سرزمینش پیش می رود، تا سیونالیسم مولود انقلاب مشروطه، در ذهن او و باز گسترده و سایه افکن میشود، و این نقش برجسته میگردد.

تجربه او، در حزب دمکرات "خیابانی" او را از سیاست دور میکند. و این دور شدن، فرصتهایی برای بیشتر شناختن محیط به او ارزانی میدارد. حضورش در تهران، رابطه اش با حکومت مرکزی، و با محافل فرهنگی، چشمانش را به روی تباهیها، پستیها و سستیهای خوی انسانی نزد دولتیان، و نزد روشنفکران فرهنگ ساز جامعه، باز میکند. سفرهایش در مقام قاضی عدلیه، به شمال و جنوب و شرق، بر آگاهیهایش از "آلودگیهای جامعه می افزاید، و در تنهائیهای خویش به قلمرویی از اشراق، و پالوده سازی اخلاقی میرسد، که خود را در برابر جامعه و مردم، متعهد می یابد. او به چشم می بیند که انقلاب مشروطه، با همه جانبازیهای مردم، به ثمر نرسیده است، و مردم ساده و بیسواد، بارکش نیرنگ بازاری تازه یا کهنه کار باقی مانده اند، و در گردابی از باورها و پندارهای پر زیان نو و کهنه دست و پا می زنند. هنوز رشته های زنجیر پندارهای کهن روی دست و پا و گردن آنها استوار است که رشته های زنجیر پندارهای نواز اروپا سرازیر میشود. و رهائی توده، از بندهای کهنه و نو، تهاراه رهائی است. کسروی اینگونه، از خلوت و عزلت خود، هنگام سفرها، به ساختن دستگاه اندیشه خویش نزدیک میشود. و نخست خود را می سازد.

پانزده سال بعد، در ماهنامه "یکم بهمن" سالهای پس از ۱۳۲۰ او را "دگرگونی



قسمت چهارم

جهان بینی او



وماتریالیسم و سوسیالیسم. مجله دنیا... و در این برخوردار کسروی از مرزیک واضظ مذهبی فراتر نمی رود.

نیایدناگفته گذاشت که بینش و برداشت اجتماعی کسروی در کتابهای "آئین" و "راه رستگاری" و گفتارهایش در "پیمان"، یادآور جهان بینی "تالستوی" و شاکرد آسیائی ا و "گاندی" است. و در نبرد با "فریگری" و "اروپائیگری" زبانی گرم دارد. و چنان نظام "ماشینی" را به نقد میکشد که خاطره آثار آنارشیستهای قرن نوزدهم را تازه می کند. اما، ا و آنارشیست نیست. "خردگرا" و "شرق گرا" است و روی خطی حرکت میکند که "گاندی" ، و بنا بر یافت ذهنی خود، جامعه را، در سطح و از روی باورهایش میشناسد و به نقد میکشد. و جای ریشه، و وضع تغذیه درخت، به شاخه های آن نظردارد. و مرز بندی او، با تفکر فلسفی جدید، مشخص است. اندیشه گرا ایده آلیست، در مقابل باندیشه "ماتریالیسم" ا

آنچه ، سی سال پس از نشر "آئین"، دکتر احمد فرید "بنام فرزندگی" ضوان کرد، و زمینه کار "جلال آل احمد" در کتابش به همین نام گشت و سپس چند سالی ، ا بزار تبلیغات روشنفکری رژیم شاه ، به کارگردانی دکتر افسان نراقی" بود، و امر ز خوراک تبلیغاتی "جمهوری اسلامی" علیه روشنفکران ایران است ، در اصل ، همان "فرزندی" و "اروپائیگری" است که کسروی" نخستین بار، آنرا مطرح ساخت و این دردورانی بود که روشنفکران برخاسته از انقلاب مشروطه ، نسخه جذب کامل تمدن غربی را نوشته بودند. و نسل بعد از "تهی زاده"، دکتر (و بعد هاستور دکتر) جلال الدین شادمان" جذب "تمدن فرهنگی" را تبلیغ می کرد.

=====

فضای آزاد پس از شهریور ۱۳۲۰ به "کسروی" مجال داد تا در برابر تجدید حیات و بالندگی پرشتاب "نهاد مذهبی" و رواج حمایت شده تمام خرافات و باورهای زبان بخش مذهبی ، به سازماندهی اجتماعی بپردازد. ("رضاشاه" که رفت ، پاسداری رژیمش را، از جمله به دوش "نهاد مذهبی" گذاشته بودند.) او نخست ، روزنامه "پرچم" را بنیاد گذاشت که دفتر آن ، کانون ارتباط ها و فعالیتهای اجتماعی و مرامی صاحب پرچم ، بود. و هنگامی که پس از شش ماه ، کمابیش ، روزنامه "پرچم" توقیف شد، دفتر "پرچم" به نشر "پرچم هفتگی" ادامه داد. و با توقیف "پرچم هفتگی" نشر

دارد، فریاد برمی آورد تا به نام دین و خدا از آسیائی گری و ایرانیگری پاسداری کند، و دست آخر همان بی اعتمادی را که در جانش از "حزب دموکرات" به سوسیالیسم و سوسیال دموکراسی نشان داده بود درباره سوسیالیسم، که آنرا "بلشویکی" و "آئین بلشویکی" می خواند بزبان می آورد:

"... یکی شدن همه، برداشته شدن درویشی و توانگری ، از میان برخاستن "نبرد زندگانی" آرزوهائی است که نمی توان به صلی بودن آنها باور داشت" - رواج اصول "بلشویکی" دائر بر یکسان پخش شدن خوراک و پوشاک و همه چیز در میان آدمیان" میسر نیست، زیرا اصولا "همه چیز در خور پخش شدن نیست". و "شاهه این قانون، یعنی تقسیم "نان و رخت" و احتیاجات مردم "میدان را برای آنها سخت تنگ می گرداند". و "آزادی آنها می کاهد و امید که یگانه چراغ زندگانی است بروی هر کسی بسته خواهد شد" و از آنجا که "ر" آئین بلشویکی" ، "کسان کسان ، هوشیار و دانا بنادیدگان یکسان گرفته می شود ناچار جزیره های کار گردیده کم کم نابود خواهند گردید." (از صفحات ۲۰ و ۲۱ کتاب "آئین" بخش دوم - به نقل از مقاله "ماتریالیسم و سوسیالیسم - نوشته جمشید سیار - مجله دنیا، شماره...)" که به منزله پاسخگویی مدافعانه در قبال آرمناخواهی "خیابانی" و "جمهوری جنگل و گواه موضع طبقاتی" کسروی" در اندیشه گری است.

همین واکنش ، از "کسروی" در کتاب "راه رستگاری" در مقابل اندیشه گری و تفکر علمی، دیده می شود. ا ، و بسختی از پیشرفت "ماشین" در غرب، نگرانست و برای دفاع از ایرانی بودن، و شرقی بودن، که کانون فرهنگ و تمدن جهان بوده است، د وری از زبانهای ماشین را اندر زمی دهد، این بار بر خوردی با "مادیگری" (ماتریالیسم) دارد، که پیداست از انتشار مجله "دنیا" متأثر شده است، اما به آن اشاره نمی کند، و تنها جمله ای از مقاله "عرفان و اصول مادی" را، در سخنان خود، می شنکند، و در میان پنداشته ها و برخورد هائی که پراکنده و جسته گریخته، از فلسفه غرب دارد، می گنجاند و به پاسخگویی می پردازد:

"خدا را نپذیرفتن و بسه جهان دیگری جسز از این جهان سترسا (محسوس)، با ورنداشتن، از باستان زمان میانه آدمیان بوده ... از صدسال باز، این در اروپا رواج بی اندازه یافته و چون باندیشه های دیگر توام است و به دانشهائی پیوستگی دارد، زمینه پهنای پیدا کرده و راهی برایش بنام "فلسفه مادی" باز شده و آ واره اش به همه جا رسیده، از بنیاد گذاران آن، "نیچه" و "بوخنر" و "شوپنهاور" و دیگر دانشمندان بنام بوده اند. و اینان نه تنها خدایان را باور نمی دارند و جهان هستی را جز از "ماده" و بنمایش های آن" نمی شناسند، از روان و خرد نیز در کالبد آدمی ناآگاهی می نمایند. و زندگی را سراسر کشمکش و خودخواهی شناخته و راستی و نیکی در آن امیسنمی دارند..." (راه رستگاری : صفحات ۴۳ و ۴۴ به نقل از مقاله : ارانی



## کسروی و ...

دفترهای ماهانه ، به نام ماه های سال، از جانب 'دفتر پرچم' دنبال شد. و به موازات آن، کسروی به بنیاد 'بامداد آزادگان' پرداخت که از توران به شهرستانها گسترش پیدا کرد. گروهندگان در 'بامداد آزادگان' جوانان دانش آموز و دانشجویان واهسران جوان ارتش بودند (که این زمان در شمار محروم ترین حقوق بگیران دولت در جامعه قرار داشتند.)

در جریان انتشار 'پیمان' کسروی ، برای هماهنگی مبارزه خویش با 'خرافات' از هر دست، نام پاکدین را برگزیده بود، و این نام را با گشایش 'بامداد آزادگان' همچنان نگاه داشت. و ، بار دیگر، تمام آنچه را در دوران هفت هشت ساله انتشار 'پیمان' پیش کشیده بود، تدوین کرد در هر زمینه مستقل به انتشار سپرد. او دشمن سرسخت میراث 'باطنی' مابود که خود آنرا 'باطنی گری' می خواند.

در مبارزه با 'خیام' و 'حافظ' که رونق و رواج عام و بیروال دارند، کتاب 'حافظ چه می گوید؟' را ( در پاسخ به تالیف دکتر هومن، به همین نام) و 'خراباتیگری' را نوشت و در کتاب 'صوفیگری'، عرفان و تصوف را به تازیه کشید. در پیرامون ادبیات و 'در پیرامون رمان' چنانکه نامشان گویاست، ادمانامه طبع ادبیات قدیم و خاصه شعر فارسی، و طبع رمان است که نوع رایج آن، آن زمان به راستی مستحق چنین عتابی بود. 'فرهنگ چیست؟' و 'پندارها' در نقد سیاست فرهنگی روز بود، که به دید 'کسروی' جای پرداختن به علوم و فرهنگ پویا، به رواج معارف دوزان فئودالی ، و خاصه تصوف می پرداخت. و 'فرهنگ است یا نیرنگ' اوج درگیری کسروی با فرهنگ سازان دوره 'رضاشاه' و کارپردازان دوره پس از او بود، که کار نو پسند را به دادگستری کشاند. ولی او، پیشاپیش به انتشار کتاب 'دادگاه' پرداخت، که آنجا، کارگزاران فرهنگی کشور را، جای متهمان می نشاند و ادمانامه خود را پیش می کشد. در همین کتاب است که 'کسروی' باشد تمام، از 'باندسیاه' که سالهاست بر فرهنگ و اداره کشور دست انداخته است، نام می برد، و این 'باندسیاه' را حامل تیره روزی مردم ، و تباهی کشور می شناساند. و خاطر نشان می کند، اسنادی از این 'باندسیاه' درست دارد، که به صندوق امانات بانک ملی ایران سپرده است تا اگر و راهم بکشند، این اسناد، برای انتشار باقی باشد و نابود نشود. (اماسال نشد که او را کشتند، و از سر نوشت این اسناد تا این زمان کسی خبر ندارد.)

در همین سالها در نبرد با خرافه پرستی های مذهبی کسروی سه کتاب را نوشت: 'در پیرامون اسلام' - 'بخوانند و داوری کنند' (شیعیگری) - که نسخه هر یکی آنرا به هراق فرستاد - و 'بهایگری'. در کتاب دوم هست که 'کسروی' بابتی باکی و صراحت، بنیاد اختلاف شیعه و سنی را می شکافد. و باطنی تند جدائی کنونی بر سران اختلاف آتازین را به تازیه انتقاد می گیرد، و خرافه هائی را که به صورت بدعت وارد مذهب شده است می شمارد، و حتی سوره ای را که در عهد صفویه و آن حدود،

از جانب علمای شیعه امامی جعل و به قرآن افزوده شده بود ولی پس گرفته شد، در کتاب می آورد.

در 'بهایگری' باز 'کسروی' سه ریشه یابی تاریخی درباره پیدایش این آیین می پردازد، و نکاتی را از نظور مذهب شیعه روشن می کند، اما همچنان از درک ریشه اجتماعی آیین نو، و زبان آن و زمان آن و نیز از وگانگی آن (تضاد آشکار آنچه باب پیش کشید و آنچه به صورت آیین بهاء درآمد) غافل می ماند. و اینجام هم، در سطح تاریخ دارد.

در راستای این سلسله از تالیف، 'کسروی' از یک نکته غافل نمی ماند. و آن روشن ساختن زندگی اوست. وی پیشاپیش، از قدرت افسانه سازی و لجن پراکنی نهادی که با آن در افتاده است، آگاه است. و ازین روی زندگانی خود را، در این کتاب، به رشته نگارش می کشد: 'زندگانی من' و 'ده سال در عدلیه' و 'ادامه زندگانی ا و، از زمان نشر کتاب 'آیین' و 'ماهنامه' 'پیمان' ، به دیده ا و روشن و بی ابهام می آید. اما چنانکه دیده شد، پس از گذشته شدن وی ، حتی یاران و شاگردانش، که همه مردانی با فرهنگ و آگاه بودند، برای باز کردن گوشه های این زندگانی، و از جمله رازهای ناگفته و به 'مامن بانک ملی' سپرده شده او، گامی برنداشتند و محافظه کارانه سکوت پیشه کردند.

این مجموعه نوشته های 'کسروی' بگفته خود وی 'در نبرد با گمراهی هاست' یا هموار کردن راه برای بیان بینش وی. اما جهان بینی ا و، درین سالها، در تالیفات دیگر گشوده می شود:

'در پیرامون خرد' ، آن ترازی سنجش را، که 'کسروی' در گفتارها و کتابهایش همه جاییش کشیده است، باز می کند. 'خرد چیست؟' خردی که 'کسروی' از آن سخن می گوید، با هیچ یک از معیارها و تعریفهای روانشناسی، قابل انطباق نیست. 'خرد' ترازی سنجش و داوری نیک و بد است، و با 'روان' که گوهری است جدا از تن، و 'Existance' موجود زنده بشمار می رود، در پیوند نیست. و 'روان' صورت مادی ندارد. و مستقل از تن آدمی، و همچون منش و دروی عمل می کند. و با 'خرد'، در رفتار آدمیان، اثر می گذارد.

'در پیرامون روان' کتاب دیگری است که در آن 'کسروی' کوشیده است، با توسل به ردیف کردن دست نیافته ها، و نادانسته های دانش آدمی از هستی، و وجود چیزی را به نام 'روان' ، در پیکر آدمی، مستقل از این پیکر مادی ، و بیرون از قلمرو ماده، توجیه کند. کوششی نه هوشمندانه تر از آنچه سلف ا و 'برگسن' (Bergson) در این راه بکار برده است.

(ناتمام)

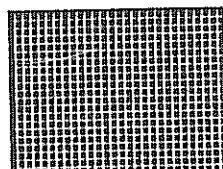
### کمکهای مالی و سبده:

۴۰۰ مارک آلمان فریبی

نوست گرامی < و >

۲۰۰۰ فرانک فرانسه

آقای < ع >



۳۱ ژوئیه ۱۹۸۸، ملک حسین شاه اردن، طی پیامی به ۵ کشور عضو دائمی شورای امنیت، کشورهای عضو بازار مشترک اروپا، کشورهای عربی و ژاپن، هرگونه ادعائی را نسبت به کرانه غربی رود اردن که تحت اشغال اسرائیل قرار دارد، پس گرفت.

۹ ماه مبارزه نابرابر سنگ با گلوله، ۹ ماه قیام و شورش مستمر خلق قهرمان فلسطین، جوانان و نوجوانان مصیان زده و "زرنالهای آینده"، پسران و مادران به تنگ آمده از دست اشغالگران اسرائیلی که تحسین جهانیان را برانگیختند و پرچم خونین فلسطین را باهتزاز در آورده و نام سازمان آزادی بخش فلسطین را فریاد کشیدند، شاه اردن را وادار به قبول پوچ بودن ادعاهای حاکمیتش بر کرانه غربی رود اردن نمودند.

بدست گرفتن بموقع رهبری مبارزه فلسطینیهای داخل و هدایت آن، نیرو و توان تازه ای به سازمان آزادی بخش فلسطین بخشید و موقعیت نفوذ بین المللی آن را به مراتب بالا برده و یک بار دیگر مشروعیت این سازمان را در صحنه جهانی بعنوان تنها نماینده خلق فلسطین به اثبات رسانید. مصیان و شورش فلسطینیهای ساکن کرانه غربی، سبب گردید تا این سازمان و کشورهای عربی بتوانند بر فشار خود بردن، مبنی بر پس گرفتن ادعای حاکمیت خود نسبت به این منطقه را، بیفزایند. در این زمینه، سخنان ملک حسین کاملا گویاست. وی در پیامش می گوید: این تصمیمات انعکاس موضع ثابت اردن در برابر خلق فلسطین است که مطابق جهت گیریهای مصوبه نشست فوق العاده سران عرب در الجزیره (در بهار گذشته) و نیز تقاضای سازمان آزادی بخش فلسطین در برعهده گرفتن تمامی مسئولیتهايش اتخاذ گردیده است.

کرانه غربی رود اردن که مطابق سازمانبندی سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ در منطقه فلسطین قرار دارد، در سال ۱۹۴۹ توسط پادشاهی اردن اشغال گردید و تاکنون نیز اردن بر این منطقه ادعای حاکمیت داشت. طی این مدت ۳۰ نفر از ۶۰ نماینده مجلس اردن از این منطقه بودند که توسط شاه حسین انتصاب می شدند. ملک حسین پس از پس گرفتن ادعای حاکمیتش بر این منطقه، مجلس اردن را منحل نموده و هرگونه مسئولیت اداره امور این منطقه را، از قبیل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، از خود سلب نمود.

فلسطینیهای داخل خاک اردن که حدود ۴۰٪ جمعیت اردن را تشکیل می دهند، این تصمیم شاه اردن را در رابطه با زندگی روزمره مردم و مشکلاتی که رهبری داخلی مقاومت فلسطین با آن درگیر است، یک ضربه سنگین ارزیابی می کنند. آنچه که مسلم است شاه اردن مجبور است در حل این مشکلات با سازمان آزادی بخش فلسطین همکاری نماید.

نیاید از یاد برد که، ۴۰٪ جمعیت اردن که فلسطینی هستند، حدود ۲/۴ اقتصاد ضعیف اردن را در اختیار دارند و هرآن ممکن است از این سلاح بنبفع سازمان آزادی بخش فلسطین و برادران آنطرف مرز خود، استفاده نمایند.

همچنین پس از سلب مسئولیت اردن از اداره امور این منطقه و شناسائی سازمان آزادی بخش فلسطین بعنوان تنها رهبر خلق فلسطین، این سازمان می تواند از کمکهای کشورهای عربی به اردن بعنوان کشور خط اول جبهه در مقابل اسرائیل، جلوگیری بعمل آورد. زیرا دیگر دلیلی برای احتساب اردن در زمره این کشورها وجود ندارد و این مسئله از نظر اقتصادی می تواند به اردن ضربات محسوسی وارد نماید.

سازمان آزادی بخش فلسطین، اینکه بنا به اظهارات اکثریت رهبران برجسته اش در نشست آینده شورای ملی فلسطین که احتمالا در اوایل ماه اکتبر انجام می گیرد، دستور بررسی اعلام کشور فلسطین یا تشکیل دولت موقت را در برابر خود دارد. مسئله مهمی که در این نشست باید روشن گردد، چگونگی برخورد با اسرائیل می باشد. اینکه سازمان آزادی بخش فلسطین این کشور را برسمیت بشناسد، مورد توافق جمعی رهبران این سازمان نیست. ابو ایاد در مصاحبه ای با روزنامه "ژورنال دودیماناش" چاپ پاریس اعلام داشت: "...ما تصمیم داریم یک دولت موقت تشکیل دهیم... این دولت مبنای حرکت خود را قطعهنامه ۱۸۱ سازمان ملل خواهد گذاشت، نه اینکه این قطعهنامه را عمل خواهد نمود. وی اضافه نمود که: "پس از تشکیل دولت موقت حاضر به مذاکره با اسرائیل برای تعیین مرزها خواهد بود. در اعتراض به این برخورد، جرج حبش اعلام داشت: "تاسیس کشور مستقل فلسطینی بدین معنا نیست و نمی تواند باشد که موجودیت دشمن صهیونیست در خاک فلسطین شناسائی شود".

این اختلافات بخوبی نشانگر اهمیت موضوع و پیچیدگی چگونگی دستیابی به تفاهم در اعلام دولت موقت و برنامه آن، نحوه شرکت جناحهای مختلف در دولت و چگونگی برخورد این دولت به "منشور ملی فلسطین" می باشد. در این منشور که توسط سازمان آزادی بخش فلسطین در سال ۱۹۶۴ تدوین گردیده است در رابطه با اسرائیل چنین گفته می شود: "تقسیم فلسطین در ۱۹۴۷ و تشکیل دولت اسرائیل پوچ و بی معنی است". (ماده ۱۹). احتمال اینکه در نشست آینده شورای ملی فلسطین در این منشور تجدیدنظری صورت پذیرد، یا کارپایه جدیدی عرضه گردد، بسیار زیاد است. این احتمال را ابو ایاد نیز بگونه ای تأیید می نماید: "ما بطور جدی

## خلق فلسطین در آسماحه یک مرحله نوین تاریخی

## هفتاد سال اسطوره سوسیالیسم

برای ارزیابی ارزش‌های سوسیالیست به گذشته اتحاد شوروی، مانا می‌گیریم که این گذشته را، به‌عبارت دیگر موضوع تاریخی بهم پیوسته درک کنیم، از یک‌بارگیری شیوه کودکانه‌ای که "انیکسو" اختناق بوده گیر وچنایات و "آزسوی دیگر" شور و رکودها را تصویر می‌کنند بپرهیزیم. اختناق و شورهرد و بناکننده یک واقعیت تاریخی ناکسستی هستند. مسئله اصلی، بر طرح د و سؤال زیرمبندی است:

الف) آیا استالین و میراث دارانش، طیرقم هرچیز، توانسته اند یک جامعه سوسیالیستی، حتی ناکامل برپاکنند؟

ب) آیا یک آلترناتیو تاریخی برای سوسیالیسم استالینی وجود داشته است؟

اگر جواب این سؤالها منفی باشد، باید پذیرفت که لنین، بایشنهاد برنامه "نپ" (بطور جدی و در درازمدت) مرکب اشتباه فاجعه باری شده است، چرا که یگانه فرجام امکان پذیرا کتبر، به چیزی جز یک دیکتاتوری خونین نیانجامید.

با وجود قربانیان بی‌شمار، بعقیده من، ماموفق نشده ایم که سوسیالیسم را - آنگونه که لنین و یارانش در دهه ۲۰ درک می‌کردند - برپاسازیم. از این زاویه است که ضرورت یک بازسازی انقلابی، به معنای ساختاری و بنیانی آن، به میان می‌آید.

آنچه که به راه ورش ضدانقلابی منتخب استالین و دستگاه هریض و طویلس بازمی‌گردد، چنین راهی نه قابل توجیه و نه گریزناپذیر بوده است. پروسترویکا، در این رابطه می‌تواند امکانات دیگری را مورد توجه قرار دهد. امکاناتی که قبلاً مردود شناخته شده و یا مورد بهره برداری قرار نگرفته اند. حال آنکه کشور، همواره چنین ظرفیتی را در مرصه های اقتصادی، سیاسی، حقوقی و روانشناسی اجتماعی در برداشته است. همه از این رهگذر است که میتوان به احیاء مجدد اصول لنینی دست یازید و آنان را در اوضاع و احوال جدید به مرحله عمل درآورد. اوضاع و احوالی که در عین حال نه فقط مساعدتر از اواخر دهه ۲۰ و اوائل ۳۰ بنظر می‌رسد، بلکه همزمان بسیار دشوارتر نیز شده است.

در واقع مخاطراتی که ما با آن مواجه هستیم، دیگر به سادگی همانهایی نیستند که به هنگام ساختمان "سوسیالیسم" غیر انسانی و قزاق خانه ای درگیرشان شده ایم. چیزی که امروز باید بدان فائق بیاییم، پیامدهای حاکمیت طولانی این نظام است که هنوز هم شالوده های آن پابرجا هستند و آمادگی داوطلبانه سپردن جایگاه خود به یک سوسیالیسم اصولی، یعنی سوسیالیسم دمکراتیک را نیز ندارند.

تا آنجا که به من مربوط است، من جامعه خودمان را یک جامعه سوسیالیستی قلمداد نمی‌کنم حتی یک "سوسیالیسم ناهنجار" نیز نمیتوان به حسابش آورد. چرا که این "ناهنجاریها" تمام مرصه های جامعه را اشباع کرده، و نظام سیاسی، روابط تولیدی و کلیه بنیان های حیاطی جامعه را آلوده اند. چنین استنتاجی محکوم

به قرار گرفتن در یک موضع ضعیف سیاسی نیست. این نتیجه گیری، هر قدر هم که ناگوار و هولناک باشد، قدر مسلم تنها با عزیمت از آن است که ما خواهیم توانست خود را از چنگال حقایق نیمه کاره تهیجی برهانیم. شره پذیرش همین نتیجه گیری هاست که مارا قادر می‌سازد تا بخود آئیم و قدرت لازم را برای تدارک نظری و عملی بازگشت مجدد به گذرگاه سوسیالیسم، فراهم آوریم. تنها در چنین شرایطی است که ما، هوشمندی خود و نیز اراده خود را به سطح جدی و واقع بینانه ای تا حد یک پروسترویکای واقعا انقلابی ارتقاء خواهیم بخشید. برعکس، اگر ما به اقتضای منفعت و یا ساده لوحیهایمان، با تکیه به حقایق نیمه کاره و اطمینان بخش، بخود پناه ببریم، به چیزی جز تداوم نیمه کاره، و در پی آن بر باد رفتن قطعی خواست ما برای کندن از بن بست خوفناک تاریخی که در آن قرار گرفته ایم، دست نخواهیم یافت.

لنین در سال ۱۹۲۳ می‌گفت: "ما مجبوریم بپذیریم که تفکر مادرباره سوسیالیسم، باید بطور ریشه ای تغییر کند". و این در حالی است که گوزنتسف در مقاله اش (این مقاله در ۲۵ ژوئن به وسیله گوزنتسف، تاریخدان شوروی در پرواودا چاپ شد) ترجیح می‌دهد که از "تصحیح در جریان عمل" صحبت کند و به "تجدید تفسیر" مفاهیم گذشته، یعنی همان کمونیسم جنگی دلخوش سازد. در حالی که لنین در بستر بیماری، بدستی توانست بازاندیشی را در باره جنبه سیاسی این "اصلاحات ریشه ای" آغاز کند. بدین شک، موقعیتی که بوسیله استالین و برژنف برای ما بوجود آمد، ولادیمیر ایلیچ حتی در یک کابوس نیز نمی‌توانست به تصور آورد.

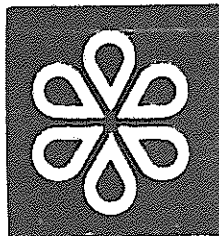
به این ترتیب، من در مخالفت با گوزنتسف، اعلام می‌کنم که تئوری سوسیالیسم، اگر قرار است برای امروز معتبر باشد، باید بطور کامل دوباره باز سازی شود. البته به یاری لنین، ولی نه اینکه دوباره منحصر به سراغ رونویس کردن آثارش برویم.

من باتمام احترامی که برای آثار و قائلم، با اینحال به رهبران سیاسی بلند پایه و ایدئولوگ های خودمان چشم دوخته ام که بتوانند بسیاری از اعلام مواضع اخیر را برایم توضیح دهند. این اواخر، نیروهای مخالف پروسترویکا، چه خواهیم چه نخواهیم، ستیزه جوئی و مقاومت خود را به سطح بالاتری ارتقاء داده اند. این همان واقعیتی نیست که هیئت تحریریه پرواودا در شماره ۵ آوریل خود آنرا مورد تأیید قرار داده است؟ یا اینکه بدگمانی های مانسبت به این موضوع را باید به حساب پایه های الفاء شده از خارج توسط رقبای ما گذاشت؟

یک سؤال ضمیمه: آیا در میان ما بر سر اصول، ناهمگرایی وجود دارد؟

کسانی که به این سؤال جواب منفی می‌دهند، و در عین حال، همزمان

بقیه در صفحه ۲۱



هفتادسال استوره...

بادامه شیوه های خود تاکید می کنند که چیزی بنام تهدید فزاینده علیه پروسترویکا وجود خارجی ندارد، در عمل و به صراحت ثابت می کنند که هم آن نامگرائیها و هم آن تهدیدها مردود کاملاً وجود دارند. در واقع حرفهای آنها علیه این مقاله یکی بی اساس است. تهدیدهایی که من از آن صحبت می کنم، آنهایی نیستند که همچون نمونه نینا آندره آ (NINA ANDREEA)، نظرشان را در مورد پروسترویکا در قالب یک نامه منتشر می سازند. پروسترویکا، از طرف کسانی تهدید می شود که خودشان را پشت چهره این معلم شیمی پنهان می سازند. آنها نامه ا ورا همچون دستور العملی که باید تبعیت شود، در بیش از سی کمیته منطقه ای حزب کمونیست به مورد اجرا می گذارند.

بعد از هفتاد سال، از گذشتن چیزی که از سوی عده ای حرکت بسوی سوسیالیسم تحت لوای اصول لنینی نامیده می شده است، من ملاحظه می کنم که ما در سال ۱۹۸۸ به دوران کوپن جیره بندی برگشته ایم و اینکه هنوز هم برای یک شهروند روسی، کالیاس، یک رؤیای دست نیافتنی محسوب می شود.

بدون شك ، همانگونه که کوزنتسوف می نویسد: "ما در دوران کار آموزی دمکراسی بسر می بریم" ولی ۲۵ سال پس از مرگ استالین، کار آموزی ما، سرا

به فکر شاگرد تبلیهای پانزده ساله ای میاندازد که هنوز هم در مدرسه ابتدائی درجائی زنند، و اگر هم قرار باشد نمره ای بگیرند، نمره ای بیش از سطح متوسط نخواهد بود.

با ملاحظه این موارد، من بیشتر شرم دارم که بخواهم دوباره درباره این حرکت پیروزمندانه - آنگونه که کوزنتسوف می کند - پر حرفی کنم، حرکتی که گویا "نافرجائی های اجباری" اش، و نیز "ناهنجاریها" یش، هیچگونه انحرافی در اهداف آن ایجاد نکرده اند!

به اعتقاد من، یا ما کشورمان را بطور ریشه ای تغییر خواهیم داد و آنرا دوباره سازی خواهیم کرد، و برای اینکار و برای داشتن یک جامعه شکوفا، با گذشته قطع رابطه کامل می کنیم و یا آنکه درباره "نافرجائی" های یک سوسیالیسم با نان خالی و بدون آزادی، به بحثهای عالم مابانه ادامه خواهیم داد. ولی آیا تاریخ، دوباره فرصت درازی به ما خواهد داد که خود را تسلیم جذایت چنین بحثهایی کنیم؟ باید به بدیهیات تن درداد. میراث ما "کلا منفی" است. باید شهامت داشت و آن را گفت و به تجدید حیات اصول لنینی همت گذاشت، اصولی که زمانی بس دراز به آنها خیانت شده است. در حالی که می توانست اینگونه نباشد.

پوری آفانسیف : تاریخ دان، مدیر مرکز آرشیو انقلاب شوروی، رئیس جنبش برای نوسازی تاریخ شوروی و از چهره های سرشناس حرکت نو اندیشانه در اتحاد شوروی است. آنچه میخوانید فشرده ای است از مقاله پر سر و صدای وی در روزنامه پرا ودا، ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۸. ترجمه از متن فرانسوی، منتشر در روزنامه لیبراسیون ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۸ صورت گرفته است.

خلق فلسطین ... بقیه از صفحه ۱۹

به تشکیل یک کشور فلسطینی فکر می کنیم... که برنامه سیاسی کاملاً با "منشور ملی فلسطین" که همان برنامه سازمان آزادیبخش فلسطین می باشد فرق خواهد داشت.

اعلام موجودیت کشور مستقل فلسطین و تشکیل دولت موقت که حضور اسرائیل را نیز برسمیت بشناسد، بدون شك یک تغییر مهم در سطح منطقه بشمار خواهد رفت. این امر از هم اکنون سبب نوعی سردرگمی در سازمانهای سیاسی اسرائیل گردیده است و آنها را در مقابل موضوعی که تاکنون در دستور کارشان نبوده قرار داده است. هم اکنون شیمون پرز وزیر امور خارجه و رهبر حزب کارگر اسرائیل کمیونیونی را مامور بررسی جوانب مختلف تاسیس یک دولت موقت فلسطینی نموده است. آنچه که مسلم است، تمام توجه نیروهای سیاسی اسرائیلی اینک بسوی نشست آینده شورای ملی فلسطین جلب شده است. امری که تاکنون توجه به آن بدین شدت در صحنه سیاسی اسرائیل سابقه نداشته است.

نشست آینده شورای ملی فلسطین، نقطه آغاز حرکت جدیدی است که خلق قهرمان فلسطین با ۹ ماه فداکاری و از خود گذشتگی به سازمان آزادیبخش فلسطین اهدا نموده است.

بقیه از صفحه ۳۴ (با سری افراشته ، ...)

فرستند، بآبدین اولین صحنه های متداول تلویزیون جمهوری اسلامی و ظاهر شدن یک پاسدار ریشموی رژیم برصحنه، کودک خردسال فریادزنان و گریه کنان، از اتاق بیرون می رود و می گوید: "این آقا نمیزنه!"

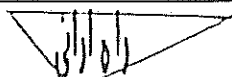
آرش، این روزها در آستانه ۹ سالگی، پیام شهادت قهرمانانه پدرش را در گوش و اسارت دوازده ساله مادرش را در مقابل چشم دارد: "به آرشم، به پسر گلم بگوئید دوستش دارم و می خواهم فرزند سعید باشی."

سعید، یک روز پیش از شهادت، در یک تماس تلفنی با خواهرش، این پیام هولناک ولی افتخار آمیز را برای فرزند خردسال خود می فرستد، تاخیر سفاکی و بیچارگی بقیه در صفحه ۲۳

بقیه از صفحه ۲۸ (نوا ندیشی ...)

بگیرند. همکاریهای آنها با این کشورها نیز صرف نظر از سود جوئی با هدف رسوخ در اقتصاد و فرهنگ و ساخت سیاسی این کشورها دنبال می شود که اکثراً برای امپریالیستها نتایج معینی نیز دارد.

۳ - مساله افغانستان و برخورد رهبری جدید شوروی به آن خود مبحث مفصلی است که اتفاقاً در تحلیل راه ارانی درباره افغانستان نیز به نو اندیشی که به سیاست آشتی ملی منجر شده برخورد نقادانه ای دیده نمی شود. ●



## اعضای اصلی به حزب کمونیست دانمارک

هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران طی نامه ای به رفتار نماینده این حزب در جشن روزنامه لندوفالک که طی آن از فعالیت های رفقای ما، جلوگیری به عمل آمد، اعتراض کرد.

دربخشی از نامه آمده است: "رفتار نماینده شما [حزب کمونیست دانمارک] بیشتر یادآور روابط قبلیه ایست نامناسب بین کمونیستها، که مرز و بوم نمی شناسد و دست برداشتن بسوی همبازراه آزادی و سوسیالیسم دراز است." به همراه نامه اعتراضی، گزارش کامل رفقای حزب ما از جریان این برخورد تنگ نظرانه نیز ارسال شده است. متن گزارش از این قرار است:

### گزارش

در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اوت، فستیوال لندوفالک (ارگان حزب کمونیست دانمارک) به سنت هر ساله، در یکی از پارکهای کپنهاگ برگزار شد. ما قبل از برگزاری فستیوال جهت گرفتن غرفه برای فروش نشریات، به مسئول کمیته برگزاری جشن مراجعه و ضمن توضیح کامل مواضع سیاسی مان، تقاضای گرفتن غرفه راهسورا مطرح کردیم.

مسئول کمیته بعد از شنیدن نظرات ما، گفت بهر حال باید از حزب توده و سازمان اکثریت سؤال کنیم، ما ضمن اعتراض به این شیوه نادرست، خواهان مطالعه دقیق اسنادمان، توسط آنها شدیم. بعد از سه روز همین شخص تلفنی گفت از حزب توده و اکثریت سؤال کرده ایم گفته اند "بتر است اینها نباشند" (سازمان اکثریت بعد از این مسئله را در مورد خودش تکذیب کرد). اصرار دیگر

بیوده بود، زیرا درک بوروکراتیک مسئول کمیته برگزاری جشن حزب کمونیست دانمارک از انترناسیونالیسم پرولتری جای هیچگونه بحثی را نمی گذاشت. و اما چون در قسمت همبستگی با خلقها، رفقای حزب دمکرات کردستان ایران غرفه داشتند، از آنها خواستیم از غرفه شان جهت فروش نشریات استفاده کنیم که رفقا پذیرفتند و اولین روز شروع جشن به فروش نشریات پرداختیم. کمی بعد، آپاراتچی های حزب توده به تلاش وسیعی دست زدند. در نتیجه مسئول کمیته به غرفه حزب

دمکرات آمد و از ما خواست تا بساطمان را جمع کنیم، ما و رفقای حزب دمکرات شدیداً به این عمل غیر دمکراتیک اعتراض کردیم ولی طرف زیر بار نرفت که نرفت، ناچار پلاکار در جمع کرده اما به فروش نشریات ادامه دادیم، که البته این نیز انقلابیون! حزب توده را راهی نکرد. ساعتی بعد مجدداً مسئول کمیته آمد و گفت باید تمام کتابهایتان را هم جمع کنید. باز هم ما و رفقای حزب دمکرات اعتراض، سپس وی به رفقای کرد ما چنین گفت: "شما به دشمن دوست ما جا داده اید." پس نشریات را هم جمع کردیم، راستش ما بیوجه وجه از این عمل کهنه کاران بی پرستی حزب توده تعجبی نکردیم، شگفتی ما از رفتار غیر دمکراتیک مسئول کمیته حزب کمونیست دانمارک است که تا سلامتی در یک جامعه دمکراتیک هم زندگی می کند. بگذریم، سیاست غیر اصولی و نادرست حزب کمونیست دانمارک در مورد پناهندگان، باعث شده که کوچکترین اعتبار و محبوبیتی در میان پناهندگان کشورهای مختلف نباشد. بطور مثال از ۶۷ پناهنده ایرانی، ایشان تنها پنج، شش نفر عضو حزب توده را پناهنده می دانند در حالیکه احزاب غیر کمونیست دانمارک بطور فعال از حقوق پناهندگان همه کشورهای مختلف دفاع می کنند.

در خاتمه گفتنی است، ایرانیان بیشماری که برای دیدن مراسم جشن آمده بودند شاهد عملکرد غیر دمکراتیک این دو حزب برادران بودند. ضمن ایران از چهار از این اصل، در میان ایرانیان و دانمارکیها دست به افشاشگری زدند. آنان جز آنکه درین افکار عمومی تماشاگران جشن خود را تحقیر کردند هیچ طرفی نیستند.

### برلین غربی

روزشنبه ۸ سپتامبر به ابتکار کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران و به دعوت مشترک این کانون و کانون پناهندگان سیاسی برلین غربی تظاهراتی به دفاع از زندانیان سیاسی ایران علیه بالاتر گرفتن جو ترور و اختناق در ایران و باخواست فرستادن هیات های تحقیق و بررسی به زندان های ایران انجام گرفت که کلیه سازمان های ایرانی به استثنای سازمان مجاهدین خلق ایران و حزب توده ایران با فراخوان های جداگانه

### برلین غربی

پنجشنبه ۸/۱۰/۱۹۸۸، بنا به دعوت حزب دمکراتیک مردم ایران 'سازمان برلین غربی' مراسم یاد بود و بزرگداشت رفقای توده ای، کیومرث زرشناس و سعید آذرنگو رفیق اکثریتی فرامرز صوفی، در دانشگاه فنی این شهر برگزار شد.

مراسم با یک دقیقه سکوت به پاس احترام به خاطره تمامی رهروان راه خلق آغاز شد. در این گرد همائی، برادر رفیق آذرنگ و رفیق فرهاد فرجاد و نیز نماینده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) زندگینامه و شخصیت مبارزاتی این عزیزان را برای حاضرین توصیف و تحلیل نمودند.

رفیق نماینده از طرف سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مضافاً، اعلامیه کمیته مرکزی سازمان را برای همبستگی با زندانیان سیاسی و دفاع از آنان، قرائت نمود.

پس از آن مطلبی تحت عنوان "انسان و زندان" در خصوص "شعر و شاعر" و "ضرورت دمکراسی در جامعه"، که توسط یکی از دوستان رفیق سعید آذرنگ، تهیه شده بود، به سمع رسید.

در پایان این گردهمائی، رفیق بابک امیر خسروی تحلیلی از شرایط لحظه ایران در ارتباط با کشتار وحشیانه زندانیان سیاسی توسط رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، و ضرورت اتحاد و همبستگی نیروهای چپ و دمکراتیک برای نجات جان عزیزان دربند، ارائه داد.

پشتیبانی خود را از این تظاهرات اعلام کردند.

خبر تظاهرات در روزنامه پر تیراژ شهر انعکاس یافت.

در جو اختلاف نظر شدید میان سازمان های سیاسی ایران که تا کنون مانع شرکت همگانی آنان در صف واحدی علیه رژیم ترور و اختناق شده است این تظاهرات می تواند نمونه امید بخشی برای وحدت عمل همه نیروهای اپوزیسیون ایران در آینده باشد.

مدیر سابق صدای جمهوری اسلامی را ، با وجود مقاومت خط امامی ها می دهند.

هواداران خط سازش و نزدیکی با غرب ضمن نسبت "خردگرا دان" به سیاست خودمدل بازسازی آلمان فدرال پس از جنگ جهانی دوم را تبلیغ می کند.

چنان که هلی اکبر کسمانی در اطلاعات ۲ مهرماه در مقاله اهمیت و ضرورت سازندگی و بازسازی پس از جنگ می نویسد: نکته مهم و قابل توجه این است که کارگران آلمان پس از جنگ پذیرفتند که هسته مزد کارگران از درآمد ملی، تقلیل یابد... یعنی صرفه جویی در هزینه ها موجب شد که سرمایه گذاری در صنایع و تولیدات افزایش یابد و اصولا شسور و شسوق سرمایه گذاری ها افزون شود و برای سرمایه گذاری خارجی نیز فرصت های مناسب و بیشتر مفید بحال آلمان پدید آمد.

با سری افراشته ۰۰۰ (بقیه از صفحه ۲۱)

پاسداران شب، و بالندگی قامت استوار زندگی و مبارزه را، گوش به گوش، در تمام پهنه های ایران، به همه آرش های دافدار برساند و میراث بزرگ و گرانبهای زندگی اش را، به فرزندش - و به یارانش - هدیه کند.

هشوق سعید به کودکان، از ویژگی های برجسته زندگی او بود. او بوداستان منتشر نشده برای کودکان دارد که دومی را در همین آخرین دوران اسارتش طراحی کرده است.

مرگ پرشکوه سعید، با گردنی بلند و سری افراشته، شاید زیباترین پیام آخرین اثر زندگی او و برای فرزندش و برای تمام بچه های میهن دافدار ماست.

## بایداری، ایزاری، برای خرد کردن دشمن!

سعید پیش از نیمه از دوران اسارتش رادرسلول انفرادی گذرانید. او را تا سرحد مرگ شکنجه کردند. می خواستند وادار به مصاحبه اش کنند، اما او از همان اولین روزهای بازداشت، مرگ سرفرازانه را به جان خرید و تا آخرین روز حیاتش در مقابل دشمن سرخم نکرد. جلدان مزدور رژیم، برای خرد کردن وی از هیچ وسیله ای خودداری نکردند. از شکنجه های جسمی گرفته تا شکنجه های روانی از طریق آزار همسر و فرزند و زندانهای طویل المدت انفرادی، هیچکدام بر پایداری قهرمانانه او اثر نکرد. مزدوران رژیم، حتی کوشیدند تا به کمک رهبران درهم شکسته حزب توده، از جمله کیانوری و پیرتوی، در مقاومت او و خطی ایجاد کنند. اما سعید بخوبی میدانست که تکیه گاه معتبر آلمانهای او، نه مریده جوشی و نه زنجیره های این درهم شکستگان است. او به صفره های سترگ آلمانهای انسانی خود تکیه داشت. آرزوهای پرشکوه

هلی اکبر کسمانی ضمن این قیاس مع الفارق جامعه آن روز آلمان و ایران، و قیاحانه بازهم کارگران گرسنه و بی چیز ایرانی را دعوت به گذشت می کند و با گرفتن آخرین رمق کارگران می خواهد سرمایه داران داخلی و خارجی را تشویق به سرمایه گذاری کند و دکتر محمد لاریجانی که از طراحان اصلی سیاست خارجی است در دفاع از برقراری رابطه مجددا با آمریکا در اطلاعات ۴ مهرماه می نویسد: استقلال نفی وابستگی است نه نفی رابطه و جوهر سیاست خارجی ایران را چنین توصیف می کند: محکم ترین اصلی که باید در تنظیم رابطه با هر کشور خارجی همواره باید مد نظر باشد: "کفر ستیزی نظام جمهوری اسلامی است" بنابراین چه رابطه ای بهتر از رابطه باریگان که کفر ستیزی او مشهور خاص و عام است. طبیعی است که در مقابل این سیاست و این اظهارات موجی از نگرانی و نارضایتی در میان امت حزب الله بالا گرفته است و به

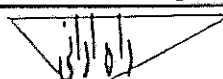
همین دلیل است که خمینی بار دیگر نمایش نامه مسخره همیشگی خود را باز هم در پائین به نام رؤسای سه قوه و نخست وزیر تکرار می کند که "او به آقایان اطمینان کامل دارد و ضمن برشمردن مبارزه آنان اطمینان می دهد که آنها یقینا دشمنان به حال انقلاب و ثمرات آن نه تنها کمتر از دیگران نسوخته که بیشتر می سوزند" و ضمن اظهار نظرات خود به سیاست داخلی و خارجی بار دیگر به مسئولیت سیاست بازسازی که به عهده سران محترم و متعهد سه قوه و آقای نخست وزیر است تاکید می کند.

در همین پیام است که بار دیگر خمینی به آزادی صادرات و واردات و بطور کلی تجارت تکیه می کند. ناگفته پیداست که ترکیب هیئت بازسازی نشانگر سمع و سوی حرکت سیاسی - اقتصادی زمامداران ایران است. ♦

کارگران و زحمتکشان و مردم ستم دیده ایران در سر میپور آید. آری، راز پایداری او را در سرچشمه اقتدار مردم زحمتکش که بدانها عشق میورزد و در عظمت عشق بزرگی که به زندگی داشت باید جستجو کرد. او در دوران اسارتش، برای جا ودانه کردن عشق و برای تلطیف خشونتش که پاسداران جهل و جو در اطرافش فراهم کرده بودند، یکبار با استفاده از خرده مقوا، کاغذ و... تابلوی بسیار زیبایی با الهام از تابلو چهار فصل تهیه کرده و آن را به مناسبت تولد همسرش، برای وی فرستاد. بار دیگر، با مددگیری از حافظه اش، چهره ای از دون کیشوت آفرید، که جلوه زیبایی از روح ناآرام او، لطافت احساسات انسانی اش، و کنایه نیش داری از مدعیان زمین خورده را در پشت خود پنهان دارد.

به سعید چهارشنبه بود که اجازه آخرین تلفن را دادند. با صدایی محکم به خواهرش گفت: "من با افتخار به روز آرامش و آسودگی رسیدم. برای من گریه نکنید و سیاه نپوشید. زیرا با گردن بلند و سری افراشته ایستاده ام. به مادرم بگو دوستش دارم. به پدرم بگو دوستش دارم و به وجود شما افتخار می کنم من همه را دوست دارم و خوشحالم که کاری انجام نداده ام که شما را سرافکنده کنم. به خواهران و برادرانم بگوئید دوستشان دارم. گردنهایتان را افراشته نگه دارید. به آرشم، به پسر گلم بگوئید دوستش دارم و می خواهم فرزند سعید باشد. به غیتی بگو مانند همیشه دوستش دارم و تا آخرین لحظه حیات در قلبم هستی..."

آری، سعید تنها در اسارتگاه بود که چهره واقعی دشمنان خلق را شناخت و به یاری ایمانش به مردم و زحمتکشانش، بی هیچ تردید و یا تسلیمی، مردانه در مقابلشان ایستاد و سرانجام با خون سرخ خود، به سیاستها و ارزانیهای فاجعه بار حزبی - حزب توده ایران - خط بطلان کشید. ♦



## "نواندیشی داریم تانواندیشی!"

میدانیم.

تنها نکته ای که در این مختصر، اشاره به آن ضروری است، یاد آوری این واقعیت است که تعیین جایگاه واقعی نواندیشی به مثابه شناخت صحیح کلیه کژیها و انحرافات که اندیشه سوسیالیسم علمی را در طی سالیان طولانی دچار آسیبهای جدی کرده است و همزمان با آن پیرایش این اندیشه ها و بویژه انطباق تئوری های عام آن با زمانی که ما در آن زندگی می کنیم، میباید یکبار و برای همیشه فارغ از دکما، سهل انگاریها و مصلحت اندیشیهای کاسب کارانه، مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

اینکه مثلا رفیق ما، از "سازش غیر اصولی" سیاست جدید خارجی اتحاد شوروی صحبت می کند و برای اثبات آن، معتقد است که لنین "مرز بین سازش اصولی و غیر اصولی" را آن هم "روشنی" ترسیم کرده است، و بویژه اینکه "درستی و اهمیت" این مرز را "تاریخ این هفتاد سال اخیر نشان داده است"، از دیدگاه ما استدلال محکم و قابل قبولی نیست. اولاً به این دلیل که در هفتاد سال گذشته تمام سازشکاران اصولی و غیر اصولی (۱) در جنبش کمونیستی، با نقل قولهای از لنین سازشهای خود را توجیه کرده اند، از این رو، راستش را بخواهید، ما معتقد نیستیم که این مرز، "به روشنی" ترسیم شده باشد؛ علاوه بر این، تاریخ هفتاد سال اخیر، چگونه اصولیت این مرز را به اثبات رسانیده است؟ بدهی است تا وقتی لنین زنده بود، خود در باره موارد "مشخص" فعالیتهاش مقاله مینوشت و توضیح میداد و هر کس میتواند، در هر مورد مشخص، با مطالعه آثار او - و نیز مخالفینش - در باره صحت و اصولیت سیاستهای وی داوری کند. اما در هفتاد سال اخیر - یعنی پس از مرگ لنین - مگر خود شما ننوشته اید که "بوروکراسی شوروی از همان سالهای ۲۰ و ۳۰ با نسخ نظریه لنینی "سوسیالیسم در یک کشور" مبارزه انقلابی جهانی را تابع منافع دیپلماتی شوروی نمود؟" در این صورت صحت نظرات لنین به چه ترتیب ثابت شده اند؟

در همین نوشته، رفیق ما، از مواردی یاد میکند که در آنها، دولت شوروی از انقلابات کوبا، ویتنام و ... به شکل نسبتاً گسترده ای حمایت کرده است. ما می پرسیم آیا این بخش از سیاست خارجی شوروی (یعنی حمایت آن از انقلاباتی که شما نام برده اید)، رعایت خط مشی لنینی بوده است یا تأمین منافع "بوروکراسی" کهن حاکم بر آن؟ در عین حال شما گرایش جدید "نواندیشی" در شوروی را نشان دهنده ظهور "بخش جوان بوروکراسی" شوروی ارزیابی کرده اید و معتقدید که آنها "برای خلاصی از بحران و رکود در جامعه شوروی" به طراحی سیاستهای "جدیدی" اقدام کرده اند که در آن "مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی" همچون "مقوله ای خیال پردازانه و آرمان گرایانه" محسوب می شود.

## چند کلامی بقصد توضیح

نوشته ای را که در همین صفحه میخوانید، بوسیله یکی از رفقای جدا شده از حزب توده ایران برای "راه ارانی" ارسال شده، و در آن همانگونه که می بینید، رفیق نویسنده، ضمن ابراز نقطه نظرات خود پیرامون برخی از مهمترین مسائلی که اینک در جنبش جهانی کمونیستی در جریان است، راه ارانی را نیز متهم به معاشات با مواضع "غیر اصولی" رهبری جدید شوروی کرده است.

ما البته بخوبی میدانیم که چاپ تکذیب نامه های ریز و درشت رسمی و غیر رسمی، برای اثبات "استقلال" یا "عدم معاشات" با فلان یا بهمان سیاست، کاری نیست که در این وانفسا، گره از مشکلات ما باز کند. آنچه که به ما امکان خواهد داد تا جایگاه واقعی خودمان را بدیگران بشناسانیم، عمل ما، مواضع ما و داورهای ما نسبت به واقعیتهای مشخص پیرامونمان و سرانجام اثبات صحت و حقانیت آنها در آزمون زندگی است. از همین روست که نوشته این رفیق را با گشاده روئی و بی هیچ تکذیب نامه ای درباره مواضع خود، منتشر می کنیم و همه را نیز به مطالعه آن دعوت مینمائیم. با اینحال، فوراً باید اضافه کرد، که انتشار این مطلب از جانب ما، تنها به قصد نشان دادن انعطاف و سخاوت و یا بقصد گرفتن یک "ژست" دموکراتیک نیست. این نوشته در عین حال به مطالبی اشاره کرده است که مشغله ذهنی مانیز هست و باید اذعان کنیم که درباره بسیاری از این مقولات و از جمله مثلاً شناخت ویژگیها و حواض سیاست جدید خارجی اتحاد شوروی، حزب ما، بررسی هائی را آغاز کرده و تحلیل های خود را نسبت به آن در آینده منعکس خواهد کرد. در عین حال باید یادآوری کرد که مادر گذشته نیز، ضمن کوشش برای ترسیم نقطه نظرات رهبران جدید شوروی، همواره - و بادقت - فاصله خود را نیز با آنها حفظ کرده ایم، تا بدون سهل انگاری و یا پیشداوری "انقلابیگرانه"، در آینده بتوانیم نسبت به این مواضع داوری سنجیده ای ارائه دهیم. اینکه این شیوه کار مارا رفیق نویسنده مدح و ثنای "رهبری شوروی قلمداد کرده البته قضاوت غیر منصفانه شخص اوست

تنها تفاوت سبک کار ما با رفیق نویسنده نامبرده، در آن است که نشریه راه ارانی، نمی تواند - و نباید - منعکس کننده داوریهای فوری، تجزیه و تحلیل نشده و غیردقیق باشد. حزب ما میکوشد تا از رهگذر تلاقی اندیشه ها و مباحثات درونی، چه در مقیاس رهبری حزب و یا هیئت تحریریه راه ارانی و چه در مقیاس تمام حزب، هر مبحث نوین و یا نوآورانه ای را به محصول خرد جمعی مبدل سازد و آنگاه آنرا در اختیار دیگران بگذارد.

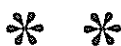
از همین روست که مانه فقط مواضع نواندیشانه رهبری جدید شوروی را بادقت و کتجکاوی پی گیری میکنیم، بلکه باهمان علاقه و سختگیری، مواضع مخالفین آن را نیز مورد بحث و ارزیابی قرار میدهیم. از این جهت، مبالغه نیست اگر بگوئیم که نکات مطرح شده از جانب این رفیق نویسنده را نیز با دقت و تأمل قابل بحث و بررسی



فعال و پراتیک مبارزاتی کمونیستهای امروز وابسته است.

مادرین راه، تامل و تفحص، بحث و یاری جستن از خرد جمعی، اجتناب از ساده نگری و داوریهای عجولانه و زودرس و بویژه اجتناب از جزمیت و در عین حال بازنگری مسئولانه نسبت به همه آنچه را که "خوب" یا "بد" می پنداشتیم، دردستورکار خود گذاشته ایم و دیگران را نیز به این راه فرامی خوانیم.

به اعتقاد ما، وفاداری به آرمانهای کارگران و زحمتکشان، و مشق به آزادگی و سربلندی انسان، و مبارزه انقلابی و سرفرازانه تپایی جان برای تحقق آنها، تکیه گاه معتبری است که پیروزی کمونیستهارا در این نبردستریگ، تضمین خواهد کرد.



بگمان ما، یادآوری موضوع آشتی ملی " در افغانستان از جانب شما، بمثابة برآمد این سیاست " جدید " در دیپلماسی شوروی ، باید به قصد اثبات همان نظر بالا مطرح شده باشد. ما، از خود، و از شما می پرسیم که ورود ارتش سرخ به افغانستان، تجلی ، " سازش ناپذیری " لنینی بوده و نشان دهنده پایبندی به " مبارزه طبقاتی پروولتاریا و بورژوازی " باید بحساب آید، یا همانگونه که از نوشته شما بر می آید، این اقدام نیز بخشی از همان سیاست خارجی همان بوروکراتهای کهن محسوب می شود که " اساس " آن " همواره بر تقدم منافع دولت شوروی بر منافع مبارزه انقلابی در کشورهای دیگر استوار بوده است ؟

بنظر ما، رفیق نویسنده، در این نوشته، آشکارا چیزی را که خود تبعیت از دیپلماسی بوروکراتهای کهن حاکم بر شوروی می نامد، تحت عنوان " برنامه انقلاب " افغانستان مورد حمایت قرار داده و از اینکه این برنامه بوسیله " بوروکراسی " جوان شوروی " به حراج گذاشته می شود " نگران و ناخشنود است. جانب است که این رفیق موضوع مارادرباره مسئله افغانستان (راه ارانی شماره ۲) فاقد " برخوردارندانه " ارزیابی نموده است. حال آنکه ما در آن نوشته، بی آنکه به تقسیم بندی این رفیق درباره بوروکراسی پیرو جوان اعتقاد داشته باشیم، نه فقط مسئله اصلی و عامل کلیدی در ایجاد بحران کنونی، یعنی چگونگی کسب قدرت در افغانستان و عوارض منفی آن - از جمله ورود ارتش شوروی را - مورد انتقاد قرار داده ایم، بلکه همچونین، با در نظر گرفتن مسئولانه وضعیت اسفناک فعلی حاکمیت افغانستان و محدودیت فوق العاده ی دامنه مانور آن، کمونیست های افغانی را از زیر پا گذاشتن اصولیت برحذر داشته ایم. آیا بنظر شما مانیکه خطر يك درگیری و گشتار وسیع در افغانستان، جان بسیاری از مردم، بویژه کمونیستهای این کشور را تهدید می کند، می توان از دور شعار " مقاومت " داد، و یا آنها را به ادامه همان سیاست و برانگاره ای دعوت کرد که ۱۰ سال است مرگ و آوارگی و شور و بغضی برای مردم این کشور به ارمغان آورده است؟

## "نواندیشی" داریم تا "نواندیشی"!

از اساسی ترین وجوه اپورتونیسیم هوام فریبانه بودن و در جریان آب شنا کردن است. این راماجداشدگان از حزب توده که زمانی خود در هوام فریبی بزرگ "ضدامپریالیستی" خمینی در کنار سفارت آمریکا آ ش و چای "مرگ بر آمریکا" می فروختیم، بخوبی تجربه کرده ایم.

امروز دیگر "مارکسیسم" ضدامپریالیستی و راه رشد فیر سرمایه داری به امانت "دمکراتهای انقلابی" در پرتو تجربه انقلاب بهمین بی آبرو شده و "ازمداشته" است. اما بازار هوام فریبی همیشه درجائی گرم است. اینبار در جای دیگر و در شکل دیگر:

یکی از مرصه هائی که میدان مناسبی برای مانور دادن هوام فریبان و اپورتونیسیتها شده مساله "نوگرانی" و "نواندیشی" است. و رشکستگی استالینیسیم

کلیه موضع گیری های حزب دمکراتیک مردم ایران و قبلاً توده ای های مبارز در این باره موضع روشنی جز مذج و ثنای خط مشی رهبری جدید شوروی ارائه نداده است.

ریشه دار حاکم بر بخش صده جنبش کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی و بویژه دگرگونیهایی اخیر شوروی که زیر پرچم "دگرگونسازی" و "نواندیشی" انجام می شود به همراه تجارب تلخ چپ ایران از انقلاب بهمین باعث شده است که حتی بوروکراتهای فسیل شده حاکم بر ح.ت. نیز "نواندیش" شوند و مقاله "روایت نواندیشی به سبک راویان کهنه کار" (راه ارانی شماره ۲) بخوبی از پس تشریح ابتدال و تناقض حاکم بر این "نو اندیشی" برآمده است. اپورتونیسیم ریاکارانه ای که به دروغ خود را "نواندیش" معرفی می کند اما در واقع می کوشد به همان سیستم فکری قدیمی و همان روابط و سیاست و سبک کار لباس "نو" بپوشاند. اما اپورتونیسیم "نواندیشانه" فقط این نیست. می توان واقعا نواندیش بود و واقعا هم اپورتونیسیت و "راه ارانی" نسبت به این نوع از "نواندیشی" سکوت کرده است. سکوتی که نمی تواند تصادفی باشد.

مالیت باید اتراف کنیم، که مانند بسیاری از کمونیستها در سراسر جهان، هنوز دوران بازاندیشی و نواندیشی را به اتمام نرسانده ایم. به عقیده ما بحران عمیقی که جنبش کمونیستی را - پس از سالها رکود و رخوت و عقب گرد - در خود فرو برده، بسیار جدی تر، پیچیده تر و پرفراز و نشیب تر از آنست که بتوان با سهولت آنرا از نادرستی ها زدود و اندیشه سترگ سوسیالیزم علمی را، با دیگر برتارک اندیشه های راهنمای جهان پیچیده و متحول امروز، برپا کرد.

مابین راه ساده اندیشی می دانیم که برای شناخت جایگاه کژی ها، یکباره خط بطلان بر هفتاد سال تجربه تاریخ معاصر جنبش کمونیستی بکشیم، و راه نجات را در بازگشت صاف و ساده به "کلاسیک ها" قلمداد کنیم. طبیعی است که تئوری و پراتیک درخشان زندگی آنان همواره منبع الهام همه مبارزین راه بهروزی بشریت، بویژه طبقه کارگر باقی خواهد ماند، اما مسلمانجا بگوشی به نیازهای امروز و بویژه چاره یابی بحران مزمینی که جنبش کمونیستی جهان از آن رنج می برد، به اندیشه

جریان را اینطور توضیح میدهد:

"سیاست جدید صلح اتحاد شوروی نسبت به پیشنهادهای گذشته این دولت تفاوت‌های آشکاری کرده است... که با عقب نشینی‌های معینی و "انعطاف" بیشتر در کنار تحرك سیاسیه راه را بر پیشرفت مذاکرات هموار می‌کند. بدیهی است که حزب و دولت شوروی برای تأمین این "انعطاف" قیمت معینی نیز میپردازند و باید اذعان کرد که برای این کار تا "تجدید نظر" نسبت به برخی اندیشه‌ها و داوریهایی گذشته پیش رفته اند."

هر انسانی که دارای عقل سلیم باشد میتواند این را بفهمد که در شرایط برتری اقتصادی و نظامی غرب و از زمانی که رهبری شوروی بازسازی اقتصادی

○ "تجدید نظر" و "نواندیشی" رهبری شوروی در اینجا نه فقط اصولی نیست بلکه سرسوزنی واقعیت هم ندارد. فقط به دردخام کردن اذهان جهانیان و تضعیف جبهه انقلاب در میازره طبقاتی می‌خورد که چه خواهیم و چه نخواهیم تمامو کامل طبقات تعطیل شدنی نیست.

○ کشورشان را در صدر برنامه هایش قرارداد، چاره ای جز تن دادن به برخی عقب نشینی‌های حساب شده نیست. لنین سالها پیش این تفکر چپ روانه را که هیچ نوع سازشی مجاز نیست مورد نقد قرار داد و صلح خفت باز "پرست لیتوفسک" نمونه يك سازش ناگزیر از طرف حکومت شوروی است. اما او هرگز حتی فکر این را به مخیله خود راه نداد که درباره ماهیت امپریالیستهای آلمانی به چشم توده‌ها خاک پاشد و از امکان کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر شوروی و امپریالیسم آلمان و از دره ای کوتاه آمدن از حمایت از جنبش انقلابی آلمان سخن بمان آورد. او مرز بین سازش اصولی و غیر اصولی را به روشنی ترسیم کرد. مرزی که درستی و اهمیت آنرا نه "ایمان و شوق تعصب آمیز" ما به لنین بلکه تاریخ این ۷۰ سال اخیر نشان داده است.

کارنامه چند ساله رهبری جدید شوروی نشان میدهد که امتیاز دادن‌ها و عقب نشینی‌های آنها در قبال امپریالیسم در موارد بسیار مهمی از دایره اصولی خارج شده است. از مهمترین جنبه‌های آنرا "راه ارانی" از زبان گرباچف نقل می‌کند:

"اینرا دیگر ممکن نمینانستیم که مفهوم همزیستی مسالمت آمیز دولت‌ها با سیستم اجتماعی مختلف را به عنوان "شکل ویژه ای از مبارزه طبقاتی" همچنان حفظ کنیم."

آیا این امکان وجود دارد که محتوای مناسبات میان دو دولت یا دو سیستم که طبقات مختلف بر آن حکومت میکنند (که حداقل بر اساس دیدگاه رسمی دولت شوروی در یکی پرولتاریا و در دیگری بورژوازی طبقه حاکم است) چیزی بجز مبارزه

هم نوانی باتحولاتی که در تفکر و عمل رهبری شوروی بوجود آمده با توجه به محدودی عمومی که در غرب نسبت به آن دیده می‌شود بخودی خود دلیل بردرستی مواضع شخص و یا جریان طرفدار دگرگونسازی و نوگرانی نیست. بویژه اگر این شخص یا جریان اصل و نسب توده ای داشته باشد یعنی سابقه ۴۵ سال ستایش زمامداران وقت شوروی از "آموزگار کبیر پرولتاریای جهان، رفیق استالین" تا امروز و تبعیت بی چون و چرا از آنها!

آری باید نواندیش بود. امانواندیشی داریم تا نواندیشی! پرسش بنیادی و محک اصولیت این نواندیشی اینست که آیاتام نقطه نظرات رهبری جدید شوروی درست است و اگر نیست برخوردار کمونیستها، بخصوص جدانشدگان از حزب توده که مدعی هستند علیه روابط ناسالم این حزب با دولت شوروی بپا خاسته اند چه باید باشد؟

مقاله مذکور در راه ارانی و کلیه موضعگیریهای حزب دمکراتیک مردم ایران و قبلا "توده ایهای مبارز" در این باره موضع روشنی جزم دح و ثای خط مشی رهبری جدید شوروی ارائه نداده است.

من در اینجا نمی‌خواهم تمام جوانب مثبت و منفی تحولات اخیر شوروی را مورد بررسی قرار دهم و تنها به جنبه معینی از این تحولات در سیاست خارجی این کشور که مورد توجه "راه ارانی" قرار گرفته است می‌پردازم.

تحرك رهبری شوروی در زمینه صلح جهانی بویژه در مسئله برچیدن سلاحهای هسته ای از جنبه های مثبت سیاست خارجی شوروی است. منصر نواندیشانه در اینجا اینست که نظریه "تعادل هسته ای" که در دوران برژنف مبنای سیاست خارجی شوروی بود، کنار نهاده شده است. این نظریه وجود سلاحهای هسته ای را عالی الاصول به رسمیت می‌شناخت و تنها خواستار کاهش آن و حفظ موازنه قوا بین کارنامه چندساله رهبری جدید شوروی نشان می‌دهد که امتیاز دادن ها و عقب نشینی های آنها در قبال امپریالیسم در موارد بسیار مهمی از دایره اصولی خارج شده است.

○ شرق و غرب بود. حال آنکه رهبری کنونی شوروی منطق از میان برداشتن کلیه سلاحهای هسته ای (و شیمیائی و میکروبی و...) را پیش کشیده (۱) و با کارهای عملی و گذشت‌های جدی محافل جنگ طلب امپریالیستی را وادار به کنار نهادن برخی از طرهای نظامی خود کرده و چرخش محسوسی در افکار عمومی جهانیان بخصوص مردم اروپا نسبت به صلح جویانه بودن خط مشی شوروی بوجود آورده است.

کوشش رهبری شوروی برای حل يك سری گره گاهها و بحرانهای منطقه ای که بویژه نیروهای تعدادی از کشورهای سوسیالیستی (شوروی، کوبا و ویتنام) را در خود درگیر کرده و تلاش برای یافتن راه حل‌های مسالمت آمیز برای آنها نیز بخودی خود می‌تواند حرکت اصولی باشد (که متاسفانه در اکثر موارد اینطور نبوده است). اما مسئله فقط به این تحولات محدود نمی‌شود. "راه ارانی" خودش

بر خلاف گفته های میخائیل گرباچف حل نهائی مسائل مجموعه جامعه بشری از خلع سلاح گرفته تا پی ریزی يك نظام سالم اقتصادی در جهان به نابدی کامل سرمایه داری و استقرار کمونیسم وابسته است. تا پیش از آن گرفته این یا آن امتیاز و تحکیم این یا آن ضرر از هدف نهائی و دمکراتیزه تر کردن مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود ممکن است (۲) اما هرگز نباید توده ها را نسبت به راه حل نهائی همراه کرد. اینجا همان رابطه رفرم و انقلاب مطرح است و سیاست

○ "پروسترویکا" - حداقل تا مرحله کنونی آن - که بطور عمده "انقلاب از بالا" بوده و کمترین تاثیر ابتکارات خودجوش توده ای قرار داشته است سیاست بخش مدرن و "دوران‌دیش" بوروکراسی حاکم بر شوروی است.

○ همزیستی مسالمت آمیز بدون مبارزه طبقاتی چیزی بجز رفرمیسم در عرصه مناسبات بین المللی نیست که باید با آن جدا مبارزه کرد.

برای تحلیل دگرگونی‌هایی که در سیاست و عملکرد رهبری شوروی رخ داده است باید مساله را از نظر مبانی عینی و اجتماعی آن تحلیل نمود. کاری که اکثر جریان‌هایی که به سوسیالیستی بودن نظام شوروی اعتقاد دارند از آن خودداری می کنند. "پروسترویکا" - حداقل تا مرحله کنونی آن - که بطور عمده "انقلاب از بالا" (۳) بوده و کمتر زیر تاثیر ابتکارات خود جوش توده ای قرار داشته است سیاست بخش مدرن و "دوران‌دیش" بوروکراسی حاکم بر شوروی است. بخش جوان بوروکراسی اتحاد شوروی (که مد ودف در سالهای هفتاد عروج آنها را به قدرت و دهه بعد پیش بینی کرده بود) به وضوح احساس می کردند که برای خلاصی از بحران و رکود در جامعه شوروی باید اقدامات بنیادی همه جانبه ای را پیش برد. سیاست خارجی جدید شوروی نیز منطبق با منافع و نظرات همین بخش از بوروکراسی شوروی تدوین می شود. بنابر این طبیعی است که این رهبری به آزاد شدن بخشی از توان اقتصادی کشور از مسابقه تسلیحاتی و درگیریهای منطقه ای و به سخاوتمندی بیشتر غرب در فروش تکنولوژی پیشرفته و... با علاقه مندی بیشتری نسبت به مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و مقلاتی مثل "انقلاب جهانی" که احتمالا به نظر بوروکراتهای پرآگامتیست مقوله ای خیال پردازانه و آرمان گرایانه است، نگاه کنند.

بوروکراسی شوروی از همان سالهای ۲۰ و ۲۰ با مسخ نظریه لنینی "سوسیالیسم در يك کشور" مبارزه انقلابی جهانی را تابع منافع دیپلماسی شوروی نمود و از این نظر امتیاز این "نو اندیشی" به استالین تعلق می گیرد. با این تفاوت که در دوره او ظاهر خشن و آشتی ناپذیر ایدئولوژی رسمی شوروی با دیپلماسی کاسیکارانه و زد و بند گرایانه پشت پرده تکمیل می شد امری که ما در مساله حوادث آذربایجان در سال ۲۵ تجربه مستقیم آنرا داریم. خروشچف به این سیاست چهره انعطاف پذیرتر و آشتی جویانه تری داد. اما اساس سیاست خارجی شوروی

طبقاتی باشد؟ اینکه دنیای ما مسائل عام و جهانی دارد که همه طبقات به حل آن ذی نفع هستند، اینکه اگر به برخی معضلات جهانی توجه نشود دامنه بحران ساز آن میتواند دامن همه را بگیرد، اینکه دولتها می توانند مسائلمان را از راه مذاکره و روشهای سیاسی حل کنند و بالاخره اینکه ما مدافع وسیعترین تبادل فرهنگی، و در شکل حساب شده تری معاملات اقتصادی و... میان کشورها هستیم. هیچکدام اصل مبارزه طبقاتی را نفی نمی کنند. شکل آنرا تغییر می دهد. کما اینکه در عرصه يك کشور نیز مبارزه مسلحانه، تظاهرات، مبارزه انتخاباتی، فعالیتهای فرهنگی و... همه اشکال و گستره های گوناگون مبارزه آشتی ناپذیر بین طبقات است. این اصول از اولین و ابتدائی ترین مبانی تفکر مارکسیستی است که تاریخ جامعه بشری بعد از کمون اولیه تا استقرار قطعی و کامل نظام کمونیستی تاریخ مبارزه میان طبقات است و خیلی دردناک است که امروز باید همین اصل اولیه را مجددا مورد تاکید قرار دهیم. بنابراین "تجدید نظر" و "نو اندیشی" رهبر شوروی در اینجا نه فقط اصولی نیست بلکه سرسوزنی واقعیت هم ندارد. فقط برد خام کردن اندهان جهانیان و تضعیف جبهه انقلاب در مبارزه طبقاتی می خورد که چه بخواهیم و چه نخواهیم تا محو کامل طبقات تعطیل شدنی نیست.

توهم پراکنی رهبر شوروی به اینجا محدود نمی شود از جمله او در سخنرانی خود به مناسبت ۷۰ امین سالگرد انقلاب اکتبر نظریات جدیدی را مطرح کرد که براساس آنها گویا ممکن است محافل امپریالیستی درک کنند که برای حفظ کل سامانه اقتصاد جهانی و از جمله منافع خود امپریالیستها بایسد سیاست نظامی کردن اقتصاد را کنار بگذارند و حتی به تنظیم مناسبات برابر حقوق با سیاست همزیستی مسالمت آمیز بدون مبارزه طبقاتی

○ چیزی بجز رفرمیسم در عرصه مناسبات بین المللی نیست که باید با آن جدا مبارزه کرد.

○ جهان سوم همت بگمارند، ا و در جای دیگر میکوشد به امپریالیستها این امر را بقبولاند که تحولات شوروی و بازسازی بنیه اقتصادی این کشور نه تنها به زیان امپریالیستها نیست برای آنها مفید نیز هست. من بی اختیار پرسش و پاسخ های کیانوری را به خاطر می آورم که می کوشید "خط امام" را قانع کند که آزادی فعالیت حزب توده و انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی پیشنهادی این حزب کاملا به سود جمهوری اسلامی خواهد بود. نتیجه این ابتکار "نو اندیشانه" کیانوری را هم که همه ما میدانیم. روحانیت حاکم بخوبی میدانست که تعطیل مبارزه - طبقاتی صلا ممکن نیست. بنابراین پس از اینکه نهایت بهره را از این اپورتونیزم ریاکارانه برد از جمله با استفاده از توهم و خوش بینی که خود توده ایها به خودشان قبولانیده بودند سر حزب توده را هم بموقع زیر آب کرد. البته در مورد مناسبات شرق و غرب توازن قوا و روشهای طرفین و نتیجه احتمالی مساله تفاوت می کند اما سبک و سیاق این ابتکارات "نو اندیشانه" اساسا یکی است.



همواره بر تقدم منافع دولت شوروی بر منافع مبارزه انقلابی در کشورهای دیگر استوار بوده است. هر چند که باید در نظر گرفت که شوروی از انقلابات پیروزمند (از جمله در کوبا، ویتنام و...) بشكل نسبتا گسترده ای حمایت کرده است و حضور سیاسی، اقتصادی و نظامی آن تاثیر تعیین کننده ای در تسهیل مبارزه انقلابی در ۷۰ سال اخیر داشته است. گرباچف همین سیاست را در ابعادی گسترش یافته تر و از نظر تئوریک و سیاسی، "لیبرال" تر عرضه کرده است.

مساله "آشتی ملی" در افغانستان (۲) و "جبهه صلح و صفائی" حزب توده چیزی نیست بجز نمودها و برآمد این سیاست در احزاب و حکومت‌هایی که در تابعیت کامل دیپلماسی شوروی عمل می کنند. رهبری حزب توده اگر در پذیرش بخش‌های مربوط به آشکار گزائی و دمکراسی در سیستم فکری گرباچف مطلقا "بی استعداد" است در عوض در عرصه مربوط به "صلح و صفائی" طبقاتی شاگرد کهنه کاری است و اصولا چرا مبارزه طبقاتی؟ وقتی می توان بین امریکا یعنی "دشمن اصلی خلق‌های جهان" و شوروی صلح طبقاتی برقرار کرد چرا نباید در عرصه ملی بین طبقات آشتی کتان به راه انداخت؟ در افغانستان تمام برنامه انقلاب، تمام موارد قانون سکوت حزب دمکراتیک مردم ایران نسبت به این انحرافات را چگونه می توان توضیح داد.

اساسی و سیاست دولت که به فتودالیسم و ارتجاع ضربه می زد و حتی نام "جمهوری دمکراتیک" در پیشگاه ارتجاع هار ضد انقلابی به حراج گذاشته می شود و در ایران چهار چوبه جبهه متحد (به اندازه کافی گل و گشاد) متحد خلق آنقدر توسعه می یابد که به اندام ناموزون بخش "خط امامی" حاکمیت هم برانزده شود.

اما سکوت حزب دمکراتیک مردم ایران نسبت به این انحرافات را چگونه می توان توضیح داد. یا حزب شما هم مانند حزب توده "به حکم فروتنی انقلابی" نمی خواهد به رهبری شوروی "گرس" بدهد. بخصوص در شرایطی که سیاست‌های گرباچف با استقبال عمومی روبروست. یا زیر شانتاژ حزب توده ترجیح میدهد بجای موضع گیری در مقابل رهبری شوروی از حربه "اتوریته شوروی" توده ایها علیه خود آنها بهره بگیرد و یا اینکه واقعا معتقد است که تمام سیاست‌های شوروی از در نظر گرفتن "منافع مشروع آمریکا در خاورمیانه تا اتحاد مشی" مبارک و میمون یوگسلاوی در بسیاری از زمینه های اقتصادی کاملا درست است.

این پرسشی است که خود دوستان باید به آن پاسخ دهند.

\* \* \*

مساله دگرگون سازی در شوروی تنها يك نمونه از برخوردهای ناسالمی است که به مقوله "نو اندیشی" و "شکست دگمها" می شود. چندین بار در بحث پیرامون سیاست‌های گذشته حزب و خط مشی آینده جنبش به "توده ایهای مبارز" که امروز حزب د.م.ا. را تشکیل داده اندگفتم که اول برادریتان را ثابت کنید، بعد ادعای ارث و میراث ننمایند. اول ثابت کنید که ما و شما و کاکل سیستم حزب توده دارای

يك تفکر مارکسیستی - لنینیستی بوده است، بعد از ضرورت شکست دگمها صحبت کنید. توده ایها و کلیه استالینیست‌های رنگارنگ اصولا لنینیست نبوده اند که حق داشته باشند شکست‌های خود را به حساب "دگم" های مارکسیسم - لنینیسم بگذارند. بحران امروز کشورهای سوسیالیستی نیز دقیقا از شکست مبنایی و خطوط راهنمای کلاسیک مارکسیسم ریشه می گیرد.

برای نو اندیش بودن قبل از هر چیز باید گنجینه تفکر و عمل کلاسیک‌های مارکسیسم را از زیر آوار بد آموزیها و تحریف های استالینی بیرون کشید. همچنین باید به شخصیت‌هایی مثل لوگزامبورگ، پلخانف، تروتسکی، گرامشی و... که به عمد در سایه قرار گرفته اند توجه بیشتر کرد. این گنجینه را باید بادر نظر گرفتن تجارت عظیم ۶۰ سال اخیر که کلاسیکها امکان تاریخی توجه به آنرا نداشتند غنی کرد. تفکر آزاد منشانه و نو اندیشانه را باید با نهایت دقت در پاسداری از خصلت انقلابی و رادیکال گسترش داد. سبک کار خود نهن نمونه برجسته ای از برخورد

توده ای هاو کلیه استالینیست های رنگارنگ اصولا لنینیست نبوده اند که حق داشته باشند شکست های خود را به حساب "دگم" های مارکسیسم - لنینیسم بگذارند. بحران امروز کشورهای سوسیالیستی نیز دقیقا از شکست مبنایی و خطوط راهنمای کلاسیک‌های مارکسیسم ریشه میگیرد.

خلاق نو اندیشانه به تئوری و عمل مارکس بود. اما تاریخ "نو اندیشانی" از قماش کائوتسکی و برنشتاین را هم سراغ دارد. آری باید نو اندیش بود اما نو اندیشی داریم تا نو اندیشی!!

## توضیحات:

۱ - در حقیقت در اینجا نیز ما با تفکر کاملا بکری روبرو نیستیم. مارکسیست‌ها سالها قبل و از جمله در دورانی که نهن حکومت شوروی را رهبری می کرد مساله خلع سلاح کامل جهانی را مطرح کرده بودند.

۲ - سرنوشت مبارزه کنونی برای تحصیل صلح، دمکراتیزه کردن مناسبات جهانی و مقابله با صدور ضد انقلاب و... نیز خود به عامل نیرو مادی وابستگی دارد. ممکن است بدون نیاز به جنگ و درگیری شدید بتوان چیزی را به امپریالیست‌ها تحصیل کرد اما قطعا برای تحصیل چنین چیزی باید از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی با دست پر وارد مذاکره شد. از همین روست که امپریالیست‌ها برخلاف امیدواریهای گرباچف ترجیح می دهند ولو به قیمت زیانهای متقابل برای خودشان تا حد امکان جلو تقویت بنیه کشورهای سوسیالیستی و کشورهای جهان سوم را

# ماجراهای حیرت‌انگیز خرید اسلحه ایران

قسمت چهارم

بوفورس سوئدی روانه ایران شدند. فقط از سال ۱۹۸۵ به بعد است که کره شمالی، برزیل، چین و تایوان بخشی از این لقمه چرب را از دست اروپائی‌ها خارج می‌کنند.

کشف صدور پنهانی مهمات سوئدی به ایران بطور اتفاقی توسط ماموران گمرک آلمان صورت گرفت. آنها در اسفند ۱۳۶۲ مشاهده کردند، واکنش‌های حامل مهمات سوئدی که از خاک آلمان به اتریش می‌روند، چندی بعد به همان صورت - این بار بدون مشخص بودن مبدأ و مقصد اولیه - از اتریش به بندری در شمال آلمان ارسال می‌شوند. گمرک آلمان در ادامه کاوش خود کشف کرد که مهمات سوئدی الاصل صادره از اتریش از بندر آلمانی به سوریه فرستاده می‌شوند و سرانجام از ایران سردر می‌آوردند. این کشف تصادفی پایه شکل گرفتن گروه تحقیقاتی در این باره در سوئد نیز شد که کار آن حدود دو سال به طول انجامید.

گمرک سوئد در جریان تحقیقات خود - که طولانی‌ترین تحقیق در نوع خودش پس از جنگ دوم جهانی در سوئد به شمار می‌رفت - دریافت که بجز سوئد، ۱۲ کشور اروپائی دیگر، فرانسه، آلمان غربی، بلژیک، سوئیس، اتریش، ایتالیا، اسپانیا، انگلیس، فنلاند، نروژ، پرتغال، یونان و هلند نیز در این شبکه مریض و طویل شرکت دارند و هزاران تن مهمات و لوازم پدکی از طریق این شبکه بطور غیر قانونی به ایران صادر شده است. در سوئد و شرکت بزرگ بوفورس - نوبل کروت و اسکان کو بطور مستقیم مورد اتهام قرار گرفتند و در جریان تحقیقات، پلیس به فردی بنام کارل اریک اشمیت برخورد کرد که جمهوری اسلامی بطور وسیع برای خریدهای خود به وی مراجعه می‌کرده است. سرانجام در ماه ۱۹۸۷، در میان ناباوری همگان دادستانی سوئد فقط دو تن یعنی اشمیت و ماتس لاندبرگ (مدیر امور تجاری شرکت نوبل کروت) را بخاطر

از ارتش، به کار خرید و فروش سلاح روی آورد و دفتر کار وی در لندن درست در چند قدمی دفتر خرید اسلحه ایران در این شهر قرار داشت.

قرارداد نیمرویی بادهقان شامل مهمات، توپ ۱۵۵ میلیمتری، موشکهای زمین به زمین و موشک هواواک می‌شد. اجرای قرارداد نیمرویی برای نظامیان ایران از اهمیت کلیدی برخوردار بود. این موضوع در نامه دوم ابانماه ۱۳۶۰ وزیر دفاع به شورای عالی دفاع کاملاً منعکس است. نویسندگان کتاب با درج بخش‌هایی از نامه از جمله نشان داده اند که چگونه در ماه‌های بعد از دریافت این مهمات در اسفند ۱۳۶۰، به موفقیت ایران در سلسله عملیات نوروز ۱۳۶۱ کمک کردند، از جمله ملل پیشروی ایران (منهای استفاده از امواج انسانی) در اختیار داشتن موشکهای معروف کانس بود که تا آن زمان فقط در اختیار ناتو قرار داشت.

**سوئدیها در کار فروش اسلحه**  
شاید باور کردنی نباشد که موسسات سوئدی که در شبکه فروش اسلحه به ایران فعالانه شرکت دارند، توسط آلفرد نوبل - کسی که سعی کرد با برپائی جوائز نوبل به سمبل صلح بدل شود - بنیانگذاری شده اند. این کارخانه‌های اسلحه سازی طیرقم بی طرف بودن سوئد، در بدر دنبال مشتری برای فروش کالاهای خود می‌گردند و چه خوراکی بهتر از جمهوری اسلامی که خود بازارهای بین المللی را برای تهیه لوازم نظامی مورد نیاز خود زیر پا می‌گذارند.

پالمه نخست وزیر سابق سوئد در فاصله سالهای ۱۲۵۹ تا ۱۳۶۱، پنج بار برای پایان دادن جنگ به ایران مسافرت کرد. اما به موازات همین تلاشها کارخانه‌های اسلحه سازی سوئدی هم در کار ارسال اسلحه به ایران بودند. گفته می‌شود که تا سال ۱۹۸۵ حدود ۱۰۰ میلیون دلار اسلحه و لوازم تولید مواد منفجره کارخانه‌های اروپائی و از جمله کارخانه

کتاب 'تسلیمات نظامی برای ایران' بانکاه به هزاران سند و مدارک گردآوری شده توسط سه خبرنگار فرانسوی و بلژیکی پرده از روابط مرموز، خریدها و معاملات مافیایی مربوط به خرید اسلحه جمهوری اسلامی در بازارهای اروپائی بر میدارد.

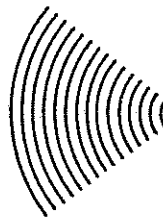
ماتاکنون، طی سه مقاله برگردان فارسی بخش‌هایی از کتاب را منتشر کردیم. اینک چهارمین قسمت این سلسله مقالات از نظر خوانندگان می‌گذرد:

## اسلحه اسرائیلی برای ایران!

۲۷ تیرماه ۱۳۶۰، یک هواپیمای آرژانتینی که از ایران برخاسته بود، بطرز اسرار آمیزی در خاک شوروی سقوط کرد. اندکی بعد روزنامه‌های جهان پرده از آواز هواپیمای آرژانتینی برداشتند. هواپیمای مزبور از طریق لارناکا ( قبرس ) اسلحه‌های امریکائی را که بامیانگیری اسرائیلیها برای جمهوری اسلامی تهیه شده بود حمل می‌کرد. هواپیمای آرژانتینی هنگام عبور از منطقه وان ترکیه از مسیر خود منحرف شده و بر اثر نقص فنی در خاک شوروی سقوط کرده بود.

هواپیمای اولین پرواز خود را ۲۰ تیرماه در مسیر تل آویو - لارناکا - تهران انجام داد. روز ۲۲ تیریس از بارگیری در تل آویو هواپیمای از طریق قبرس و خاک ترکیه راه تهران را در پیش گرفت و در راه بازگشت هیچگاه به مقصد نرسید.

فقط چند روز پس از حادثه سقوط هواپیمای آرژانتینی که سبب شد تا نقش اسرائیل در فروش اسلحه به ایران برملا شود، سرهنگ دهقان، معاون وزارت دفاع ایران قراردادی به مبلغ ۱۳۶ میلیون دلار با یعقوب نیمرویی سرهنگ اسرائیلی به امضاء رسانید. نیمرویی در سال ۱۳۵۴، وابسته نظامی سفارت اسرائیل در تهران بود. از آن دوره وی همواره روابط خود با نظامیان ایران را حفظ کرده بود. از سال ۱۳۵۹، نیمرویی با خروج



## خبرهای گوناگون جهان

### ☆ همه پرسى در شیلی: "نه به دیکتاتور"

همه پرسى در شیلی: "نه" به دیکتاتوری ژنرال پینوشه دیکتاتورشیلی به شکست خوددر همه پرسى پنجم اکتبر که برای تمدید دوران حکمرانی خود تا ۱۹۹۸ ترتیب داده بود، اعتراف کرد. سیزده حزب و سازمان - از سازمان میر و حزب کمونیست گرفته تا دمکرات مسیحی ها و برخی از یاران پیشین پینوشه - توانستند با شکل دیکتاتور و وسیع دمکراتیک و توافق روی برنامه ای واحد اجتناب از طرح شعارهای جنبی و فرعی، آلترناتیو دمکراتیک و مورد اعتماد مردم را در مقابل دیکتاتوری پینوشه مطرح و پیروز سازند.

نتایج همه پرسى نشان داد که اپوزیسیون نه تنها در شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی، که پیش بینی می شد، بلکه تقریباً در سراسر کشور (یعنی یازده استان از سیزده استان) به پیروزی مطلق دست یافته است. پینوشه که به استناد قانون اساسی خود ساخته قصد دارد تا مارس ۱۹۹۰ بر مسند قدرت بماند، با مبارزه متحد و هماهنگ مردم و نیروهای اپوزیسیون که خواهان برکناری فوری او و انجام انتخابات همگانی هستند، روبرو است.

در ماههای آینده شیلی شاهد مبارزه ای سخت و پراهمیت خواهد بود، که در صورت ادامه اتحاد اپوزیسیون یقیناً پیروزی مردم به پایان خواهد رسید. ♦

### ☆ شوروی

شوار نازده وزیر خارجه اتحاد شوروی در جریان بازدید خود از آمریکا با ایریکیان از رهبران ناسیونالیست ارمنستان شوروی دیدار کرد. ایریکیان در تیرماه سال جاری از شوروی اخراج شده بود. ♦

### ☆ ویتنام

روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۸ تروین شین از رهبران تاریخی جنبش کارگری ورهائیشش ویتنام در سن ۸۲ سالگی دیده از جهان فرو بست. تروین شین در طول از شش دهه فعالیت در میان کمونیستهای ویتنام، نقش مهمی در تاریخ معاصر ویتنام و لحظات دشوار آن ایفا کرد. وی از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۶ پست های کلیدی را در دولت و حزب به عهده داشته و در سال ۱۹۸۶ در جریان کنگره پنجم حزب در پی موج انتقادات همراه دیگر رهبران تاریخی حزب، از مقام خود کناره گیری کرد. ♦

روزنامه لیتورا تایگانا از زبان آ. واکسبرگ مورخ، شدیداً هیدر ملی اف، عضو سابق هیئت سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی تا سال ۱۹۸۷ و دبیر کل قبلی حزب کمونیست آذربایجان را مورد حمله قرار داد و نقش منفی وی را در دیدارهای مربوط به قره باغ و نیز در آذربایجان یاد آور شد. این مورخ از جمله علی اف را متهم کرده است که برای خود یک گذشته قلابی سر هم بندی کرده است که فعالیت هایش را در زمان جنگ جهانی دوم پرده پوشی می کند.

شنبه اول اکتبر ۱۹۸۸، کنگره موسسان، "جبهه مردمی" استونی برگزار شد. این جبهه که اعضای حزب و یا غیر حزبی های استونی را در بر می گیرد، اهدافی چون حمایت از سیاست پروسترویکا و تلاش در جهت استقلال اقتصادی و فرهنگی و نیز سیاسی استونی از مسکو را در برابر خود قرار داده است. فکر اصلی برگزار کنندگان کنگره تبدیل اتحاد شوروی به فدراسیونی از دولت های مستقل در جمهوری های جداگانه است. م. گورباچف طی پیامی به اعضای کنگره برای آنها آرزوی پیروزی کرد.

### ☆ پیروزی بزرگ برای سیاست پروستریکا

اجلاس فوق العاده اخیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی موفق شد گام دیگری در جهت تثبیت موقعیت نیروهای نو اندیش و اصلاح طلب را در رهبری حزب و تضعیف موقعیت مخالفان آنها بردارد. این اجلاس که بدون برنامه ریزی قبلی و با فرا خواندن سریع اعضا کمیته مرکزی در روز جمعه ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۸ تشکیل شد، تصمیم گرفت سولومانستف و گرومیکو را از ترکیب هیئت سیاسی برکنار کند و علاوه بر این، لیگچف مرد شماره ۱ و سابق حزب و رهبر جناح محافظه کاران در حزب را از مسئولیت قبلی خود (کمیسیون ایدئولوژیک) به یک مسئولیت کم اهمیت (سیاست کشاورزی) منتقل نماید. همچنین کریشکف را بجای چریکوف، در راس کا. گ. ب. قرار دهد. بدین ترتیب یورش موفق نیروهای اصلاح طلب در سطح رهبری، به خارج ساختن مواضعی از دست محافظه کاران منجر شد که در صل برای پیشبرد پروسترویکا و گلاس نوست موانع جدی ایجاد می کردند. تابستان امسال نیروهای محافظه کار، فعالیت های خود را علیه روند نو سازی، تشدید کرده بودند. شنبه اول اکتبر شورای اتحاد شوروی م. گورباچف را بجای گرومیکو به سمت رئیس دولت شوروی انتخاب کرد. بدین ترتیب رفرمهای مربوط به اصلاحات ساختار سیاسی حزب و دولت مصوب کنفرانس ۱۹ حتی زودتر از زمان تعیین شده پیش می روند.

مرصه دیگر تغییرات انحلال ۲۵ کمیسیون در سطح کمیته مرکزی بود که به کاراداره کشور و دولت نظارت می کردند. بجای این کمیسیونها، ۶ بخش بزرگ برای رسیدگی مسائل عمومی تر تشکیل شده اند. لازم به تذکر است که ماه پیش، مشکلات اقتصادی و کمبود مواد غذایی و مصرفی، نگرانیهای جدی در میان مردم و نیروهای اصلاح طلب ایجاد کرده و م. گورباچف طی مسافرت خود به سیبری بشدت این وضعیت و کندی حرکت پروسترویکا را مورد انتقاد قرار داده بود. ♦



## ☆ شوروی

■ کشف پانصد گور دستجمعی در شوروی

هفته نامه دگونیوک چاپ شوروی پرده از نتایج تحقیقات پیرامون کشتار هزاران تن از روشنفکران نظامیان و اعضای حزب در نزدیکی شهر مینسک طی سالهای ۱۹۲۷-۱۹۳۷ برداشته است. در جریان این تحقیقات بیش از ۵۰۰ گور دسته جمعی کشف شده است. در روزنامه مزبور عکس اسکلت هزاران نفری چاپ شده است که توسط مأمورین استالین کشته و در گودالها دفن شده اند. مردم ناحیه بازگو می کنند که در جریان این کشتارهای وحشتناک، شبها از شدت صدای گلوله ها نمی توانسته اند بخوابند. ♦

■ روزنامه ایزوستیا در شماره شش سپتامبر

خود نامه ای به امضاء مکیلوف به چاپ رساند که در آن نویسنده خواستار تشکیل کمیسیونی به منظور تحقیق درباره قربانیان زمان برژنف شده است. بدین ترتیب در پی انتقادات گسترده از بی تحرکی و سکون داخلی دوران برژنف، سیاستهای خارجی ماجراجویانه وی و کارنامه اقتصادی شدیداً منفی اینک نوبت پرده جدیدی از برخورد به وقایع گذشته شرا رسیده است. ♦

■ سرانجام مسئولین دولت شوروی به

محدودیهائی که در مورد اشتراك روزنامه های طرفدار نواندیشی و دگرگون سازی به بهانه کمبود کاغذ بوجود آورده بودند، پایان دادند. این اقدام، که به عقیده بسیاری بدست محافظه کاران درون حزب و دولت انجام گرفته بود، بیش از همه هدف محروم کردن نیروهای اصلاح طلب را از مهمترین ابزار خود در شرایط فعلی یعنی بسیج مردم از طریق رسانه های گروهی دنبال می کرد. تصمیم محدود کردن اشتراك روزنامه واکنش وسیعی در محافل گوناگون جامعه شوروی بوجود آورد. از جمله ساخاروف این اقدام را بهتایه نگرانی آورترین حمله عناصر محافظه کار علیه روند نوسازی جامعه ارزیابی کرد. ♦

■ روزنامه لیتواتونیا نازتا از زبان یکی

از دست اندر کاران زمان خروشچف چگونگی برکناری وی و زمینه سازی این کار توسط الکساندر چلیپین عضو کمیته مرکزی وقت با همدستی رئیس K G B را برملا کرده است. ♦

## ☆ ایتالیا

■ نیکلای لونکوف سفير شوروی در ایتالیا طی

مصاحبه ای با روزنامه های ایتالیا اعلام کرد که با در نظر گرفتن ایده های صوملی مطرح شده در سیاست پروسترویکسا، دوپچک را باید يك پیشرو در این زمینه به شمار آورد. ♦

## ☆ آنگولا

■ به گفته وزیر دفاع آنگولا، ارتش این

کشور طی سلسله حملاتی، چندین شهر و منطقه مهم را از اشغال نیروهای اوتیا بدر آوردند. این حملات در حالی صورت می گیرند که تلاش های بین المللی برای استقرار صلح در منطقه جنوب غربی آفریقا از سوی آنگولا، آفریقای جنوبی، کوبا و سازمان ملل همچنان ادامه دارند. ♦

## ☆ آمریکا

■ رهبر گروه دمکراتها در مجلس نمایندگان

امریکا جیم رایت از سوی رقبای جمهوری خواه خود متهم به فاش کردن اسرار دولتی شد. وی در روز ۲۹ شهریور درباره اقدامات مخفیانه سیار برای برهم زدن ثبات نیکاراگوئه و واداشتن دولت این کشور به اقدامات تند علیه مخالفان سخن گفته بود. جمهوری خواهان و شخص ریمان از این "بی احتیاطی" جیم رایت که ماهیت سیاستهای کنونی امریکادر امریکای مرکزی را برملا می کند، به خشم آمده اند. ♦

## ☆ نخست وزیر جدید برای لهستان

بحران سیاسی لهستان در پی انتصاب راکوفسکی به نخست وزیری این کشور، وارد مرحله تازه ای شده است. در درون حزب متحدکارگری لهستان مجادله های فراوانی بر سر آینده سیاسی کشور و برنامه های دولت در جریان است. والسا رهبر مخالفین در پی انتصاب نخست وزیر جدید گفت: "پلورالیسم اجتناب ناپذیر است و من امید وارم که راکوفسکی به اندازه کافی باهوش باشد که این راه را برگزیند". یکی دیگر از مخالفان دولت نیز گفت: "نخست وزیر جدید مخالفین نیست، اما با خود برنامه ای برای تماس و مذاکره با دیگران همراه دارد". نخست وزیر جدید از سال ۱۹۷۵ به کمیته مرکزی حزب راه یافته است، وی در دوران قانونی بودن سندیکای همبستگی، رابطه این سندیکارا با دولت تامین می کرد. ♦

## ☆ مجارستان

■ "جبهه جدید مارس" تشکیلات گروهی از

روشنفکران مجاری، از ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۸ فعالیت خود را آغاز کرد. در این جبهه نویسندگان، جامعه شناسان و روزنامه نگاران شرکت دارند. هدف این تشکیلات "بحث درباره مشکلات کنونی مربوط به جامعه مجارستان و ارائه پیشنهادات بر پایه بحث است". طی ماههای گذشته تشکیلات دیگری به نام "تجمع دمکراتیک" نیز فعالیت مستقل خود را در میان روشنفکران شروع کرده بود. ♦

■ رئیس جمهور مجارستان در مصاحبه ای

با روزنامه اقتصادی HVG در باره آینده ساختار سیاسی کشور خود گفت: "لازم خواهد بود در بلند مدت سیستم چندحزبی در مجارستان برپا شود. از نظر وی سیستم چندحزبی فضای سالم سیاسی در کشور را بوجود می آورد. ♦

## نامه رسیده:

بااحترام:

نشریه راه ارانی ۱

مقاله "برخی گوشه های ناگفته از زندگی روزبه" مندرج در شماره يك آن نشریه را خواندم. از آنجا که در این مقاله خسرو روزبه متهم به شرکت در قتل حسام لنکرانی و محمد مسعود، بدون ارائه هیچ مدرک و سندی می شود و همچنین از آنجا که این شیوه (متهم کردن اشخاص به شرکت در قتل نفس) در بین نیروها و نشریات مرفعی بی سابقه می باشد، لذا خواهشمند است در پی اثبات مدعی خویش یعنی شرکت داشتن خسرو روزبه در قتل حسام لنکرانی و محمد مسعود برآید و با ارائه اسناد و مدارک ادعای خود را ثابت کنید.

ناگفته پیداست که انتظار می رود طبق وجدان مطبوعاتی برای چاپ این نامه در نشریه خود اقدام بفرمائید.

ابدی باخاطر تابتانک شهید خلق، خسرو روزبه قهرمان

ملی ایران

باتشکر، "خسرو" ازوین

=====

دوست محترم ۱ شما در مقاله مورد نظرتان که عنوان اصلی آن "روزبه راه خوب مردن رامی دانست" به نکه ای اشاره کرده و حساسیت ویژه ای نشان داده اید که به زحمت دوسطر از مقاله ۹ ستونی "راه ارانی" را تشکیل میدهد. و اساساً مقاله ایست در تجلیل خاطره خسرو روزبه، قهرمان ملی ایران، به مناسبت سی امین سال شهادت این مبارز انقلابی فنا ناپذیر. متأسفانه شما موضوع را طوری طرح کرده اید که گوئی هدف اصلی مقاله "متهم کردن روزبه در قتل حسام لنکرانی و محمد مسعود بوده است که با صیابانیت از فقدان مدرک و سند در متهم کردن اشخاص به شرکت در قتل نفس" صحبت می کنید و از ماتوضیحات می خواهید.

دوست محترم ۱ ما چکار کنیم که رهبری حزب توده ایران در مدت چندین دهه برای بزرگ کردن حزب توده، حقایق را از شما و هزاران شیفته راه آزادی و سوسیالیسم در ایران مخفی کرده و واقعیت را آنگونه که به

در تبلیغاتش میخورد وارونه جلوه داده است. گردانندگان حزب توده ایران اگر اخلاق کمونیستی را رعایت می کردند، از دفاعیات روزبه بخش های مربوط به جریان همین قتل ها و انتقادات به رهبری را حذف نمی کردند و دفاعیات را آنگونه که قهرمان آن خواسته بودند به گوش مردم برسد، منتشر میکردند و منتظر آن نمی ماندند که پایشان به میزگرد تلویزیون جمهوری اسلامی بکشد تا "اعتراف" کنند. شاید برای شما تعجب آور باشد، اما بدانید که حتی تعداد زیادی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران، کم و کیف مطالب حذف شده از دفاعیات روزبه را برای اولین بار از زبان دبیر اول آن در تیرماه ۱۳۶۲ در جریان مصاحبه تلویزیونی وی شنیدند.

روشن است که برای اثبات حوادثی که در جلسه باجلسات مخفی طرح ریزی شده و بطور مخفیانه پیاده شده اند، سند و مدرک مختصری جز تأیید باز یگران آن گفته ها و نوشته های آنان نمی توان ارائه داد. در این چارچوب در رابطه با سؤال شما، در صورتیکه واقعه جویای حقیقت هستید و ما اصل را بر آن گذاشته ایم، یادآوری نکات زیر می تواند مفید باشد.

۱- مهم ترین سند و مدرک در این زمینه توضیحات رفیق روزبه در جریان محاکمه و بازپرسی هایش هست که جریان آن به تفصیل در نشریات آن زمان (تابستان ۱۳۳۵) از جمله در سه شماره مسلسل مجله خواندنیا منتشر شده است. خواهشمندیم با مراجعه به کتابخانه ها و آرشیوهای آشنایان خود، مشروح جریان را بخوانید. این خود روزبه بود که برای اولین بار پرده از راز ترور محمد مسعود برداشت و تا آن روز همگان پای دربار و اشراف را بامیان می کشیدند. روزبه در پاسخ بازپرس نظامی راجع به چگونگی قتل محمد مسعود و هلل آن چنین توضیح می دهد:

"... ما فکر می کردیم برای اینکه دستگاه پلیس نتواند سمت لازم را برای پیدا کردن گروه سیاه پیاپی اول از کسی شروع کنیم که دارای دستجات مخالف زیادی باشد.

محمد مسعود از این جهت ایده آل بود

زیرا با انتشار روزنامه مردمان روز تقریباً همه کس را باخود دشمن کرده بود از یک طرف با دسته مسعودیها و روزنامه اطلاعات سخت درآویخته بود و از طرف دیگر با قوام السلطنه و گروه طرفدار او مخالف بود و جنگها و جنگهای زیادی با هم داشتند در همین حال با امثال حاج طیفی کاشانی و سایر ثروتمندان طرف میشد از یک طرف نیز روزنامه اش خواننده زیاد داشت و مقالاتی که علیه نهضت جهانی طبقه کارگر منتشر می ساخت می توانست تأثیر منفی داشته باشد. اینها دلایلی بود که ما اقدام کردیم و غضیم اگر او هدف قرار بگیرد بیعت دشمنان کثیری که دارند توجه ما همین پلیس به همه دسته ها خواهد داشت و اصلان راه پرت خواهد شد... و بر قسمتی دیگر از اشرافیت خود در این مور می گوید:

پس از ترور محمد مسعود نتیجه ای که ما گرفتیم نتیجه مثبت بود یعنی روزنامه های مختلف که در تهران انتشار می یافت همانطور که ما پیش بینی کرده بودیم این قتل را به گروه سیاسی مخالف خود نسبت دادند و بقدری قضیه بهم گره خورده بود که هیچکس نمی توانست بقدر گروه ما باشد و ما در این عمل در حقیقت موفق شده بودیم

روزبه با جزئیات، جریان دلخراش قتل حسام لنکرانی را توضیح می دهد و محل چاهی که جسد وی در آن انداخته شده بود را مشخص می کند. فرماندار نظامی وقت، احمد لنکرانی برادر حسام را به محل مذکور می برد و در حضور خبرنگاران و دوربینهای هکاسی، استخوان های وی را از چاه خارج می کنند و شرح همه این وقایع در روزنامه ها آمده است. سؤال شما ما را به یادآوری واقعه دردناک دیگری می کشاند. زیرا در اثر همین اشرافیت روزبه و شرح جزئیات و ذکر نام شرکت کنندگان در حادثه بود که رفیق آرسن کارگر قهرمان را، که به علت فعالیت های توده ای در زندان بود، بجرم شرکت در قتل حسام محاکمه کرده و در دوم اردیبهشت ۱۳۳۷ اعدام می کنند.

۲- جریان ترورها و قتلها در پلنوم چهارم حزب توده ایران در تابستان ۱۳۳۶ به تفصیل مطرح شده است.





نامه رسید ۰۰۰

افرادی از همین کمیته ترور که در قتل محمد مسعود و پاکسانی که در اجرای دستورهای اجراییه وقت در قتل حسام لکرانی مستقیم و غیر مستقیم شرکت داشتند، حضور داشته و شهادت دادند. چگونگی قتل حسام را دکتر جودت و کیانوری، تنها اعضای هیات اجراییه که در پلنوم حضور داشته، تشریح کردند. تصدای از شرکت کنندگان پلنوم چهارم هم اکنون در خارج از کشور زندگی می کنند و شما با کمی کنجکاوی و زحمت می توانید به آنها دست بیاید و از آنان شهادت بخواهید. دو نفر از افرادی که مستقیماً در قتل حسام شرکت فعال داشتند هم اکنون اعضای اصلی کمیته مرکزی حزب توده اند و در خارج از کشور اقامت دارند. شما اگر عضو یا هوادار آن حزب هستید بکوشید با این افراد تماس بگیرید تا مطمئن خاطر بیشتری حاصل کنید.

۳- در مصاحبه های تلویزیونی، دکتر جودت به تفصیل مسئولیت هیئت اجراییه وقت و نقش خود را به تفصیل توضیح داد که عیناً همان مطالب رادریز پلنوم چهارم هم بیان کرده بود. کیانوری در میزگردی که در هفته اول مهرماه ۱۳۶۲ با شرکت رهبران حزب توده تشکیل شده بود، در مورد جریان حسام و ترور محمد مسعود و چگونگی حذف این مطالب از دفاتر روزبه چنین می گوید:

"واقعیت اینست که ما در این دوران کوشش می کردیم این ضمههارا با کمک تبلیغات خودمان به اشکال مختلف بر طرف کنیم. مثلاً کوشش می کردیم که قهرمان درست بکنیم و روزبه را که از حزب سها دفاع کرده بود و راجعاً به یک قهرمان بدون خدشه معرفی کنیم، در اینجا هم ما با مردم ایران حتی با حزب و کادرهای رهبری حزب سابق نبودیم و از دفاتر روزبه نکات مهمی را در سه بخش مهم مایلند کردیم. یک بخش مربوط بود به قتل محمد مسعود که روزبه احتیاط کرده بود. و با گروه تروریستی که ایجاد کرده بودند قتل را انجام داده است. تا آنوقت همه هیال می کردند که در باره این قتل را انجام داده است.

مسئله دوم عبارت بود از قتلهایی که رهبری حزب تصمیم گرفته بودند داخل حزب روی سوه هن هائی که به اثر ناپیدا کرده بودند انجام بدهند که از همه آنها بهتر قتل حسام لکرانی بود.

مسئله سوم اظهار نظر هائی بود که روزبه درباره عده ای از رهبران حزب کرده بود و اظهار نظر های منفی زیادی داشت. ما این سه بخش را از دفاتر روزبه حذف کردیم و فقط قسمتهای مثبتی آنها را نشان دادیم و قسمتهای سایر آنها حذف نمودیم.

در اینجا باید بگویم این سه بخش را که از دفاتر روزبه حذف کردیم، اوقاتیهائی را بیان کرده بود که بدون خدشه بود و اعتراضات خبر روزبه بالاتر از همه است و بدون فشار این اعتراضات را کرده بود و تمام آن با واقعیت تطبیق می کرد.

۴- در رابطه با موضوع مطروحه، چگونگی دستیابی به متن دفاتر خسرو روزبه، حذف بخش هائی از آن، جریان ترورهای حزب توده و شرکت خسرو روزبه در این ترورها و بویژه در رابطه با محمد مسعود و حسام لکرانی، به توضیحات احسان طبری در گزاره، از جمله در صفحات ۱۶۰ به بعد و ۲۲۴ مراجعه کنید.

۵- از جمله رهبران سابق حزب توده که شهادتهائی در این مسائل داده است، دکتر فریدون کشا و وزاست که در صورت تمایل به جزوه ی وی "من متهم می کنم کمیته مرکزی را که در یکی دو سال قبل از انقلاب بهمن در خارج از کشور منتشر شده است مراجعه بکنید.

هیات تحریری ی "راه ارانی" برای صحت و سقم گفتارهای کیانوری و طبری، از اعضای سابق کمیته مرکزی حزب توده ایران که در پلنوم چهارم شرکت داشته اند و هم اکنون در صفوف حزب دمکراتیک مردم ایران فعالیت دارند، استفسار نمود و این رفقا صحت مطالب بیان شده از سوی آنان را قویاً تأیید کردند.

دوست محترم خسرو امیدواریم توضیحات و یادآوری نکات فوق راهنمایی برای تعقیب مطلب از سوی شما برای جستجوی حقیقت در مساله مورد علاقه تان باشد. اما موضع حزب دمکراتیک مردم ایران درباره ی خسرو روزبه، با علم به این خطاها و با شرکت در عملیات قتل

نفس همان است که در آن مقاله بر آن تأکید شده است: "ما معتقدیم که ویژگی اصلی سیمای روزبه را نه این خطاها و لغزشها - هر قدر هم که در مواردی ناگوار و بخشش ناپذیر باشند - بلکه سرتاسر زندگی انقلابی او که يك نفس در یک کار علیه استبداد و استثمار و ستم اجتماعی گذشت، و در لحظات پایانی مهرش به اوج خود رسید منعکس می کند."

بقیه از صفحه ۲۹  
(ما جرایم خرید ۰۰۰)

سازمان دادن تجارت غیر قانونی اسلحه به ایران به شش ماه و شش سال زندان محکوم کرد و بدین ترتیب پرونده قطور ۹۰۰۰ صفحه ای که در سونده "پرونده بتونی" معروف شده بود، به آسانی بسته شد. اشمیت در جریان تحقیقات گفت که از نظر وی پنج مقام سوئدی بطور کامل در جریان این معاملات بوده اند و سایر کشورهای اروپائی هم نمی توانسته اند بی خبر باشند. کارخانه های تولید کننده پودرهای منفجره از طریق شبکه اروپائی خود حتی پس از آغاز تحقیقات گمرک و پلیس سوئد و سایر کشورها درباره کم و کیف جریان صدور اسلحه به ایران توانستند بطور منظم معامله با ایران را ادامه دهند.

(اتمام)

قابل توجه رفتاری که برای "راه ارانی" مقاله ارسال میکنند:

۱- حتماً يك نسخه از مقاله را تز بخوندید.

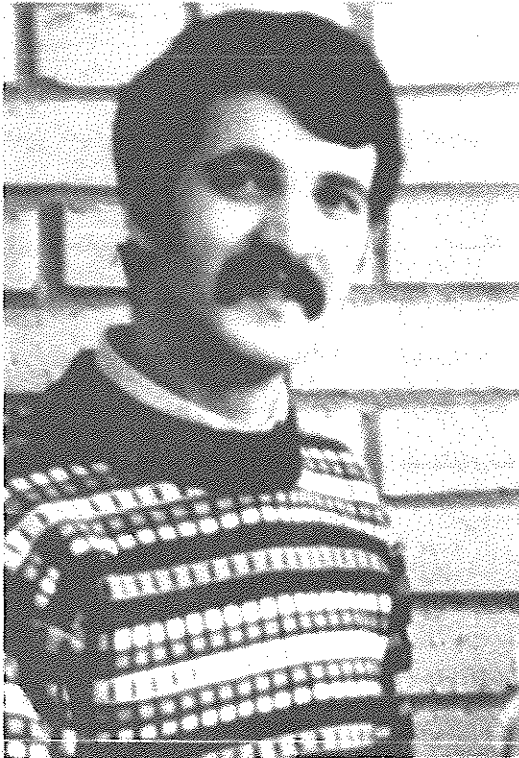
۲- مقالات خود را بروی کلاز ۱۱۴ يك خط در میان و در يك روی کلاز بنویسند.

۳- همراه ترجمه مقالات حضاقتوبی اصل مقاله را هم (به هر زبانی) ارسال دارند.

۴- برای بکولخت کردن کار نگارش مطابق سنت متداول در بسیاری از نشریات علمی از نگارنده و تنگدردین هر صفحه خونباری کنید. مرجع را میتوان داخل براقت در پایان نقل قول تکرار و در آخر مقاله آورد.

۵- کسانی که عکس یا طرح و کاریکاتور از مطبوعات خارجی برای ما ارسال میکنند، حتماً نوشته های زیر عکس یا داخل طرح را هم بروی کلاز جداگانه ترجمه کنند.

از همکاری شما صمیمانه تشکر میکنیم



## بمناسبت شهادت قهرمانانه سعید آذرنگ باسری افراشته، در سودای خلق، وباقامتی به بلندای حقارت دشمن!

سعید آذرنگ، سرانجام در نبرد خونین و نابرابری به درازای ۵ سال و سه ماه، چلادان خون آشامش را پریشان و ذبون، به بن بست درین ناپذیری کشانید، که در آن یاس و حقارت خود را با زبان گلوله های سربی به جهانیان اعلام کنند. آری، سعید دشمن را به تسلیم واداشت و او را در اوچ ذلت، تنگ بر سینه، در مقابل بلندای قامت استوار خویش به زانو درآورد، تاسینه گرمش را بشکافتد و قلب طپنده و شیفته اش را از حرکت باز دارند؛ شاید که بیچارگی حقیر خود را چاره کنندا سیداما... همه می دانند - که میرنده نیست. شور زندگی قرنهایست که نبض مبارزه برای بهروزی انسان را در طپش نگاه میدارد و چهره مبارزان راه رهائی را طراوت جاودانه میبخشد. این روزها، لاله خون رنگ جدیدی بر زمین میهنمان روئیده، که به منظره هزاران گل سرخ عطر آگین دیگری که دشتهای گرم و آفتاب خورده ایران را آندین کرده اند، جلوه تازه ای میبخشد و راز همان طراوت جاودانه را بازگو میکند.

شور زندگی را پاهائی نیست و سوداگران زخم خورده ای که راز این بالندگی را میبوشانند، خاک در دریا میریزند.

### ... این آسمان غمزه غرق ستاره است!

محمد سعید آذرنگ را، بسیاری از مبارزان رژیم گذشته، از روزهای اسارتشان در زندانهای شاه میشناسند. او اهل کرمانشاه بود و وقتی که در سال ۱۳۴۸ دبیرستان را به اتمام رساند و وارد دانشگاه تربیت معلم شد و با انتخاب رشته شیمی دوران دانشجویی اش را آغاز کرد، در واقع، زندگی مبارزاتی اش را آغاز کرد. این دوران، البته بسیار پر ماجرا و طولانی بود و سعید تنها در آستانه انقلاب بود که توانست درشش راتمام کند، چرا که در این مدت دو بار و مجموعاً پنج سال در اسارت نگاههای رژیم شاه به سربرد.

بار اول سال ۱۳۵۰ بود که در ارتباط با فعالیتهای مبارزاتی متداول دانشجویی آن زمان، از طریق تبادل جزوه و کتاب دستگیر زندانی شد. سال ۵۲ دوباره دستگیرش میکنند. این بار اتهام او ارتباط با چهره های فدائی خلق است. دو روز قبل از دستگیری، رابطه اش با یک رفیق فدائی که در جریان درگیری مسلحانه مجتبی خرم آبادی، توانسته بود خود را از چنگ پلیس شاه برهاند، کشف می گردد. سعید در آن زمان

بکمک جمعی از دوستانش، کتابفروشی 'اخگر' را در بروی دانشگاه تربیت معلم درست کرده بود و رابطه اش با رفیق فدائی در همین محل انجام شده ولو می رود.

روزی که او را دستگیر میکنند، یک راست راهی شکنجه گاه میشود تا 'مخفی گاه' و 'قرار' هایش را کشف کنند. با این حال و پس از شکنجه های طولانی، پای سعید به ماجراهای دیگری، از جمله تبادل کتاب و جزوه کشانیده میشود و از این طریق به دو سال حبس محکوم میگردد.

رفتار مقاومش در زندان، و نیز یاس و ترس رژیم روبه سقوط شاه از مبارزان، دو سال اسارت اضافی را نیز به گردن سعید می اندازد و او پس از خاتمه محکومیتش، تا سال ۵۶، بقول معروف 'ملی کشی' میکند و سپس آزاد میشود و به صفوف انقلاب خلق می پیوندد.

با بدگفتی که رفیق شهید سعید آذرنگ، در فاصله میان دوزندان، از جمله با رفیق رحمان هاتقی و ... آشنا میشود و ارتباط آنها پس از زندان دوم دوباره برقرار و ادامه میابد و نتایج آن به تبعیت از سیاستهای فاجعه بار حزب توده ایران کشیده میشود.

### با گردن بلند و افراشته ایستاده ام!

در طول زندگی کوتاهش، برای سومین بار در ۶ اردیبهشت ۶۲ بدست پاسداران مزدور رژیم دستگیر میشود. خانه اش مدتها تحت مراقبت قرار می گیرد و سرانجام به اتفاق همسر و پسر کوچکش دو سال و نیمه اش به اسارت دژ خیمان می روند.

آرش، این طفل خردسال، نزدیک به دو ماه در اسارتگاه چنانچه کاران رژیم، مزه تلخ 'زنجیر' اسلامی شکنجه گران خمینی را می چشد و بارها در مقابل دشمنان مادرش مورد ضرب و شتم قرار می گیرد، تاگیتی - همسر سعید - را وادار به اعتراف کنند، روزی که این کودک دو سال و نیمه را از مادرش جدا می کنند و به خانه می-

# توسعه صادرات محصولات کشاورزی به نفع کیست

افزایش مصنوعی صادرات محصولات کشاورزی تأثیرات منفی متعددی در تولید و توزیع این محصولات در بازار داخلی برجامیگذار دارد

رژیم جمهوری اسلامی درد و سال اخیر و بدنبال افت چشمگیر بهای نفت در بازار های جهانی با توجه به نیاز شدید خود به ارز خارجی به سیاست " افزایش صادرات کالاهای غیرنفتی به هربهائی روی آورده است. از جمله کالاهائی که رژیم برای صادرات آنها به خارج از کشور تلاش فراوان به خرج می دهد، محصولات کشاورزی است. در راستای گسترش این سیاست وزیر کشاورزی در مصاحبه ۱۲ خرداد ۱۳۶۷ خود صحبت از تصمیمات جدید جهت توسعه صادرات محصولات کشاورزی به میان آورد. درباره این تصمیمات و سیاست توجه به چند نکته ضروریست:

- در فاصله سالهای ۵۷ - ۱۳۴۲ یعنی قریب به پانزده سالی که سیاستهای کشاورزی رژیم سلطنتی پایه های اقتصاد کشاورزی را در هم ریخت و امکان توسعه معقول و متناسب بانيازهای جامعه را عقیم گذارد، کشاورزی ایران شانس تاریخی خود، برای تبدیل شدن از شیوه سنتی به روشهای نوین کشت و تولید و بهره وری در واحد سطح و رقابت با بخشهای دیگر اقتصادی را از دست داد. افزایش بهاء نفت خام در صورت وجود یک حاکمیت ملی و مترقی بركشورما، می توانست پایه های مستحکمی برای این بخش از اقتصاد کشور ایجاد کند. بالعکس سیاست بی توجهی به توسعه روستائی بر پایه استعدادهای بومی و چسبیدن به سیاست مزارع بزرگ کشاورزی مدرن از طریق سرمایه گذاران داخلی و خارجی، باعث کاهش محصولات اساسی و پایه مانند گندم، جو، برنج، ذرت و یونجه و تخریب مراتع و دامداری کشور و افزایش مرکبات و محصولات سیفی که از سود آوری بیشتری برخوردار بودند شد. افزایش واردات محصولات کشاورزی به تولید داخلی لطمه زد و

سیاستهای ضد ملی رژیم شاهی، امکان تقویت و رقابت از تولید کنندگان داخلی را گرفت و کشور هر روز گندم، برنج، جو، یونجه و گوشت و لبنیات بیشتری را وارد نمود. این سیر ویرانگر در طول دهسال حکومت جمهوری اسلامی نیز طیرنم شعارهای تند و تیز رژیم در حمایت از بخش کشاورزی به عنوان محور توسعه آتی اقتصاد کشور متوقف نشد. امروز مقدار بیشتری گوشت و محصولات کشاورزی بویژه برنج، گندم و علوفه جهت دامها از خارج وارد می گردد. تقاضا برای شیر، کره و پنیر همواره رو به گسترش است. کمبود ارز دولتی عامل عدم خرید از بازارهای جهانی است و الا هر روز نیاز برای خرید مواد غذایی ضروری از خارج در حد نگران کننده ای افزایش می یابد و مسئولان کشور و از آن جمله وزارت کشاورزی و جهاد سازندگی موفقیتی چشم گیر در رفع این مشکل بزرگ اجتماعی نداشته اند. وزیر کشاورزی در مصاحبه ۱۲ خرداد ۷۷ خود می گوید: " امید می رود صادرات محصولات کشاورزی از ۴۵۰ میلیون دلار در سال گذشته به سالانه ۱/۵ میلیارد دلار طی چند سال آینده افزایش یابد و ادامه می دهد که " در حال حاضر امکانات صادراتی ما محدود است، بطوریکه کشورمان فقط از ۲۵ درصد ظرفیت خود استفاده می کند. بطور مثال در سال گذشته تنها از صدور ۲۲۰ هزار تن خشکیار و تریه بار ۲۵۶ میلیون دلار ارز کسب شد. " وزیر کشاورزی رژیم، کمبود صنایع تبدیلی و بسته بندی، ناکافی بودن مواد بسته بندی و ظرفیت حمل و نقل کالا، عدم وجود وسایل حمل و نقل سردخانه دار ( تریلر های سردخانه دار)، مسائل و مشکلات گمرکی را موانع موجود بر سر راه صادرات محصولات کشاورزی می داند. در این خصوص باید

متذکر شد که اولاً در وضعیت عقب ماندگی و عدم تحرك کافی بخش کشاورزی ایران، فروش و صدور این محصولات بدون رفع مشکلات بنیادی در بخش کشاورزی، به هیچ وجه در جهت رشد سالم و مناسب کشاورزی کشور، افزایش محصولات اساسی جهت تغذیه مردم، تأمین مواد اولیه و تهیه علوفه مورد نیاز دامهای کشور نیست. این سیاستهای انحرافی، تنها به تولید و یا حداقل حفظ میزان فعلی خشکیار، تریه بار و میوه جات با قیمت بالا و آن هم طبق بازار صادراتی می انجامد. که جز پر کردن جیب سلف خواران، میدان داران و صادر کنندگان که مدتاً با مقامات بالای رژیم همدست هستند، کاری انجام نخواهد داد. اینک که در تابستان ۶۷ قیمت یک کیلو سیب زمینی در تهران به ۲۵ تومان (یعنی نصف حداقل حقوق روزانه یک کارگر) و یک کیلو گیلاس به ۱۰۰ تومان رسیده. بهتر است فکری برای رفع کمبودهای بازار داخلی و گرسنگی مردم کرد تا فروش خارجی محصولات کشاورزی، اصل باید بر تأمین محصولات اساسی بر پایه کشاورزی داخلی قرار بگیرد.

- ثانیاً ایجاد تسهیلات جدید بسته بندی، صنایع تبدیلی و غیره، کمترین کمکی به استقلال صنعتی کشور نمی کند و ادامه همان سیاست صنعتی مونتاژ و وابسته است که بر پایه تهیه قطعات یدکی، مواد خام و ماشین آلات وارداتی در قبال صادرات کشور است. آنهم در موقعیتی که تخصیص ارز به واحدهای صنعتی در وضعیت مطلوبی قرار ندارد.

- ثالثاً صادر کنندگان در واقع اگر هم کمکی به فروش محصولات کشاورزی می کنند. از سوی دیگر بقیه در صفحه بعد

بقیه از صفحه قبل (توسعه صادرات ...)

سودهای حاصل از جواز ارزی و دیگر حیلہ های اقتصادی آنها، بازار سیاه ارزی خارجی را داغ تر و به افزایش نابرابری ریال در قبال ارزهای خارجی و ایجاد تورم در کشور می انجامد. همانطوری که معاون نخست وزیر و رئیس ستاد بسیج اقتصادی رژیم در مصاحبه همان روز (۱۲ خرداد ۶۷) می گوید که جواز ارزی به بالا رفتن تورم در کشور انجامیده و باید حذف شود! در واقع آنچه باعث فعالیت صادر کنندگان و رقابت قیمت‌های محصولات کشاورزی ایران شده نه ناشی از مرغوبیت، قیمت مناسب و رقابت سالم با دیگران بلکه بر اساس درآمد حاصل از فروش ارز در بازار سیاه داخلی است.

- رابعا ارز حاصل از فروش محصولات کمترین کمکی به ساخت ماشین آلات، ابزار آلات و وسایل ضروری کشاورزی نمی کند. شمره آن جزیه جیب محدود ثروتمندانی که با نقیبنگی خود دنبال روزنه های غارت می گردند. به نفع چه کسانی است؟ آیا روستائیان و تولید کنندگان محلی از شمره این طرحهای صادراتی نصیبی میبرند؟ در قیمت ناچیز خریداری شده از باغداران، کوچکترین تغییر قیمتی رخ نخواهد داد، بلکه روند صادرات بی حساب و کتاب در بازار آشفته در شرایط فعلی به بالا رفتن بی رویه قیمت همین محصولات در بازار داخلی انجامیده است. ❊

## ☆ گزارش سازمان عفو بین المللی درباره موج اعدام های جدید در ایران

سازمان عفو بین المللی با انتشار اطلاعیه فوق العاده ای در تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۸۸، به شرح جدید اعدام‌ها در ایران اعتراض کرد. سازمان عفو بین المللی در این اطلاعیه از همگان خواسته است که با ارسال پیام و تلگرام به حسن حبیبی، وزیر دادگستری و به موسوی اردبیلی خواستار قطع فوری اعدام‌ها شوند. در اطلاعیه عفو بین المللی از جمله به سخنان اردبیلی در نماز جمعه پیرامون تسریع روند اعدام‌ها و برداشتن موانع قانونی (۱) اشاره شده است. ❊

## ☆ روند عادی شدن اوضاع در خلیج فارس

کشتی های جنگی آمریکائی در اواخر سپتامبر کار اسکورت کشتی های تجاری کویتی و سایر کشورهای اراخته دادند. بدین ترتیب در پی بیش از یکسال تشنج و درگیری پرمجا در خلیج فارس، اوضاع بتدریج عادی می شود. ❊

## ☆ تظاهرات در حمایت از زندانیان سیاسی

به ابتکار کمیته همبستگی بازندانیان سیاسی ایران، بیش از ۱۵۰ نفر از هموطنانمان در تاریخ هفتم مهرماه، در محوطه سازمان حقوق بشر در پاریس گرد آمدند. همزمان با این تظاهرات، یک هیئت نمایندگی سه نفره از سوی کمیته در محل سازمان ملل در پاریس حضور یافت و قطعنامه گردهمایی را جهت ارسال به دبیرکل سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در اختیار مسئول دفتر قرارداد. در این قطعنامه ضمن تشریح وضعیت نگران کننده زندانها، قطع فوری اعدام‌ها و فرستادن کمیسیون مستقلی از سوی سازمان ملل برای رسیدگی به وضعیت زندانیان سیاسی درخواست شده است.

سازمانهای متعددا نساند وست و سندیکائی فرانسه مانند CGT و UNEF-IN و ... از این حرکت پشتیبانی کردند. ❊

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتا به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

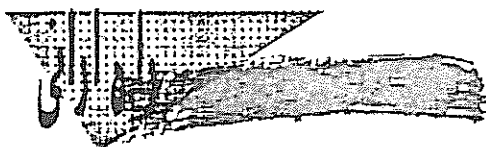
برای تماس با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO  
B. P. 47  
92215 SAINT CLOUD CEDEX  
FRANCE

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD  
B. P. 23  
92114 CLICHY CEDEX  
FRANCE

RAHE ERANI  
AACHENER BANK EG  
(BLZ 39060180)  
KONTO-NR: 90985  
AACHEN-WEST GERMANY



شماره ۵ مهر ۱۳۶۷  
بهاء معادل ۱۲۰ ریال

کمک های مالی و حق اشتراک خود را به حساب بانکی زیر واریز نمایید:

حق اشتراک برای یکسال در خارج از کشور: برای اروپا: معادل ۳۵ مارک آلمان غربی  
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیائی: معادل ۴۵ مارک آلمان غربی

## ما و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

این سندبر پایه رهنمودها و چارچوب تعیین شده از سوی کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، توسط هیئت اجراییه کمیته مرکزی تدوین شده و شامل: الف) مقدمه، ب) برخی نکات اختلاف مابامواضع اعلام شده سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، و بالاخره ج) چارچوب روابط فعلی ماباسازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است. تا پایان این نوشته به جای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، به اختصار «سازمان اکثریت» خواهد آمد.

### الف: مقدمه

کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران بعداز بررسی و تعمق در تحولات یکسال اخیر «سازمان اکثریت»، و باتوجه ویژه به نیازهای سیاسی میرم مبارزاتی، در ضرورت تمرکز و اتحاد عمل نیروهای چپ علیه رژیم جمهوری اسلامی و در مبارزه برای سرنوشتی آن، به ارزیابی مجدد مواضع خود پرداخت. حزب دمکراتیک مردم ایران، برقراری یک رابطه رسمی با «سازمان اکثریت» و اتحاد عمل و همکاری با آن سازمان را علیرغم اختلاف نظرها و مرزبندیهای موجود که در همین سند به اصلی ترین خطوط آن پرداخته ایم، ضروری می داند و چارچوب آنرا در همین سند مشخص می سازد.

روند رشد و تکامل مبارزات درونی «سازمان اکثریت» در یکسال اخیر و اساسا مشی «سازمان اکثریت»، تفاوت های این سازمان را باحزب توده ایران نشان می دهد. برخورد و نرمش و تفاهم مجموعه رهبری با منتقدین و دیگر اندیشیان، انتشار بولتن بحث های داخلی بمشابه میدان بحث های آزاد و بدون سانسور درباره مسائل مبتلا به سازمان و جنبش، وجود بالقوه امکانات دمکراتیک درون سازمانی برای تحولات مثبت و دمکراتیک، توان مجموعه سازمان در دسترسی به مواضع درست، فاصله گیری تدریجی (ولو محافظه کارانه و فرصت طلبانه) از حزب توده ایران، در مجموع خود نکاتی هستند که برخورد مجدد و مسئولانه ای را از سوی ما و سایر سازمان های سیاسی، در مناسبات با «سازمان اکثریت»، ضروری می سازد.

مسیاست بایکوت، شرط گذاری، اعمال فشار مکانیکی از خارج، ایجاد هسته های فراکسیونی طرفدار خود، خط کشی های چپ و راست، انقلابی و غیرانقلابی و امثالهم را از سوی خود و هرسازمان و حزب دیگری نسبت به «سازمان اکثریت» بویژه در شرایط کنونی نادرست و زیان بخش می دانیم.

ما باحرکت از اصول اعتقادی خود، سیاستی را که تلاشی «سازمان اکثریت» و ایجاد انشعاب در آن را تجویز می کند، سیاستی مضرو مغایر با منافع دراز مدت جنبش کمونیستی ایران می دانیم، زیرا معتقد به دینامیسم معین داخلی «سازمان اکثریت» و توانایی معین آن (که نه کمتر و نه بیشتر از هرسازمان کمونیستی ایران است) برای تحولات مثبت هستیم.

حزب دمکراتیک مردم ایران در اتحلا مشی همکاری و وحدت عمل با «سازمان اکثریت»، باوجود انتقادات و اختلاف نظرهای موجود، منافع

عمومی جنبش کمونیستی و دمکراتیک ایران و نیاز به مبارزه متحد علیه رژیم، عمده می بیند. به عقیده ما نیاز جنبش برای سازماندهی مشترک وسیع و مؤثر را نمی توان به حل نهایی اختلافات موجود با «سازمان اکثریت» و یابه انتظار انشعاب در آن و اتحاد عمل احتمالی بابخش موردنظر داخل «سازمان اکثریت» موکول کرد. از همین دیدگاه حزب ما مصلحت اندیشی های این چنینی را که گویا برقراری رابطه و اتحاد عمل با «سازمان اکثریت»، به حساب جناح راست رهبری و تقویت آنها تمام شده و چپ اکثریت را تضعیف خواهد کرد، مردود می شمارد و وارد شدن در چنین حساب گریها رادرشان سازمان های کمونیستی نمی داند.

حزب ما همانگونه که از برقراری روابط رسمی و اتحاد عمل در مسائل مورد توافق متقابل، مثلا باسازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان فدائیان خلق ایران استقبال کرد، و استقرار چنین روابطی را موکول به حل اختلاف نظرها، چه در مسائل ایدئولوژیک و چه در مسائل سیاسی و تاکتیکی موجود میان خود و آنان ننمود، دلیلی ندارد که برقراری روابط سالم و اتحاد عمل با «سازمان اکثریت» را بویژه با توجه به تحولات مثبتی که در درون آن در حال تکوین است، به تمویق بیاندارد. زیرا اتحاد عمل و همکاری در مبارزات مشترک مانع برخورد عقاید و مبارزه ایدئولوژیک ضروری، بویژه موارد مشخصی که در میان حزب ما و «سازمان اکثریت» وجود دارد، نمی باشد.

ما ذیلا به توضیح اجمالی برخی از عمده ترین موارد مرزبندی با «سازمان اکثریت» می پردازیم.

### ب: برخی نکات اختلاف مابا مواضع

#### اعلام شده «سازمان اکثریت»

نقد مواضع و نظریات «سازمان اکثریت» از مقطع پذیرش تام و تمام سیستم حزب توده ایران در سالهای ۶۰-۵۹، تا مقطع پلنوم فروردین ۶۵ «سازمان اکثریت» بطور جداگانه و مستقل از نقدحزب توده ایران بی تردید دوباره کاری است. از آنجا که ما بطور مشروح و ریشه ای مجموعه همه جانبه سیستم حزب توده ایران را به نقد کشیده ایم، نیازی به بررسی مواضع «سازمان اکثریت» در این دوران نمی بینیم.

پلنوم فروردین ۶۵، در واقع اولین گام این سازمان برای بررسی سیاست شکست خورده گذشته در دوران همراهی باحزب توده ایران محسوب می شد. قبلا در پلنوم مهر ماه ۶۳، رهبری «سازمان اکثریت» به سادگی از این بررسی طفره رفته و در بهار سال ۶۴، بدون ارائه هیچ نوع تحلیل انتقادی از سیاست و مشی گذشته سازمان در رابطه با جمهوری اسلامی، و بدون طرح و تصویب مشی و سیاست جدیدی در یک نشست صلاحیت دار و لااقل در پلنوم وسیع، در واقع بدون تکیه بر خرد جمعی و دمکراسی، به شیوه های بوروکراتیک، ناگهان از موضع رسمی دفاع از جمهوری اسلامی، به موضع سرنوشتی آن چرخش کرد و با گذاشتن امضاء خود بر بیانیه مشترک تهیه شده از سوی گرداندگان حزب توده، عملا به تمام توجیهات و شبه استدلالات آن

بلکه متوجه عدم کاربست خلاق آنها بر شرایط ایران می سازد: «...اما در این دوره (سال های ۸۰ تا ۹۰)، روند تجویز تصویر کشیدن سازمان با انطباق خلاق این تصویری ها بر شرایط مشخص جامعه ایران و بهره مندی درست از آنها برای درک ظرفی مسائل انقلاب همراه نبود».

ماروی این جنبه از انتقاد خود تکیه می کنیم تا در ضرورت مبارزه دائمی و واقعی برای استقلال اندیشه و عمل «سازمان اکثریت»، که هنوز همچنان بر کرده کل سازمان سنگینی می کند، تاکید تازه ای کرده باشیم. حزب ما، در مورد جوهره تفکرات «مقیدکننده» ناظر بر اسناد جلسات مشاوره احزاب و مصداق عینی شکست آنها در جنبش کشورهای در حال رشد و بطور کلی ریشه های درک و عملکرد کمیترنی حاکم بر مجموعه تفکرات و مشی جنبش جهانی کمونیستی، نظرات خود را در خطوط کلی آن منتشر کرده است. در این اسناد، مابازها به وابستگی نظری حزب توده ایران و دنباله روی تمام عیاروی از تفکرات مسلط بر جنبش جهانی اشاره کرده ایم و در اینجا لازم می بینیم بر این واقعیت ناگوار تاکید کنیم که نه «عدم کاربست خلاق» دگم های حاکم، بلکه برعکس پذیرش کورکورانه این دگم ها و «زهنمود»ها و از دست دادن استقلال نظری و مبارزاتی بنیانگذاران جریان فدائی؛ یکی از مهمترین علل انحراف «سازمان اکثریت» و سبب شکست مشی آن محسوب می شود. حقیقت با رزی که متأسفانه در سند مزبور مورد توجه قرار نگرفته است. خوشبختانه توجه فراینده به ضرورت استقلال اندیشه و عمل و فاصله گیری از درک و تفکر کمیترنی، نه فقط در میان ما بلکه در بخش مهم چپ ایران و بویژه در مواضع پیروان بینش نو در درون «سازمان اکثریت» نیز بطور چشمگیری گسترش می یابد.

وقتی در نظر بگیریم که پذیرش اسناد جلسات مشاوره احزاب کمونیست جهان نقطه آغاز حرکت سازمان بسوی حزب توده بود و اساسا قبول درک انحرافی حزب توده ایران از انترناسیونالیسم پرولتری علت اصلی گرایش بخش اعظم جریان فدائی و نیز سایر مبارزان انقلابی به حزب توده بوده است؛ آنگاه اهمیت انتقادی ریشه ای وی برورگردان این دگم ها و بخصوص ریشه یابی علل ودلائل پذیرش بی قید و شرط آنها برجسته تر می شود.

نگاهی به مطبوعات چپ ایران و فقر محنت بار تحلیل مستقل در مورد ویژگی های جامعه ایران، و علی الخصوص نگاهی به فقر مقالات تحلیلی مستقل در لابلای انبوه ترجمه های مندرج در نشریات «سازمان اکثریت»، ابعاد غم انگیز عواقب این وابستگی نظری را نشان می دهد.

نگاهی به دیگر مصوبات پلنوم فروردین ۶۵ از جمله «طرح استراتژی و تاکتیک...» نیز نشان می دهد که در مقطع پلنوم مزبور درک قدیمی و منسوخ در مسائل مهمی نظیر مرحله انقلاب، که هنوز هم ملی - دمکراتیک به سیاق حزب توده ایران قلمداد می شود، و یا مسئله اختلاط امر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در هر حالت با انقلاب دمکراتیک باستگیری سوسیالیستی و اساسا اختلاط مضمون یک انقلاب اجتماعی بایک جنبش توده ای دمکراتیک که بتواند فقط به تغییر در رژیم سیاسی یا فرم هائی در آن منجر شود، و یا مسئله حساس وظایف جبهه ائتلافی دمکراتیک و یکی کردن مفهوم جبهه متحد مردمی یا خلق در تمام حالات با آن، آن هم بدون روشن کردن مضمون رهبری در هر کدام از این جبهه ها، کماکان حاکم است.

### مضمون انقلاب آینده ایران

«سازمان اکثریت» به سیاق حزب توده ایران با چشم پوشی بربیک سلسله تغییرات و تحولات ناشی از انقلاب بهمین، و باغلو در «حفظ وابستگی اقتصادی کشور و سیاست نزدیکی با امپریالیسم» و ارزیابی از رژیم جمهوری اسلامی به مشابه «نظام سرمایه داری و وابستگی اقتصاد کشور به امپریالیسم» و مدافع «منافع کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان» انقلاب آینده ایران را آنگونه که قبل از بهمین ۷۷ معمول بود، ملی - دمکراتیک می خواند. حال آنکه حزب مابادر نظر گرفتن تحولات ناشی از انقلاب بهمین و

مهر تائید گذاشت. جنبش توده ای های مبارز در دوران مبارزه درون حزبی، مواضع «بیانیه مشترک» را به نقد کشیده و در نوشته ها و جزوات، ناپیگیری استدلالات حزب توده ایران (و ایضا «سازمان اکثریت») و عدم صداقت آنان را در این چرخش، تاکتیکی و مصلحت گرا نشان داد و ضرورت اجتناب ناپذیر ریشه یابی خطاها و انحرافات حزب توده (و ایضا «سازمان اکثریت») را در چهار سال اول پس از انقلاب و پس از آن تاکید کرد.

مجموعه مصوبات پلنوم فروردین ۶۵، با تمام تاخیر غیر قابل توجیه آن، به هر حال نخستین تلاش مستقل از «تحلیل» های سردمداران حزب توده جهت بررسی انحرافات گذشته ی سازمان محسوب می شود. اما متأسفانه این تلاش باروح قدیمی و همان نگرش منسوخ و برشالوده همان تصویری ها و همان روش های کهنه صورت گرفت و بهمین مناسبت تناقضات غیر قابل رفع را با خود همراه آورد و نه تنها نتوانست پاسخ قانع کننده ای به ریشه های شکست بدهد، بلکه بطور طبیعی بحران سازمان را تشدید کرد.

ما در این بخش به کلی ترین موارد تناقض مصوبات پلنوم فروردین ۶۵ می پردازیم و باتوجه به اینکه این مسائل خوشبختانه مورد نقد و بررسی خود نیروهای حقیقت جوی «سازمان اکثریت» و مجموعه جنبش قرار دارند، برای اجتناب از اطناب کلام عمدتا به رئوس موارد، اشاره می کنیم.

برجسته ترین نکته در سند «درباره سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۱ - ۶۶»، این است که از یک طرف عملا بخش اعظم موضع گیری منفی جریان فدائی نسبت به رژیم جمهوری اسلامی تا سال ۶۰ و حوالی آن، یعنی مواضعی که دارای خصلت استراتژیکی می باشند، «اصولی» و صحیح ارزیابی شده، و چرخش به سوی حمایت تمام عیار از رژیم جمهوری اسلامی؛ یعنی از مقطع پذیرش سیستم حزب توده و استراتژی آن مورد انتقاد قرار می گیرد. در سند می خوانیم: «سازمان طی دوره مورد بحث (دوره تصویب قانون اساسی، تا استقرار کامل رژیم تحکرات، در ریودن اندیشه های سکتاریستی در سازمان و تجویز هرچه بیشتر فدائیان خلق به مارکسیسم - لنینیسم خلاق و دستاوردهای گرانقدر تصویر کشی و تجویز جنبش جهانی پیرومندان به پیش رفت، با رزترین نمودار حرکت فرامند سازمان ما در این روند، پذیرش و آموزش مفاد اسناد برنامه ای مصوب جلسات مشاوره ای احزاب کمونیستی و کارگری بود» (کار، شماره ۲۹، صفحه ۹).

سند مورد بحث در حالی که در مورد چرخش کیفی به سوی حمایت کامل از جمهوری اسلامی و استراتژی و تئوری پشت سر آن سکوت می کند، با کمال تعجب پذیرش همان تئوری ها و نظرات منتج به این چرخش را مورد تعجید قرار می دهد!

### پذیرش بی قید و شرط اسناد جلسات

### مشاوره ای احزاب کمونیست، خطای ریشه ای

در سند آمده است: «تئوریش و تبلیغ و ترویج اسناد برنامه ای جلسات مشاوره ای احزاب کمونیست و کارگری که ثمره تحول فکری فوق بود، برای سازمان این امکان را فراهم کرد که به مبانی علمی راهگشایی برای تحقیق و تحلیل شرایط ایران و مسائل انقلاب کشور مجهز گردد» (همانجا صفحه ۱۰).

دگم های سترون مصوب جلسات مشاوره ای احزاب کمونیست جهان و مجموعه بینش و عملکرد انحرافی حاکم بر جنبش جهانی با تمام بازتاب فاجعه بار آنها در جریان انقلاب بهمین پذیرفته می شوند. ولی تفکر حاکم بر سندهای بورنه تنها خود را ملزم به ارزیابی انتقادی و مستقل آنها نمی بیند، بلکه پذیرش کورکورانه آنها را به عنوان «بازترین دست آورد» ارزیابی می کند. تمامی این تئوری ها که نه توسط مارکسیست های مبارز ایران، بلکه در آکادمی های علوم و در پرتو دیپلماسی و استراتژی کشورهای سوسیالیستی پرداخته شده بودند، برای چندمین بار در تجربه ایران به شکست انجامیده و مبارزان چپ ایران بهای سنگینی برای آن پرداختند. ولی بینش حاکم بر سند، انتقاد خود را نه متوجه این دگم ها و انحرافات موجود،

است ، فاصله زیادی دارد. گسترش دموکراسی و کنترل از پائین و شرکت فعال اعضا در حیات سازمانی، شناسائی اساسنامه ای حقوق اقلیت نظری و ایجاد محمل های تشکیلاتی لازم برای انعکاس علنی نظریات آنان در داخل و خارج ، از دیدگاه ما از ضروریات است.

«سازمان اکثریت» از نظر متولوژی برخوردار و شناخت پدیده های اجتماعی، تحلیل مسائل جامعه، تبیین استراتژی و تاکتیک حزب بطور کلی در چارچوب احزاب سنتی با تفکر دکماتیستی قرارداد. این شیوه کار و تفکر، ناگزیر به دنبال خود، عدم استقلال نظری و خلاقیت، وابستگی نظری به مراکز "تهیه و تولید" تئوری های گوناگون می آورد. برجسته ترین نمونه در دوره چند ساله اخیر برخورد سازمان با اسناد جلسات احزاب کمونیست و کارگری است که مشروحا به آن اشاره کردیم. دنباله روی از تئوری راه رشد غیر سرمایه داری و تلاش بیهوده برای انطباق مکانیکی آن با شرایط ایران، رهاکردن ضرورت هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک باستمگیری سوسیالیستی به حساب هژمونی پرولتاریای جهانی، پذیرش درک و تفکر کمینترنی در روابط احزاب و از دست دادن استقلال اندیشه و عمل در بسیاری از موارد، از نمونه های آن است.

خوشبختانه یکی از مواردی که در بحث های درون سازمانی به تدریج جای خود را باز می کند ، عنایت به همین مسئله کلیدی و تلاش برای به نقد کشیدن کارهای گذشته در این عرصه است.

متدولوژی سنتی حاکم بر روند شناخت و تحلیل های «سازمان اکثریت» از جمله به برخورد کاملا سنتی متداول در میان بسیاری از احزاب کمونیست به وقایع و حوادث جهان نیز راه می برد.

این برخورد در عرصه انعکاس واقعیات روزمره، دارای "مناطق ممنوعه"، "اسرارمگو" و یا اغراق در بعضی مسائل و کم بها دادن منظم به برخی مسائل معین دیگر، درنگرش بوروکراتیک به مسائل و غیره بروز می کند. کفایت حتی برخوردهای «سازمان اکثریت» با مسائلی که در جامعه شوروی می گذرد رادر نظر آوریم، که هیچگاه نشریات سازمان تاکنون از هداانعکاس وترجمه مطالب رسمی منتشر شده در مطبوعات و یا سخنرانی های مقامات این کشور فراتر نرفته است. پرهیز از تحلیل مستقل و اعلام موضع خود سازمان درباره مسائل مربوط به افغانستان و اتیوپی، تکرار و تمجید از مواضع اتحاد شوروی در تقریبا همه مسائل جهانی... از جمله موارد مثال زدنی است.

ما این شیوه تحقیر آمیز برای کمونیست ها و توده ها عدم استقلال فکری در بیان مواضع به لحاظ مصلحت اندیشی ها و "رعایت" خاطر این یا آن حزب و یا به منظور حفظ روابط بوروکراتیک و نابرابر موجود رایکی از موارد جلی می دانیم که کمونیست ها را نزد توده های خودی و افکار عمومی، به درستی به مثابه ابزاری یک بعدی، مذهبی، وابسته و در خدمت دیگران معرفی می کنند.

ما استقلال اندیشه و عمل هر سازمان و حزب کمونیستی را شرط لازم برای پویائی آن و کسب اعتبار واقعی در میان مردم می دانیم.

### تاکتیک و استراتژی وحدت جنبش

#### کمونیستی «سازمان اکثریت» و مرز بندی ما

اختلاف نظر و مرز بندی جلی دیگری که حزب ما با «سازمان اکثریت» دارد مربوط به مواضع متفخذه در قطعنامه درباره وحدت جنبش کمونیستی ایران و اساسا بینش حاکم در این امر حیاتی است. به اعتقاد ما، در این مورد است که پاره ای از ضعف ها و کمبودهای ریشه ای سازمان یک جا متبلور می شود. مادرست به همین جهت و به علت اهمیت و تاثیر آن در حرکت «سازمان اکثریت» بسوی استقلال اندیشه و عمل و نه بخاطر حساسیت بحق مان نسبت به حزب توده ایران است، که به توضیح مشروح تر این موضوع می پردازیم.

همگان می دانیم که از سال ۶۰ به این طرفه «سازمان اکثریت» با پذیرش

تغییرات معین حاصله در ساختار طبقاتی کشور و در هیات حاکمه، انقلاب اجتماعی آینده ایران را انقلاب دموکراتیک باستمگیری سوسیالیستی تعریف می کند. و ضرورت تامین هژمونی طبقه کارگر از همان آغاز را، که موتور و ضامن تحولات پی در پی انقلاب است، مطرح می سازد. «سازمان اکثریت»، با تاکید بر ملی - دموکراتیک بودن انقلاب ، هم مضمون ضد سرمایه داری آن و هم امر ضرورت هژمونی طبقه کارگر از همان آغاز را در سایه قرار می دهد و بطور ضمنی بورژوازی کوچک و متوسط (بورژوازی ملی) را در ردیف نیروهای محرک انقلاب قرار داده و توهم ایجاد می کند. درست تاکید می شود که «اتحاد نیروهای محرک انقلاب ملی - دموکراتیک ایران که استخوان بنی آن را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می دهد، لازمه تحقق انقلاب است.» حال آنکه این اتحاد بدون تاکید صریح هژمونی طبقه کارگر، پیروزی انقلاب را متحقق نمی سازد، زیرا دهقانان در مجموع خود نیروهای خرده بورژوازی و بینابینی هستند.

درست است که مواضع «سازمان اکثریت» در این زمینه ها بطور محسوسی متفاوت با حزب توده ایران است و تلاش برای فاصله گیری از آن در بحث های درون سازمان چشمگیر است. معهذرا رسوبات موضع گیری ها و ارزیابی های نادرست قبلی همچنان باقوت در اسناد سازمان باقی است.

### دموکراسی در جامعه و در سازمان

کم بهادادن و بی توجهی به اهمیت ، جا و مقام دموکراسی در جامعه و مبارزه برای تامین و گسترش آن ، همچنان از نکات مهم دیگر مورد اختلاف حزب ما با «سازمان اکثریت» است. با وجود اینکه دموکراسی از ضروری ترین عوامل برای حیات و گسترش فعالیت کمونیست ها در میان توده ها و شرط مهمی برای تحولات بنیادی در جامعه است، متاسفانه نه در گزارش هیئت سیاسی به بلنوم و وسیع فروردین ۶۵ و نه در قطعنامه ها اشاره ای به آن شده است. به خطا و انحراف بنیادی مطلق کردن مبارزه ضد امپریالیستی به قیمت پایمال کردن آزادی های دموکراتیک برخورد نشده ، با نظریه ی انحرافی، مترقی و انقلابی خواندن روحانیون "خط امامی" و یا هر شخصیت و نیروی اجتماعی، صرفا به اتکاء موضع گیری ضد آمریکائی و ضد امپریالیستی شان، بدون عنایت به مشی و سیاست استبدادی و آزادی کش آنان، مرز بندی شده و پیامدهای خاستمان بر انداز چنین موضع گیری در سرنوشت «سازمان اکثریت» و سایر سازمان ها و احزاب چپ ایران مورد ارزیابی و انتقاد قرار نگرفته است.

مواضع حزب دموکراتیک مردم ایران و موارد اختلاف های سیاسی ما در ارزیابی هایمان در این زمینه ها، در اسناد کنگره مؤسسان حزب ما و سایر نوشته های قبلی به طور روشنی منعکس است.

به نظر ما برخورد جلی و همه جانبه به امر دموکراسی در جامعه و طرح این مسئله که مبارزه برای حقوق دموکراتیک، مبارزه برای خواست های حیاتی توده های مردم، دفاع از خواست ها و منافع کارگران و دهقانان را نمی شود بدون داشتن آزادی و امکانات نسبی فعالیت سندیکائی و حداقل آزادی فعالیت احزاب و مطبوعات و سندیکاها انجام داد، همچنان با تمام اهمیت و فوریت آن، در دستور کار «سازمان اکثریت» قرار دارد.

به نظر ما تاکید و توجه به نقش دموکراسی در مبارزه طبقاتی و در مبارزه برای سوسیالیسم و ناگزیری آن برای چنین مبارزه ای از وظایف اصلی و اولیه برنامه ای هر سازمان کمونیستی مردمی است.

به اعتقاد ما، در مبارزه برای دموکراسی در جامعه، اولین قدم را باید از روابط درونی خود کمونیست ها و درون سازمان آغاز کرد. با وجود آنکه شرایط دموکراتیک نسبی در «سازمان اکثریت» با استبداد بوروکراتیک حاکم در حزب توده ایران قابل قیاس نیست ، معهذرا به نظر ما ، دموکراسی درون سازمانی موجود در اکثریت، هنوز دور از الزامات ساختمان دموکراتیک یک حزب کمونیست واقعا طراز نوین است. اصول دموکراتیک اساسنامه ای حاکم بر «سازمان اکثریت»، هنوز از روح دموکراتیکی که در حزب ماجاری

مطلق وبدون قیدوشرط سیستم فکری حزب توده ایران، مشی وحدت تشکیلاتی با آن را دنبال کرده است. «سازمان اکثریت» در همان سال های ۶۰-۵۹، معنای وحدت با حزب توده ایران (و اساسا تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران) را ادغام همه جریانات در حزب توده ایران بر مبنای صرفا پذیرش اسناد برنامه ای جلسات مشاوره ای احزاب کمونیست و کارگری جهان تحت شعار کلی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری تبلیغ می کرد. و به شیوه حزب توده ای مخالفین را تهدید می کرد و متهم می ساخت که چون ... حزب توده جزئی از سیستم جهانی کمونیستی است، هر نیروی و دیگگامی که بین خود و حزب توده مرز می کشد دیگگامی است که لزوما به بلندگویی بی حیره و مواجب و درگام یعنی با حیره و مواجب نیروهای ضد کمونیست و در رأس آن امپریالیسم جهانی بدل خواهد شد. (از مقاله درباره مسئله مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظائف ما، نشریه کار بهمن ۵۹)

از این مقطع تاریخی، رهبری «سازمان اکثریت» باید پذیرش تمامی جنبه های سیستم حزب توده و امتناع از هر گونه انتقاد نسبت به آن، تمام مسامی خود را متوجه «انطباق» برنامه، اساسنامه و ساختار درونی خویش بر حزب توده نمود و این راه تا آنجا پیش رفت که حتی جنبه های مثبت و قابل دفاع گذشته خود را نیز نفی نمود.

رهبری «سازمان اکثریت» موضوع را برای خود و دیگران ساده کرده و تبلیغ می کرد که «حزب توده ایران دارای برنامه و اساسنامه ملون است. این برنامه حاصل تاریخ حزب توده است و جوهر دانش و خرد جمعی رهبری حزب توده ایران در آن تبلور یافته است. سازمان مادر این زمینه فاعل دستاوردهای تعریف شده است. اندیشه ای که وظیفه تعریف مستقل برنامه و اساسنامه رادر دستور کار سازمان قرار می دهد اعتقادی به خرد جمعی کمونیست های ایران ندارد» (از نوشته مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی ایران - یک ضرورت مبرم تاریخی، از انتشارات «سازمان اکثریت»)

چنین کرنش و برخورد ساده گرایانه نسبت به امر وحدت در انطباق کامل با مشی مغرب و انحصار طلبانه رهبری حزب مبنی برسد کردن تکامل درونی دیگر جریانات چه از طریق فروپاشی آنها و جذب تکه پاره های آن قرار داشت.

شکست مفتضحانه سیاست های حزب توده ایران و به دنبال آن «سازمان اکثریت» به دنبال آن، برملا شدن تدریجی ناهنجاری های بنیادی در مجموعه سیستم نظری و عملی حزب در سایه رشد جنبش اعتراضی روبه اعتلاء درون آن و افشاگری های آنان انزوائی روزافزون «سازمان اکثریت» و بویژه آغاز روند انباشت تجربه و ارتقای آگاهی در درون خود سازمان، سلسله عواملی بودند که در مشی وحدت باگرداندندگان فاسد رهبری مهاجرت حزب توده نمی توانست بی تاثیر بماند.

اما رهبری «سازمان اکثریت» با سماجت سیاست وحدت کامل با حزب توده ایران و دنباله روی ازوی را همچنان محور عملکردهای خود قرار داده بود. رهبری «سازمان اکثریت» متأسفانه بجای تلاش مستقل برای ریشه یابی علل فاجعه شکست باتکیه بر خرد مجموعه سازمان، در انتظار تصمیم گیری سردمداران باقیمانده از دستگاه بوروکراتیک حزب نشسته بود. آنگاه در دیماه ۶۲ در جلسه فرمایشی پلنوم ۱۸ سرهمبندی شده از سوی خاوری، دبیر اول «سازمان اکثریت» صریحا و رسما آمادگی سازمان را برای وحدت همه جانبه تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک اعلام نمود. نمایندگان سازمان با فاجعه پلنوم ۱۸ از نزدیک آشنا شدند و به شدت منقلب گردیدند، اما علیرغم آن، با چشم پوشی نسبت به تخلفات و دغلکاری های فاحش گرداندندگان این مضحکه غم انگیز، در پیام تبریک سازمان به مناسبت برگزاری پلنوم ۱۸ ام به تمجید از سردمداران داران و بانیان آن پرداختند و حیثیت و اعتبار «سازمان اکثریت» رادر خدمت این نابکاران گذاشتند. در پیام کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» به مناسبت سالگرد تاسیس حزب در مهر ۶۳ از جمله گفته شد: «برگزاری موفقیت آمیز پلنوم ۱۸ کمیته مرکزی حزب توده در سال گذشته، به گواه همه دستاوردهای آن پاسخی شایسته به

نشمنان حزب و جنبش ما بوده است. باز سالی دستگاه رهبری اقدامات موفقیت آمیز برای احیاء سازمان های حزبی داخل و خارج کشور و تحلیل ها و رهنمودهای پلنوم ۱۸ نقش بزرگی در حفظ و تحکیم صفوف حزب در دشوارترین شرایط ایفا کرده است. سالی که گذشت، تلهی استقامت، شکیبایی و درایت رهبری حزب در غلبه بر دشواری ها بود و همزمان در پلنوم مهرماه ۶۳ در قطعنامه درباره خط مشی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، تاکید می شود که «سازمان اکثریت» در راه گسترش هر چه وسیعتر همکاری های برادرانه با حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران و حفظ و تحکیم وحدت فکری و سیاسی میان دو سازمان و گسترش آن به سطح وحدتی همه جانبه گام برمی دارد. (کار شماره ۹ پلنوم آبان ماه ۱۳۶۳)

باگذشت زمان، جنبش اعتراضی درون حزب توده، بویژه با تعلق غیر قانونی و توطئه آمیز تنی چند از رفقای مرکزیت و محدود کردن مبارزه ی تعدادی دیگر از آنها و رشد مبارزات توده حزبی، تعمیق یابنت و علنی گردید و اسناد و افشاگری های متعددی در اختیار همگان قرار گرفت. رهبری «سازمان اکثریت»، برای در نطفه خفه کردن حرکت ما و ممانعت از سرایت «بیماری» به داخل سازمان و اخطار قبلی به معترضین احتمالی آینده در «سازمان اکثریت»، در کنار گرداندندگان حزب توده ایران قرار گرفت و در پیام تبریک خود بمناسبت سالگرد تاسیس حزب در مهر ۶۲، جنبش حقیقت طلب اعتراضی درون حزب را به «فراکسیونیزم و انشعاب و اقدامات نشابه» متهم کرد. در حالی که بنویسی می دانست که فراکسیون بازان حرفه ای و واقعی همان گرداندندگان حزب توده ایرانند. اتهام «فراکسیونیزم» در شرایطی اقامه می شد که فراکسیون سردمداران فاسد حاکم بر حزب، تمام راهها و کانالهای قانونی برای گسترش مباحث درون حزبی را برای ریشه یابی انحرافات و خطاهای حزب مسنود کرده و به قلع و قمع نیروهای معترض حزبی در برابر دیدگان و با تائید ضمنی رفقای رهبری اکثریت پرداخته بود.

متأسفانه باید گفت که پلنوم فروردین ۶۵ کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» نیز در قطعنامه «درباره وظایف مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی و کارگری ایران» همچنان محور اصلی وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر ایران را مبتنی بر «مبارزه در راه حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران گردان های پیشاهنگ طبقه کارگر با هدف ارتقا آن به سطح وحدتی همه جانبه» می دانند. ویژگی این قطعنامه در ردیف بندی سازمان های کمونیستی است و بر آن تاکید دارد که «سازمان اکثریت» با حزب توده دارای درک واحدی از مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری هستند و به همین دلیل مبارزه برای وحدت همه جانبه با حزب توده را در دستور روز قرار می دهد. و این در حالی است که مبارزات درون حزب توده به اوج بیسابقه ای رسیده است و علیرغم آن همه افشاگری ها و نشان دادن تناقضات چاره ناپذیر دستگاه ساخته و پرداخته شده ی ۱۸ ام، هنوز رهبری «سازمان اکثریت» به اصرار در وحدت با دستگاه آبرویخته حاکم بر حزب که در واقع به بی اعتبار کردن تمامی جنبه های مثبت «سازمان اکثریت» می انجامید، پای می فشرد.

رهبری سازمان همچنان هر جا موضع علنی گرفته است، به دفاع از حزب توده پرداخته و تاکید بر وحدت با آن داشته است. به مناسبت ۱۵ امین سالگرد حزب توده ایران در اول آذر ۱۳۶۵، در پیام کمیته مرکزی تاکید می شود: «مبارزه ما و شما [منظور حزب توده ایران است] در راه حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان و حزب و حل رفیقانه اختلافات جهت دستیابی به برنامه و اساسنامه واحد باهدف نیل به وحدت همه جانبه در خدمت تاسیس منافع طبقه کارگر ایران قرار دارد» در شماره ۲۸ نشریه کار (فروردین ۶۶) در سرفصل «اتحاد و مبارزه»، به دفاع از حزب توده برخاسته و به مبارزه واقعی و به جاشی که ما و سایر سازمان های کمونیستی ایران برای افشا و انزوائی جریان ساخته و پرداخته کنفرانس ملی - که اینک با افشاگری های رفقای پرسابقه حزب توده نظیر اردشیر



آوانسیان و اکبرشاندرومنی روبروست - ازمدتی پیش آغاز کرده بودیم انگ "توده ای ستیری" زده و به شیوه های منسوخ به تهمت زنی می پردازد: توده ای ستیری کماکان وسیله برائی است در خلعت تفرقه جنبش . علم پذیرش هرگونه اتحاد باحزب توده ایران بصورت یکی از شروط اتحاد در نزد برخی از سازمان های مبارز درآمده است. این اندیشه ، اندیشه ای غیر سیاسی است که تنها به یک انتقامجویی کین توزانه تشبیه است اگر سازمان های کمونیستی ایران می گویند باحزبی که تا دیروز همه نیروهای چپ و کمونیستی را به گردآمدن زیر چترپادرایت امام خمینی فرامی خواند و همین سازمان ها را ضد انقلاب و جوجه های امریکائی می شمارد، و هنوز یک بار بطور جنی عملکردهای گذشته خود را مورد انتقاد قرار نداده است، نمی توان در جبهه واحدی گرد آمد ؛ آیا این کار، تفرقه در جنبش و انتقام جویی کین توزانه است ؟

هیچ یک از سازمان های چپ کمونیستی ایران به اندازه رهبری «سازمان اکثریت» از فساد اصلاح ناپذیر، از پاندمی های فتنه گری ها، تهمت زدن ها، بی کفایتی ها و آلت دست بودن گردانندگان کنونی حزب توده ایران پلایر نیست. زیرا سال هاست در میان و در کنار آنها زندگی می کند و از نزدیک شاهدگاه حوادث است.

«سازمان اکثریت» در کل آن، به خاطر همین اصرار رهبری سازمان در دفاع از حزب توده ایران و ادامه سیاست وحدت و اتحاد عمل باوی ، قادر به ایفای نقش انقلابی و سازنده درخور وشایسته خویش نیست. انزوی «سازمان اکثریت» برای وی هلاکت بار و برای کل جنبش دمکراتیک و انقلابی ایران زیان آور است. این گرفتاری را خودرقای «سازمان اکثریت» بیش از همه لمس و درک می کنند و خود آنان هم بیش از همه برای برداشتن این سنگ می توانند کمک کنند.

«سازمان اکثریت» که در برابر هر حادثه کوچک و بزرگ در جنبش چپ ایران عکس العمل فوری نشان می دهد؛ نسبت به ایشعاب اقلیت در اقلیت دیار و ایشعاب در حزب دمکرات کردستان ایران و باجریانات داخلی سازمان مجاهدین خلق و غیره بلافاصله اظهار نظر می کند، پس چگونه است و چه گیری در کار دارد که مهمترین ایشعاب در داخل حزب برادر توده ایران را نادیده گرفته و تا بحال کوچکترین موضعی نگرفته و درباره آن هیچ نگفته است؟ چرا چگونه است که «سازمان اکثریت» درباره کنگرانس ملی فصاحت بار حزب توده و پاندم دیماه ۶۶ آن که قیام همه جانبه ای را در میان توده ای ها موجب شده است، سکوت می کند؟ چه رمزی است که چنین سیاست و مشی ای را حاکم کرده است؟ اگر «سازمان اکثریت» در پاندم ۶۵ درسند درباره سیاست و برنامه سازمان در سال های ۶۱-۶۰ درانتقاد از مشی خود فقط به بیان دردها و خطاهای خود اکتفا نکرده و به ریشه یابی می پرداخت، جبرا به این نتیجه می رسید که ؛ در پذیرش سیاست ادغام و وحدت با حزب توده ایران فقط پذیرش ساده اسناد مشاوره احزاب کمونیست و کارگری و دستیابی به درک حزب توده ای از انترناسیونالیسم پرولتری یعنی پذیرش درک و تفکر کمیترتی مؤثر نمی باشد بلکه اپورتونیسیم سیاسی که مضمون آن رانشستن در کنار رهبری حزب توده ایران، حزب طبقه کارگر و نماینده بلامنازع انترناسیونالیسم پرولتری در ایران تشکیل می داد ، به نوبه خود محرک رهبری سازمان درگرتش در برابر حزب توده ایران بوده است. اشتباه است اگر به نقش فرصت طلبی های سیاسی در رفتار و کردار رهبری «سازمان اکثریت» در برابر گردانندگان کنونی حزب توده ایران و در عدم اتحاد یک مشی اصولی و انقلابی درامروحدت جنبش کمونیستی ایران ، کم بهاداده شود. متأسفانه هنوز هم این دوعامل به هم پیوسته ، باشکل ومضمون تازه ای عمل می کنند. کنده نشدن قطعی از این دوعارضه خانمان برانداز و مصلحت اندیشی های کشنده برای اشغال کرسی حزب توده و جانشینی وی در مقیاس جهانی، و پرهیز از اقداماتی که مبدا رنجش مقامات شوروی را موجب گردد، علت اصلی ادامه سیاست کنونی کج دار و مریز رهبری «سازمان اکثریت» می باشد. غافل از آنکه «سازمان اکثریت» و هر سازمان کمونیستی دیگر باید مشروعیت خود را از دست زحمتکشان و مردم ایران بگیرند نه از نیروهای خارجی ، ولو هر قدر

عزیز و مورد احترام ما باشند. تاکید ما بر این مسئله از آنجاست که تجربه مبارزات درون حزب توده ایران به ما آموخته است که بدون بررسی و ریشه یابی شجاعانه خطاهای گذشته و اعلام علنی آن و بدون گسستن کامل از اپورتونیسیم، از هر نوع آن، بدون دستیابی به استقلال اندیشه و عمل، چپ کمونیستی ایران از بحرانی که در آن گرفتار است خلاصی نخواهد یافت. در اینجا روی سخن ما با همه جناح های رهبری اکثریت و بویژه حاملین بینش نو است که بیش از دیگران در جستجوی راه حل های بنیادی و جسورانه هستند، اما در رابطه با حزب توده ایران همچنان محتاط و ناپیگیر عمل می کنند.

به نظر ما اتحاد یک موضوع صریح و بی حاشیه و طرد قاطعانه موجودیت برآمده از توطئه ای به نام کنگرانس ملی یک ضرورت اجتناب ناپذیر و محک واقعی برای نشان دادن دست یابی «سازمان اکثریت» به درک نوین و واقعی از روابط بین المللی و همبستگی جهانی و نشانه استقلال اندیشه و عمل سازمان است.

ما بارها اعلام کرده و هشدار داده ایم که موجودیت برآمده از کنگرانس ملی ، چیزی جز انزاف غلبه و حکمرانی مشتی عناصر فرصت طلب و بیگانه با مردم ، بر بقایای عناصر سالم و صادق توده ای، و وسیله ای برای توهم پراکنی و نفاق افکنی آنها در جنبش نیست. این واقعیت را به درخشان ترین شکلی رفقای معترض کابل و حرکات اعتراضی سرتاسری اخیر رفقای توده ای نشان دادند. ما بارها اعلام کرده و هشدار داده ایم که این جریان ، در حال حاضر اساسا یک حزب یا جریان سیاسی متعارف نیست و حتی یک جریان صرفا ناسالم به لحاظ مواضع آشکارا نادرست آن هم نیست. در این دستگاه، نه میثاق های اساسنامه ای ، نه ذره ای تعهد به برنامه های روی کاغذ، نه امکان کنترل و حساب و کتابی از سوی توده ای حزبی و نه ته مانده ای از تعهد به مردم خودی و جنبش ، باقی نمانده است. ما از سال ها پیش به کرات گفته ایم که رهبری کنونی حزب توده ایران یک دکان معیشتی و آلت فعلی بیش نیست و این واقعیت را رهبری «سازمان اکثریت» به خوبی می داند، اما مصلحت اندیشانه از کنار آن می گذرد.

رفقای رهبری «سازمان اکثریت» واقفند که اسناد حزب توده و برنامه های آن می تواند بدون هیچ گونه توضیحی به هر سمت و سویی چرخش کند روزی خواهان شکوفائی جمهوری اسلامی باشند، روز دیگر ۱۸۰ درجه چرخش کرده، برای سرنگونی آن هسته های سرخ، تجویز کنند و باز به مصلحت هائی ، یواشکی شعار سرنگونی را کنار گذاشته ، به ستایش جبهه صلح و آزادی بپردازند.

افتضاحات و بازی های شرم آور پشت پرده و در صحنه کنگرانس ملی و پس از آن را، بعد از خروج جمعی ما از حزب، رفقا آوانسیان، شاندرمنی و انور و اینک سایر اعضای کمیته مرکزی دست پخت همین کنگرانس ملی و اعضاء و کادراهای حزبی در کابل و باکو و سایر مناطق در نامه ها و اعلامیه های متعددی منتشر کرده اند.

ایشعاب و لو بسیارین از این دستگاه، دقیقا از یک ضرورت مبارزاتی ناشی می شود. برای «سازمان اکثریت» نیز راهی جز موضع گیری صریح و سریع و تجدید نظر جلی در مشی وحدت پلایر و انتقاد از خود صادقانه آن مشی گذشته اش باقی نمانده است.

خلاصه کنیم ؛ ما اندیشه ناظر بر قطعنامه درباره وظایف... مصوب پاندم فورددین ۶۵ کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» را که مشی وحدت و اتحاد عمل با این جریان رادنیبال می کند عامل تفرقه در جنبش و نادرست می دانیم و با هرگونه تلاش برای به میان آوردن پای معرکه گردانان فراکسیون حاکم بر حزب توده ایران مقابل خواهیم کرد.

حزب توده ایران هم بخاطر عملکرد گذشته و مشی کنونی اش در برخورد به جمهوری اسلامی و مسائل حیاتی دیگر جنبش، هم بخاطر طفره روی از انتقال از خودجلی و ایجاد قضایای مانور و چرخش های جدید ناگهانی ، و هم بخاطر بی آبرویی در میان مبارزان سالم جنبش و در میان توده ها و هم بویژه از آن جهت که از هرگونه مکانیسیم دمکراتیک تنظیم کننده درونی برای اصلاح خویش بکلی تهی شده و قیام ها و گسست های اخیر شاهد تازه آن هستند،

نمی تواند در ائتلاف چپ و هرگونه ائتلاف دمکراتیک و بویژه هرروندی که به تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران بیانجامد، جانی داشته باشد.

## درباره توان تحولات در «سازمان اکثریت» و

### چشم انداز آن

امروز دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست که در «سازمان اکثریت» تلاش وسیع و جلی برای ریشه یابی انحرافات و علل شکست و چاره جوئی برای آینده آغاز شده است. بعد از اعلام علنی رهبری سازمان مبنی بر انتشار مباحث کنگره، متأسفانه انتظار بحق نیروهای چپ در جنبش برای دستیابی علنی به نقطه نظرات مختلف درون سازمان و امکان شرکت علنی و آزاد در بحث های مطرح شده که عمدتاً مسائل عام جنبش و مورد علاقه همگان را دربرداشت، برآورده نشده است.

مابضرورت پخش وسیع علنی بولتن کنگره «سازمان اکثریت» چه بغاطر مبرم بودن و حساسیت این قبیل مباحث برای مجموعه جنبش و اهمیت محدود نماندن تلاش های صلاحاتانه درون «سازمان اکثریت»، و چه به لحاظ اهمیت این اقدام برای جلب اعتماد توده ها تاکید داریم.

باتمام این نقص اساسی، ماباتوجه به تجربه تلخ مبارزه درون حزب توده باید خاطر نشان کنیم که تصمیم بر انتشار بولتن کنگره توسط پلنوم کمیته مرکزی «سازمان اکثریت» و اداره دمکراتیک آن تا به امروز، درواقع یکی از برجسته ترین نمودهای تفاوت جلی دستگاه استبداد بوروکراتیک گرداندگان حزب توده ایران با پتانسیل نسبتاً پویای «سازمان اکثریت» محسوب می شود. مابصریحا اعلام می کنیم، توجه به این تصمیم که مبین وجود شرایط معین دمکراسی درون سازمانی است، و بویژه آشنائی نسبی بامواضع طرفداران معروف به «بینش نو» دردرون اکثریت، هر نیروی بالنده و بی غرض خارج از «سازمان اکثریت» را قانع می کند که در تحلیل خود درباره کلیت «سازمان اکثریت»، به ظرفیت سازنده آراء درون آن عنایت کند و به آینده آن امیدوار باشد. امروز بحث درمورد نتایج تلاش های درونی «سازمان اکثریت» برای رفع بحران موضوعی جلی است.

واقعیت این است که دینامیسم و مضمون کل بحث های درون «سازمان اکثریت» به علت همزمانی با بحث های نوگرایی و تواندیشی درجهان و حضور رهبری سازمان درشوروی، شدیداً متأثر از روتدنوگرایی و نوزائی دراتحاد شوروی و در سایر کشورهایست، که مضمون اصلی آن را بینش نو نسبت به مسائل سوسیالیسم و دمکراسی، مبارزه بادگماتیسیم و زیر سوال بردن برخی از «مفلسات» وتابوهایی تاریخی تشکیل می دهد. نتیجه آن شد که به تدریج مبارزه ای که در آغاز بابرخورد های ازوضع «چپ و رادیکال» متداول در جنبش کمونیستی ایران، در مبارزه بارفرمیسم و راستگرایی های نوع حزب توده ای آغاز شده و خودفازخ از دگماتیسیم سنتی نبود، جای خودرابه مبارزه بادگماتیسیم، طرح و ارائه بینش نو ازسوسیالیسم، توجه به دمکراسی در جامعه و دردرون حزب و تجدید نظر انتقادی از مقاله انترناسیونالیسم پرولتری بادرک کمیتهتری آن داد. بدین سوال تفکر «چپ اکثریت» به حاملین بینش نو در اکثریت تحول یافته اند.

به دلایل فوق الذکر، همین خلاصی از دگم ها، بتدریج و باشدت کمتر، بخش های دیگر رهبری و بدنه سازمان را فراگرفته است. ما این واقعیت اخیررا مستقل از انگیزه های احتمالی ذهنی حاملین آن درنظر می گیریم و نفی مکانیکی و بی توجهی به این واقعیت رابرای ارزیابی تحولات مثبت آینده «سازمان اکثریت»، خطا می دانیم.

اینک حاملین بینش نو عمدتاً به خاطر جسارت و قاطعیت بیشتر در طرح مسائل و گرایش عمیق تر به آزاد اندیشی و به قاعده و نظم آوردن تدریجی دیدگاه هایشان از دیگران محتمازیزند. باید پذیرفت که عناصر و جناح های دیگر و بیشتر چسبیده به دگم های گذشته سازمان نیز درکلارمعینی، منتهی بامحافظه کاری و مصلحت اندیشی های بیشتر، درجهت طرح مسائل نوین و

بویژه در فاصله گیری از دگماتیسیم سنتی به تلاش برخاسته اند مابراین باوریم که ایده سنتی سازمان های مونولیت، فکری بکلی عقب مانده و بازدارنده است، و تلاش برای «یکنواخت» کردن جبری اندیشه ها درهرحزب سیاسی جلی، روشی غیر دمکراتیک و مضر برای پویائی است و فرجامی جز فراکسیون بازی و انشعاب ندارد. از همین رو، ازنظرما آنچه که برای حفظ وحدت واقعی درهر جریان سیاسی از جمله حزب خودمان و یا به عنوان مثال «سازمان اکثریت» لازم است، نه تلاش برای تک بعدی کردن اندیشه ها، بلکه پذیرش اصل وحدتدرتنوع است. به عبارت دیگر نفس وجود دویاچند اندیشه در یک تشکیلات واحد نه تنها وحشت بار نیست، بلکه از نقطه نظردیالکتیک زندگی سیاسی، امری اجتناب ناپذیراست.

آنچه که خطرناک است و می تواند حاملان اندیشه های مختلف را قبل از بلوغ مباحث و اشراف کامل بدنه به مرزهای اختلاف و شرکت آنان درحل معضلات، فلج ساخته، به فراکسیونیسیم وانشعابات زودرس واجتناب ناپذیر سوق دهد، خفه کردن مباحث با اهرم های اساسنامه ای بوروکراتیک سنتی و کدرکردن و تحریف اندیشه های اقلیت نظری است.

باعنایت به ملاحظیات فوق مابراین باوریم که تنها راه اجتناب از انشعاب در «سازمان اکثریت»، (و همه جریانات دارای توان تحول دمکراتیک)، پذیرش دو اصل: وحدت در تنوع و تأمین بیان علنی و سازمان یافته نظرات و انعکاس و تضمین آنها دراساسنامه و اجرای تخطی ناپذیر آنهادرعمل و گسترش هرچه ممکن تر دمکراسی درون حزبی و اشاعه فرهنگ دمکراسی درتار و پود ماست.

مابراساس احساس مسئولیت خود نسبت به مصالح دور و نزدیک جنبش باعنایت به شرایط حساس سیاسی و اجتماعی که جامعه مادر آن قراردارد، و باتوجه به توضیحات فوق الذکر انشعاب درجریاناتی را که دارای توان تحول دمکراتیک هستند، نادرست و زیان بخش می دانیم. در عین حال بر مینای تجربه دشوار انشعاب خودازحزب توده ایران، به خوبی آگاهیم که اجتناب از جدائی به هرقیمتی و درهرحالتی، بخصوص آنگاه که مسلم شود راه تحول دمکراتیک بسته است، می تواند به ضایعات جبران ناپذیر دیگری منجر گردد. به هرحال از دیدگاه مانیروهای درونی «سازمان اکثریت» و بویژه حاملین بینش نو درسازمان صالح ترین مرجع برای اتخاذ تصمیم و انتخاب راه نهائی هستند.

آرزوی ما فقط پیروزی مجموعه بهترین، نو آورتین و دمکراتیک ترین نظریات جاری در کل «سازمان اکثریت» است.

## چ:چارچوب روابط فعلی مابا «سازمان اکثریت»

با توجه به مرزبندی های اعلام شده دراین سند و ضرورت ادامه بحث های نظری دراین موارد، بادرنظر گرفتن تفاوت های برشمرده میان حزب توده ایران و «سازمان اکثریت»، بامشاهده روندفاصله گیری تدریجی، ولو محافظه کارانه «سازمان اکثریت» از حزب توده ایران با عطف توجه به توان تحولات دمکراتیک در «سازمان اکثریت» و بویژه نظر به اینکه درشرایط حساس کنونی ضرورت اتحاد عمل وسیع نیروهای انقلابی و دمکراتیک دربرابر رژیم حاکم، کمونیست های ایران را به همبستگی و اتحاد بیش از پیش دعوت می کند، کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران اعلام می کند که از نظرحزب ما هیچ معنی برای همکاری های مشترک میان ما و «سازمان اکثریت» درچارچوب مبارزات دمکراتیک جبهه ای وجود ندارد. باتوجه به اینکه هر اتحاد عملی خصلت دو طرفه دارد، طبیعی است که تعمیق و گسترش همکاری های ما و «سازمان اکثریت» باید با تلاش ها و تفاهم متقابل باشد.

هیخت اجراییه کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران بدین وسیله همه واحدها و سازمان های محلی خودرا به همکاری و اتحاد عمل با سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درچارچوب سند فوق فرا می خواند.